کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته
ولیتذکر اولوا الالباب

تصنیف مستنبط کتاب اللہ مقتبس انوار اخبار و آثار حضرت
رسول اللہ و آلہ الاطیاب صلی اللہ علیہ و علیہم وسلم
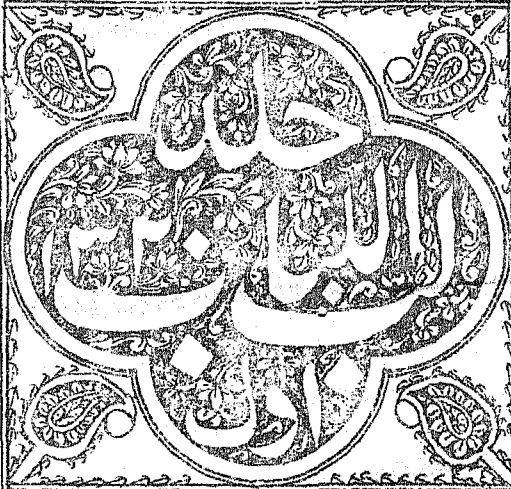
جلد
لب اللباب
اول

مقیم المجد بہاء الملۃ عالیجناب قدوۃ اولی الالباب الوحید
الموحد العالم فہام مولوی غلام نبی اللہ احمد حائری دام ظلہ العالی طول اللہ
حسن ایاب

مطبوع مطبع رحمانی واقع مدراس در سنہ ۱۳۳۰
ہجریۃ المبارکۃ۔ غیر شیعہ این کتاب را نبیند و نہ خرد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله بکل کماله وصلی الله علی سید رسله
محمد واله بعد این اصول و فروع دین و اخلاق و
مسمی به لب اللباب مختصر و نافع تر است که کمترین خدمه دین متین
محمد غلام تقی الله احمد ابن غلام اسد الله المعروف به مجید الدوله رحمهما الله
وغفرهما از برای حفظ خود و محمد اسعد الله تعالی نوشت و مرتب بر پنج
باب باب اول در اصول دین و آن پنج است اول
توحید دوم عدل سیوم نبوت چهارم امامت پنجم معاد اصل
اول توحید و آن یکے دانستن خدای سبحانه است بکمالات و تنزهات
و هستی خدای سبحانه حق سبحانه و تعالی میفرماید أفی الله شک فاطر
السموات والارض یعنی آیا در هستی خدای سبحانه شکیست آنکه آفریدگار
آسمانها و زمین است دلیل هیچیک چیزے بدون سازنده ساخته نمیشود
پس آفرینش آسمانها و زمین بدون صانع نتواند شد هر که هر موجود را از زمینها

بصنعتهای عجیبه و حکمتهای عظیمه آفریده و از برای نمای نباتات از آسمان باران
میفرستد و بجهت تغذیه نو مولودین بمادران شیر میدهد پس آن آفریننده و
پرورنده همه خداتعالی است یکتائی خدای سبحانه و این بوجوه چند
معاین عقل شود از توحید مفضل رضه که یک فرموده حضرت امام جعفر الصادق علیه
افضل الصلوة والسلام واضح و ابین شده است که ارتباط موجودات و سبب
وجود و بقا شدن بعض موجودات از برای بعض دیگر و رفع احتیاج بعض آنها
از بعض آنها دلالت بر یکی بودن آفریننده پرورنده همه مینماید چنانکه از دست
رفع خراش پا شدن متبین یکی بودن صاحبیکه دانا و توانا و مدبر و متصرف آن
هر دو است می شود چه بودن تحت تربیت و اصلاح یک دانا و توانا بودن دست
را از خراش پا خبری نیست سبب میشود که دست را از شعور و رفع خراش پا نماید بهر گاه این
حقیقت از دستی و پائی دریافته شود واضح و ابین باز این است که در اوضاع
آسمانها و زمین دیده میشود که از خاک تا باقصای افلاک تسلسل سبب و مسبب
بیکدیگر شدن همه موجودات بچنان عمومیت است که هیچیک موجود نیست
مگر آنکه هیچ آفتاب و نجوم و اوج حصه گشت تا زمین از ان و مهتاب و شب و
بنا که حرارت روز و آرام روان بودن و موجود و تولید آن و پرورید شدن

بشیر لوران و الفت فیما بین و نظم عالم بهمان تخم درخت و آب و نبات و رفع احتیاج
یکدیگر از حیوان و انسان همچنین هر یکی سبب وجود و بقاء دیگری میشود این
افادهٔ یقین ترین یقین مینماید بآنکه آفریننده و پرورنده همه یک توانائیست
که بر همه قدرت میدارد و داناست بهمه باخبر است و از برای همه مدبر است و همه در تحت
تصرف مسببی مدبری میباشد اگر چنین نمیشد اسمانها و زمین با اهل آنها بسبب
بر وابسته شدن روابط بالا مبین شده وجودیه و بقائیه فیما بین آنها از
نبودن خورشید ما فیر و مربی در روب فاسد میشدند و نظم عالم بهم خورده نیست که
حق سبحانه و تعالی میفرماید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر
می بودند در آفرینش و پرورش اسمانها و زمین خدایانی غیر از خدای یکتا آفریننده
اسمانها و زمین فاسد و فانی میشدند این شناسائی یکی بودن آفریدگار و پروردگار
همه با آثار بود اما شناسائی یکتائی آن یکتا از خود ذات
او این است هستی که از دیگری هست نشده باشد او عین وجود
یعنی خود هستی است و هر که از دیگری هست شده آن موجودیست که نبوده
و بایجاد موجد او هست شده و آنکه خود هستی است همان خدا تعالی است و
هستی شی واحد است و غیر هستی بجز نیستی چیزی نیست پس خدای غیر از یکی

دیگرے نیست و بفیض ایجاد هست بالذات موجود شدگان آفریده شدگان و
بندگان وی‌اند و خدا غیر از یکے دیگرے نتواند بود کمالات حق تعالی
که از صفات ثبوتیه میگویند اینند خدائے یکتا اینکه این همه
خلایق را بصنعتهای نمایان و به حکمتهای نهان آفریده است
و همه چیز به یقین با او بسیار توانا و بے و انا است پس او قادر مطلق و از و نیست مقتضای ات
کمالات خود عالم از خود همه آفریده شوندگان از فیوض کمالات او هست و عالم است
همه آنچه از استعداد و یا ... گان از فیوض کمالات او و از معکوسات آن شود و از اینکه او
اختیار اصلاح و ترک فساد میکنند همه با راده مختارانه اوست پس او مرید و کاره
است و از اینکه علم او به هر حال هر موجودے احاطه میدارد و او مدرک است و از آنکه
او با دراک خود دیده شوندگان به بینائی را نیز میباید او بصیر است و از آنکه
ایشان شنیده شوندگان به شنوائی را نیز میداند او سمیع است و او پنهان هم آنست
که خود هستی است و آنکه خود هستی است هیچگونه نیستی در او نیست پس ازلی یعنی
بے اول و ابدی یعنی بے آخر و سرمدی یعنی دائمی و قدیم است و او متکلم
خواه از وحی و الهام یا بخلقت ندا و بفرموده امیر المومنین علیه افضل الصلوٰة
والسلام و تکلم فی ذوات عقولهم یعنی سخن میگوید با آنها و در ذات آنها

بر عزت و قدرت ... با فاضه اختیار ... با فعال مختار ...

عقل آنها و آنکه خود هستی است عین کل کمال است زیراکه همه کمالات اعتبارات
وجود اند همچنانکه همه نقائص اعتبارات عدم اند چه نقص یعنی کمی هستی اندک
حصه از نبودن است پس هیچیک نقصی را در ان ذات هستی و خلی نتوان
بود بالجمله معنی قادر و عالم بودن حق سبحانه قادر بقدرت و عالم بالعلم بودن او سبحانه
نیست چه باین معنی ذات او سبحانه محتاج قدرت و علم قرار داده می شود
و کفر میگردد بلکه معنی آن اینست که آن ذات او سبحانه ذاتیست که دران عجز و جهل نیست پس
صفات ذات او عین ذات اوست منزهی خدای سبحانه

از نقائص که این را صفات سلبیه میگویند

او سبحانه جسم نیست زیراکه جسم آنست که عرض و طول و ضخامت داشته
باشد و در جهتی یکجایی محدود و مقید ماند و خدا تعالی آنست که در
آفرینش و تربیت همه جاها همچو مربی بودن هر جانی هر جسمی را فیض هستی و
بقای همه جاها و جسمها در هر لحظه و آن از اوست و فیض از فیاض خود منفک
نتواند شد پس آن سبحانه که فیاض جمیع اکوان و فیاض همه کون و مکانست تکوینی
در همه جاهاست و مکینی در هیچیک جا نیست پس او سبحانه جسم نیست در عظمت
و لطافت بالاتر از جاهاست نه جسم که تربیت یابنده و در آوردن حیّز از

جان است و آنکه اینچنین منزه و لطیف است بچشم ظاهر دیده نشود نیست
همچنانکه خود میفرماید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی بالکل نمی بیند او را چشمها و او می بیند چشمها را و او
لطیف و خبردارنده است یعنی در لطافت از جانها منزه تر و از نهانها
نهان هم باخبر است و او سبحانه که بر همه جهان احاطه هستی میدارد و در محلے
و مکانی تمکینی و بجایت نیست تا در محل دیگر حلول نماید پس هرگز حلول نمیکند
و انقباض و در استقلال هستی و قدم مقدم بر افاضت خود بالاتر از انست
که با بنده و حادث یکے شود پس هرگز با بنده متحد نمیشود و چنین وجود که
هر موجود از فیض اختیاری اوست غنی از همگی است او را نه جوهر توان گفت
که خالی از عرض نباشد و نه عرض است که قایم بر دیگرے باشد و نه محل
حوادث که بعوارض متغیر گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بالجمله توحید کمال خدای متعال در ذات اوست

فصل دویم عدل

که کمال خدای عزوجل در فعل اوست از اینکه هرچه از ان دانا و توانا صادر
باید از موجه ترین جهت شایستگی و سزاواری آن صادر باید باشد و صادر است

ازان خالق البریات بر دو گونه اند اول تکوینیات که دران کائنات
را اختیاری نیست همچو آفریده شدن چرندگان با سمها بجهت تسهیل سیر را
روی ازبرای چرا و افتراس بعضی بجهت خائیدن گیاه و علف و درندگان
با پنجهای و ناخن های دراز و دندان نوک دار تیز از لوازم شکار جرأت و سرعت
لازمه آن و پرندگان را جنحه و پرها و عزم ازبرای پرواز و با آدمیان که صناعی
دستها و بندها و انگشتانیکه چهار یکطرف و در سه انگشت طرف دیگر گشاده و پیشرو
اگر چنین نمی بود هیچیک چیزے گرفتن و بکار بردن و صنعت کردن ممکن
نمی شد پس هر کارے از تکوینیات بطوری است که باید و شاید او ست
همه این باوجودیکه باندازه حکیمانه باری تعالی است و همین تقدیر کار
است و جاری گردش قضای وی است آنچه در بنیاها خس خست همچو ناخنے
و مے باشد آن خباثت راجع بسوی اهلیت آن خسیس راجع بسوی مقدر
و خالق او چه او همان بوده همچنانکه خود فرموده وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ یعنے نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه
درمیان آنهاست مگر بحق این محل سوال از کیفیت که چرا چنین شد که
همه این به احق حق هر یکے باہلیت شئے عین عدل است دوم

از خلقت اینها شاید بکار خود پس اگر کسی آدم مومن و صالح النفس و آن مومن بوجات اصلح

نیست و این هر دو صلح رزق بجانه فامال کمی است این اشارات عدل حق تعالی

از بواطن نشر میکند و از ظاهر ظهور میآید از اسمانها میبارد و از زمین میروید ولکن

بقدر من یشاء والله یهدی الی صراط مستقیم حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة

والسلام میفرماید لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین یعنی کار اختیار

مکلفان نه بمحض جبر خدای عزوجل میشوند و نه بالکل سپردن حق عزوجل آن

کار را بآنها بلکه هر کاری از بندها در میان جبر و تفویض است سیوم نبوت

یعنی خبر دادن پیغمبر معصوم اعلم و افضل از جانب خدای عزوجل بذات او صفات

اله همین نبوت است و از قایم مقامی او بنیابت که همین وصایت است بضرور

ترین ضرورت واجب است باین براهین که حکمت نیست خدای دانا و توانا حکیم

حکیم نفی است ما را عبث بیفایده آفریده باشد پس یقین آن بینا ناز برای

انکه خوبیها و فواید برا که بوفق وسعت قدرت و کرم او باشد بما برساند ما را آفریده

است او تعالی و ما را بطریق خوبیها و فواید ما است اگر آن ذوالمنن آنخوبیها

و فواید را بر اختیار و کسب ایمان و عمل صالح ما موقوف نه داشته بدون استحقاق

کسب اختیاری ما بما میرسانید در بدون استحقاق یافتن همگنان یکسان

در اخلاص نیت و تصفیه باطن از رذائل و تکمیل نفس بفضائل و امر بعدل و
احسان و ترحم و کرم و تلقین شناختن حقوق و دفع قبایح تعزیراتیکه بر کنندهٔ
قبایح باشند و حدود و حفظ عدل در حکام و مقتدایان و متمدین و عدم
و اکرد باکیه در اتفاق و مواسات و مماشات فیما بین و امر کرده بر امانت
داری و تدین و حسن تدابیر در خوردن و آشامیدن و خوابیدن
و تنظیف و آداب تعیش و تربیت اولاد و لباس و اثاث و خلاء و حمام و مثال اینها هم
نیک تبیین نموده پس کسی که با انصاف و بد نصیب باشد که بر صاحب چنین دین
کاملترین از همه ادیان نگرود و حالانکه هر چیزیکه سوای این دین است هر کمال
نسبت باین سید النبیین در ان درست نگرد این دین را در شمرده از افراط
و تفریط و نقص از منافی بجا هستی و کمال بهتر و کاملترین از هر دینی
بمحض تمیز در ادیان باید ولکن الله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم برهان دوم اخبار انبیای سلف از روی
ترجمهای نصاری نیز در کتاب استثنای توریت
در باب هجدهم است که موسی ع فرمود از برادران بنی اسرائیل یک نبی مثل
موسی مبعوث شود و متابعت او کنند این برادران بنی اسرائیل بنی اسمعیل اند

اند و این مانند موسی بودن بنا بر علامت است و وصفیکه مشترک در جمیع بین
باشد علامت شخص مشخص نتواند شد جز این نیست که این علامت وصف اخص
در تشبیه یکدیگر در امور متعلقه نبوت باید باشد همچو شریعت مستقله و کتاب مفصل
آوردن و مامور بر جهادات و سیاسات بودن و برادری مانند هارون را بر قوم
خلیفه کردن و قوم از آن خلیفه بیچ برگشتن و آن خلیفه با قوم بخوف تفرقه قتال
نکردن همچو دوازده اسباط و نقبا و دوازده خلیفه از جانب خدا و رسول بر قوم
قرار داده شدن و بعد موسی چنین نبی مبعوث نشد غیر از سید و خاتم انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب پیدایش توریت
در باب هفدهم است حقتعالی با براهیم فرمود من اسمعیل را مثمر خواهم
فرمود و دوازده شریف از و متولد خواهند شد این مشعر بسید الوری و
دوازده شریف دوازده ائمه هدی بودن از رجوع کلام بتقیید بسوی فرزند
واضح است و در توریت در کتاب استثنا در باب سی
و سیوم است خدا تجلی نمود از طور سینا و طلوع کرد از سعیر و بلند جلوه گر
شد نور او از کوه فاران پس طور سینا مبعث موسی و سعیر مولد عیسی
و کوه فاران از طرف مدینه حد مکه که مولد و مبعث و معراج گاه حضرت

گناه خود گذشته در راه خدا باشد و عطا بخش در راه خدا تدارک گناهان
نماید و شافع مطلق باشد و کوتاهی عمر مبین از دوم بعثت و سه علامت از برای
آن شافع بنا بر نشان وی او فرموده اول اولاد خود بدهد و دویم بغازیان
تقسیم غنائم نماید سیوم شهر او شهر قرار داده شود و این علامات
غیر از سید خاتم پیغمبران در فرزندانش باصالت و در فرزند شهیدش بشهادت
و بیچگونه معنی صدق نمیکنند و دلالت بر این شهادت است که
در باب چهل و ششم کتاب ارمیاست که قربانی خدا
بر کنار نهر فرات قرار داده شده و در باب شانزدهم انجیل یوحنا
است عیسی فرمود من بشما راست میگویم که از برای شما رفتن من بهتر است
زیرا که اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نخواهد آمد و چون او بیاید دنیا را الزام خواهد
رسانید و من چیزهای بسیار با شما گفتنی دارم الحال شما برداشت آن نمیتوانید
لیکن چون او یعنی روح حق آید شما را بهمه راههای راستی خواهد نمود و من عزت خواهد
بخشید آنچه از خود است از من است از این جهت گفتم که آنچه از آن منست خواهد
یافت و شما خبر خواهد داد از این بشارت نعم البدل بودن فارقلیط
از عیسی و [illegible] بودن رفتن عیسی بنا بر آمدن او و الزام دادن اهل دنیا را

وهمه راه‌های راستی نمودن بکمال و تمامتری از عیسی این است معنای
فارقلیطا چنانکه مبین آن بشارت باب ۱۴ و فقره ۲۶
همین انجیل یوحنا است اینست که او همه راه‌های راستی نماید و
تعلیم همه چیز کننده است و همین معنای احمد یعنی ثنای جمیل کننده‌تر است
پس مصدق است آنکه حق‌تعالی در قرآن مجید فرمود که عیسی علیه‌السلام بشارت
میداد بآمدن رسولی که بعد از او آید اسم او احمد باشد و نصاری
درین بشارات همین عذر میآورند که این بشارت
از آمدن روح است نه جسم و دفع کرده میشود این عذر
آنها از اینکه در اول باب انجیل یوحنا است در ابتدا
کلام بود و عالم از او پیدا شد و او را نفهمیدند تا آنکه آن کلام که مجسم عیسی
شد پس ازین تصریح آن انتهی از عیسی در انجیلین اصالت بالاتر از عیسی روح
ارواح بودن و آمدن آنچنان روح درین عالم غیر از ظهور او تجسم معنای
نداشتن این است و همچنانکه در باب سیوم انجیل متی ا
ست که بعد از غسل توبه گرفتن عیسی از یحیی روح القدس بشکل کبوتر بر عیسی نازل
شد و در باب دویم اعمال حواریین انجیل است

که روز پنتیکست روح القدس بشکل شعلهای آتشی نزول کرد پس این یک
آمدن روح درین عالم اجسام غیر تجسم نبوده لیکن هیچیک آیه ازینها مصداق
این توصیفات عیسی نبود که نعم البدل بهتر از عیسی باشد ازینکه همه راه ملک راستی
زیاده‌تر از عیسی نماید و اهل دنیا را بمنزلے آنها رساند و همچنانکه در باب
چهاردهم همین انجیل یوحنا است سوای عیسی فارقلیط دیگر آید
که مسمی بعیسی یعنی در فارقلیطی باشد که مقدمتاً عیسی اول آید و
بکمال و تمامی او بعده آید و همچنانکه در باب سیوم کتاب رویت
یوحنای انجیل است که ظهور عیسی فتحیاب و سفید پوش آید و
اسم او از کتاب حیوة محو نشود یعنی بدوام بعثت و عیسی مقر باسم او پیش خدا و
ملائکه او یعنی کلمه گوی او باشد و قبله نو نازل کرده شود بمعاینت کالشمس بالقصا
همین اوصاف حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم آمد و بس
و اسم آنحضرت در فعالیت روحانیه اش احمد است
که عیسی در آنحال که هنوز از روحانیت با این عالم تجسم نیامده بود باسم احمد وصفش
نموده و این است احمد که از فعالیت روحانیه بمنفعلی جسمانیه آید محمد است صلی الله
علیه و آله وسلم لیکن بوجود معاینت کالشمس این بشارات هم که از نصاری

با آن حضرت نگرود و بدترین منکر و از حرف سازیهای لا یعنی مزوّر و پر حیله و مکر خواهد

بود **الحمد لله علی وضوح الحجة**

پس اهل کتاب بودن موسوی و عیسوی است که با این ها این توریت و انجیل گردد

و با وجود این همه گیر پیدا و خاتم انبیا ایشان را نیاورد از اهل کتاب بودن خارج است

برهان سیوم معجزات است و معجزات عقلیه و مرئیه اما عقلیه پس آن

کمال دین سید النبیین است چه هرگاه هیچ یک نبی چنین دینی کامل نیاورده شود

آورد خود این دین یک معجزه کافیه از برای عقلاست اما مرئیه پس آن

علاوه بر تواتر شق قمر و تسبیح حجر و آمدن شجر و جریان آب از انگشتان مبارک

آنسرور همچنین بیش از هزار معجزه ها همچو سایه ابر و طیب تا سه روز در رهگذر

با وجود میانه قد بودن در هر مجمع بلند نمودن قامت مبارکه آن عالی قدر و

پرواز نکردن پرنده از بالای سر انور و ظهور نور در حالات ولادت مبارکه و اخبار

مغیبات و کفایت شر اعدا و اشفای مرضا و اجابت دعوات و بشارات انبیای سلف بر

بعثت آن سید و خاتم خود و اوند چنانکه همه آن بین خبر متعدد مصداق گردید از جهت

مرویات صدق و این خبر چنان معاین شد که آن اخبار همه مبصرات

عقلیه مستوجب ایمان و ایقان شد اما مرئیه پس کم نیستند معاجز بلکه همچو

برهان معجزات

بودن کتاب الله منزل بر آنحضرت و عاجز شدن همه اهل ادیان از آوردن مثل
آن در هر زمان و همچنانکه معجزات ظاهر از مشاهد طاهره اوصیا و خصایص و بیانات
آن ابرار اظهار نیز ایمان بر ایمان افزایند چون اعلام حسینیه لاسیما از علم حضرت عباس
در حسینیه عباسی واقع شهر رشت در هر ظهر عاشورا به العین ببینیم و بگوش خود
صدای حسین حسین از آسمان و زمین و نوحه مرغان حسین حسین آید و آگشته شد حسین
شنیدیم و هر بچه که متولد شود از حین ولادت تا شناسای مادرش حجاب
طرف خدا النشو در بعض حالات گریستن الله الله اسمیکه آن مخصوص بدعوت
آن نبی مبعوث لهی خدای سبحانه است میگوید این معاینت متولد شدن
هر مولود بدین آنحضرت است پس آنهائیکه با وجود معاینت
چندین معجزات ایمان بآن سید و خاتم رسولان نیاورند چنان بدتر
[illegible] می‌شوند که کافرترین کافر باشند الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق فصل چهارم در امامت که رکن چهارم دین و ایمان
است و در آن پنج تبیان است تبیان اول در تعریف
امامت امام حقیقی را ندانا است تقدم و پیشوائی هر گونه بسوی خدای

سبحانه از اهلیت ریاست و حکومت همه موجودین هر زمانه بنابر اصلاح حال و مآل
صلاح پذیران هست لهٰذا امام علی الاطلاق در تکوین مبدء جمیع فیوض
از جانب حق و منتهای مراتب جمیع مخلوقین از جهت خلق و در زمان امامت خود
است و در تکلیف پیش از ختم نبوت نبوت و رسالت نیز ما تحت مبادی شیئیت
و بعد ختم نبوت بقیام مقام حضرت خاتم النبوة وصی و خلیفه آن حضرت است
چه بآیه امامت از کتاب الله و تصریحات حضرت رسول الله و عترت طاهره
علیه و علیهم افضل الصلوٰة والسلام امامتیکه بالاتر از عبودیت و نبوت و رسالت
و خلت ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة والسلام داده شد آن امامت علاوه
بر نبوت خاتمیه از باب رجوع هر چیزے بسوے اصل خود راجع بآن حضرت گردید
و نبوت بانتها و کمال رسیده بر آنحضرت ختم یافت و امامت آنحضرت
در سلاله طاهره آنحضرت علی و اولاد معصومین علی علیه و علیهم افضل الصلوٰة والسلام
بوضع ازلی جاری گشت و وسیله بقاے عالمین و دین شد بتبیان و حکم
در وجوب وجود امام در هر زمان از جانب رب منان
و این بایجاب عقل را از ضرور بودن یکی از اسباب تفاوت طبیعیه
مراتب اہل ہر زمان بہیچ منتہی شدن پلہائے نردبان بدرجہ آخر آن پس بالضرورہ

اصحاب این عهد در موجودین زمانه که تحقق میدارد ایمان از جانب حق سبحانه بایست است
و از جانب خلق نیابت و از او اهل هر درجه تحقق میدارد و از این این است که
اهل هر زمانه از امام خود قیام وجود و بقا میدارند و بایجاب لفظ از این
فرموده حق تعالی است یَوْمَ نَدْعُوْ کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ یعنی روزی که
خواهیم خواند هر جمع آدمیان را با امام ایشان و از این حدیث نبوی مروی
فریقین مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِیْتَةً
جَاهِلِیَّةً یعنی هر که مرد و نشناخت امام زمان خود را تحقیق که او مرده بمرگ
جاهلیت بقید مطلق از چنین احادیث عترت معصومین صلوة الله و سلامه
علیهم اجمعین و با وجود موجود دشمن خدای ذو المنن امام این زمن را با آنکه او را
خاتم الائمه گردانید بضرورت حفظ او از تعدی برگشتگان اهل زمان و
بحکمت لزوم امتحان مومنین و جهال معاندین که بنا بر همین درین عالم
شهادت فرستاده شده اند تا ترتب جزای آخرت بر همین تحقیق استحقاق هر
سعید و شقی شود و لازمه این رفع تسلط ظاهر آن هادی قاهر و مصلح جابر است
درین است که سبحانه آن هادی مطلق و مصلح خلق را مانند خضر و الیاس و
عیسی علیهم السلام تا به پایان رسیدن زمان امهال امتحان درین جهان

غایب نمود محبت این حکمت عظمی آنست که حق و قباحت عناد و فساد باعث
عتاب هادی و مصلح کل شدن راجع بسوی اشرار خلق است و درین صورت
افادات تکوینیهٔ آن مقتدی عالمین و دین هیچ باقی ماندن روز و رجال استتار
آفتاب زیر ابر خلایق میرسد و اصلاحات تکلیفیهٔ او تا تمام شدن مهلت ضروریه
درین عالم شهادت و تا رسیدن زمان غلبهٔ حق و سداد و برکنده شدن
بنای فتنه و فساد موخر شد و توضیح این از بیان سوم نیز میشود و تبیان سیوم
در شرائط امامت و موصوفین آن و آن اعلم و معصوم و افضل
از کل اهل زمان بودن است بایجاب عقل از آنکه احدی بدون
موصوف باعلمیت و بدون منزه از هرگونه خطاء و بدون فضیلت داشتن
و همه فضایل بیکبارگی مصداق امام علی الاطلاق بودن نتوان شد و نیز فاقد
این اوصاف محل اعتماد و احق باتباع همه نتوان بود و بایجاب نقل
از آنکه حق عز و جل میفرماید اَفَمَن یَهدِی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن
لَا یَهِدِّی اِلَّا اَن یُهدٰی فَمَا لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ یعنی آیا کسیکه
هدایت میکند بسوی حق وارد نه تر است باینکه متابعت کرده شود یا کسیکه
هدایت نکند مگر آنکه خود هدایت یافته شده است شما را چگونه حکم میکنید پس

اگر کسے اولی چیزی را نداند یا در چیزے خطائے و لو بسہو در او در راہ داشتہ باشد

باین فرمودۂ حق سبحانہ محتاج ہدایت از دیگرے دران نادانی اولی در راہ یابی

خطا خواہد بود و احق باتباع ہمگی نخواہد شد پس ہر کسیکہ در زمانۂ خود اعلم از کل

معصوم از جمیع خلل و زلل باشد ہمان کس افضل از ہمہ و امام مطلق است و موجود

داشتن چنین کس با قدرت موجود داشتنش قباحت ترک اصلح و شتن این است

و این از شان سبحانی نیست و نیز شرط است در امام کہ تقرر او از جانب

حق عز و جل و از برائے با توسط سید رسل صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باید باشد

بایجاب عقل از ینکہ غیر از محیط بعلم بر کل غیر از مطلع بغیب از جانب

آن عز و جل احدی نتوان دانست کہ در جمیع موجودین زمانہ کدام یکے چنان

اعلم از ہمہ خلق و معصوم مطلق است کہ دقیقہ از علم از و در گذاشتہ نشدہ و

ہیچگاہ از او ہیچگونہ خطائے سر نخواہد زد و در ہر فضیلتی افضل از جمیع معاصرین

ہمین یک کس است و بایجاب نقل از ینکہ حق جل و علا بحضرت

سید و خاتم انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ و علیہم وسلم میفرماید فَإِذَا فَرَغْتَ

فَانْصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ یعنی چون فارغ شوی پس نصب

کن و بسوی پروردگار خود رجوع نما پس اوضح است کہ این فراغ بقید مطلق فراغ

از کافه وقت است و همچنین این رغبت بقید مطلق گروهی بسوی رب العزت ارتحال

ازین سرای فانی بسوی خدای متعال است پس ازین همین مدعا دریافته شد

که حضرت سید الوری از حق تعالی مامور بر تقرر قایم مقام خود در پایان مساعی

داواخر زندگی خود بودند ازین ولا محاله نصب امام قایم مقام خود فرمودند و

وصی قایم مقام هیچ نبی از جانب خلق نشدن از نقل اسلام و تمام اهل کتاب

بر اولو الالباب ابین است و نیز شرط است در امام اهل اسلام

که اقرب از همه بحضرت خاتم الرساله صلی الله علیه و آله وسلم باید باشد

بایجاب عقل از انیکه تاثیر نسب بدیهی است مثل انکه هر تخمیکه بکارند

بار همان درخت میروید که این تخم از انست و از مرغ و اسپ اصیل اصیل میاید

پس هرگاه حقتعالی شرف هر گونه خلقی تا بجماد و نبات و حیوان از سلسله آبا

منقطع نمی سازد شرف اشرف مخلوقات لاسیما از انکه ثمره وجود آدم و علت

غاییه از خلقت عالم است قطعاً از سلاله او منقطع نمیفرماید و بایجاب

نقل از اصطفی بلفظ آل ابراهیم و آل عمران در آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ

و فضلیت بلفظ بنی اسرائیل در آیه مجیده وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

و اجتبا بلفظ ذریت و اخوت درین آیه مجیده وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ

یعنی از پدران انبیای سلف و از اولاد ایشان و از برادران ایشان و برگزیدیم
ایشانرا و هدایت کردیم ایشانرا بسوی راه استوار تا آنکه بحضرت سید و
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین میفرماید فبهداهم اقتده یعنی
پس بطریق رهنمای ایشان راه نمائی کن پس این راه نمائی بر جمیع [illegible] اصل بود و
او برگزیده کردن ببرگزیدگی خدای سبحانه اقرب بین رسالت و از این احق بمقام
مقامی آنحضرت اقرب قرابت آنحضرت از برگزیدگی دوجهان بودن
این نمود و در احادیث ثقلین حضرت سید النبیین صلی الله
علیه و آله و سلم تبیین همین معنی بتواتر معنوی فریقین فرموده چنانکه عنقریب
مبین خواهد شد و تسلط یافتگان قریش از همقومی حضرت رسول
الله بمحض قرشیت استدلال استحقاق خود بخلافت آنحضرت کردن
مثبت احق بخلافت اقرب قربای حضرت ختم رسالت بودن بالزام
خصم است و ائمه عترت و اهلبیت رسالت که باتفاق
فریقین غیر از این دوازده نیستند اینند حضرت
امیر المومنین علی المرتضی علیه و عترته افضل الصلوة و السلام

حضرت امام حسنؓ المجتبیٰ علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام حسینؓ الشہید بکربلاء علیہ وشہدائہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام زین العابدین علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام محمدؓ الباقر علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام جعفرؓ الصادق علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام موسیٰ الکاظم علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام علیؓ موسیٰ الرضا علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام محمدؓ التقی علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام علیؓ بن النقی علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام حسنؓ العسکری علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام حضرت امام محمدؓ المہدی علیہ وآبائہ افضل الصلوٰۃ والسلام کہ صاحب الزمانہ بظہورش خدای قوّو المنن دین محمدی را غالب بر ہمہ ادیان وہمہ زمین را از عدل وداد خواہد فرمود

تبیان چہارم در وجوب ایمان بر امامت دوازدہ امام عترۃ طاہرہ حضرت خیر الانام علیہ وعلیہم افضل

الصلوٰة والسلام اقناع بدوازده برهان دو عقلی و ده نقلی

اما دو برهان عقلی پس اول آن اینست شرائط امامت

که عقلاً نیز بالاستحقاق شده چه جای صدق آن در غیر این دوازده امام

کسی نمی تواند که دعوای آن از برای غیری کند پس اگر پس از حضرت ختم

رسالت امامی علی الاطلاق باشد غیر ایشان نتواند بود و بوجوب وجود

امام در هر زمان باتفاق بلکه عقلاً نیز مقدم است همینان باتصاف آن

شرائط ائمه علی الاطلاق بحق اند دوم اسلام متفرق بدو فرقه

مخالف یکدیگر در امامت است شیعه علی و سنت جماعت و اعیان و

پیشوایان سنت جماعت چون ابن صباغ مکی در فصول مهمه و محمد ابن ابی

طلحه در مطالب السئول و سبط ابن جوزی در تذکرهٔ خواص الامه و عبد الرحمن

جامی در شواهد النبوة و امثال ایشان بر امامت و عصمت و تصرف [illegible] بود بامری [illegible] اولیاء الله

و معجزات آنحضرت بنام کرامات اعتراف کرده اند تا بجائیکه عبد العزیز که

سرآمد آنها درین جماعت شده در کتاب دو پنجم تحفه خود و نیز در عقیده

ششم امامت آن [illegible] در شرح حدیث [illegible] امامت و در کتبه

[illegible] معصومین و ائمه علی الاطلاق در جمیع امور دینیه [illegible] تاویل

ومنتهی الیه سلاسل جمیع اولیاء الله و جلال مشاکل مظاهر و آئینهای
اسماء و صفات الله بودن علی و ائمه ذریه طاهرهٔ علی علیه و علیهم الصلوة
والسلام قائل شده است و گفته است این حضرات ائمه علی الاطلاق
دین اند و استحقاق امامت دنیویه نیز میداشتند لیکن چونکه این حضرات
مشغول باطن بودند دعوای امامت دنیا نکردند و بیعت بالغان
با دیگران شد دیگران در دنیویات یا در بعض امور دینی امام بودند نه مطلق
انتهی و در کید یکصد و ششم تحفه او اعتراف بولادت امام محمد ابن الحسن
المهدی علیه و آبائه افضل الصلوة والسلام و غیاب آنجناب کرده و شیعه
قائلند بناحق در امامت شدن آن دیگران که از آنجمله معویه و یزید و آن
و سابقان و لاحقان ایشانند معاذ سینانند پس عقل حکم قطعی میکند بر
اینکه ائمه علی الاطلاق بحق آن ائمه اند که مخالفان نیز منکر اتصاف و استحقاق
امامت ایشان شدن نمی توانند بلکه اعتراف میدارند و نیز معترف اند
بر اینکه ثلثه و دیگر خلفای سنیان نه معصوم بودند نه اعلم و نه باتصاف
جمیع کمالات ذاتیه آدمیه از همه افضل بودند بلکه محض بیعت مردم و
تسلط خلفا شدند و به پیشوائی در بعض فنون ائمه شده اند پس خلافت

وامامت آنها از روی حق درجه مثل ائمه اهلبیت بود ائمه بحق همه اهل ائمه
اهلبیت اند نه احدی از دیگران همه ایشان را که بیعت کردن و متابعت
نمودن سنیان با آن آفاقیان مثبت نیست که آن بیعت کرده شدگان
و این بیعت کنندگان همه مخالفان حق اند و مشغولی باطن اگر بانی ظاهر
از برای سید النبیین و امیر المومنین اما وه برهان تعلیمیه پس اول
آن آیه ولایت است انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة وهم راکعون
یعنی جز این نیست که والی شما خدا است و رسول او و آنهائیکه ایمان آورده اند
برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه رکوع کنندگان اند ولی
بمعنی والی و حاکم و دوست و یاور آمده و بمعنی در اینجا ولی خالی از معنی
حاکم و والی نتواند بود زیرا که ولی بودن رسول و الذین آمنوا معطوف به ولی
بودن خدای عز و جل است پس ولایت آن جناب علی حسن و حسین از برای ایشان
متحقق شده است و دوستی و دشمن خدای منان بیا بحیثیت رافت و
شفقت آن والی بر ماتحتان والا او مهربانی حاکم بر محکومین است و یاری کردن
مستولان بحیثیت طاقت و توانائی نمودن مگر از آن ذوالمنن است

بکیفیت دوستی و یاری فیما بین ما نیست پس درین آیه مبارکه والی همه بولایت
الله بمنزله حضرت رسول الله بودن عین والی و حاکم همه بودن است و
هر چند این ولایت اعم از حکومت و تصرف تکوین و تکلیف است اما حاکم
و متصرف بودن حق سبحانه بذات اوست و رسول والذین آمنوا باضافت
آن از حق سبحانه است و والذین آمنوا اگرچه جمع است اما مراد ازان سردار مومنان
است و همه مومنان مراد ازان نتوانند بود چه امتناع بدیهی دارد که همه بولایت
الله بمنزله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والی و متصرف همه در تکوین
و تکلیف بوده باشند پس مراد ازان بالضروره یک راس الرئیس کل مومنان
است و در حقیقت صدق جمع بانفراد شان کلیت داشتن اوست ازین که
هر چه هست در مرتبه کمال کل آن همین یکیست پس این جا کل مدار از
حقیقت است که حق عز و جل اطلاق جمیع مطیعین خود براے خلیل
خود در زمان آن بزرگوار باین فرموده خود فرموده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً
قَانِتًا لِلّٰهِ یعنی تحقیق که بود ابراهیم یک امت مطیع از براے خدا و حصر یکه در
صدر این آیه مبارکه است مشیر بهمین است و این حصر ولایت
مطلقه از براے هر دیگرے با موجود بودن چنین والی علی الاطلاق همه است

ومانع نیست از برائے قائم مقام جاری دارنده ولایت او از جانب حق
سبحانه بوصایت او و آنکه مراد خدائے جل و علی از این الذین امنوا باشد
دریافت آن از بعض نقل یک فرقه از فریقین مخالف یکدیگر نتواند شد بلکه
تیقن بر آن موقوف بر نقل متفق علیه فریقین است تا احتمال وضع و جعل
از پیش فرقه مخالف در آن نقل نماند بنا بر آن اینجا اندکی بوفق تواتر
شیعیان از تفاسیر و کتب احادیث و تصانیف معروفه علما معتبرترین
سنیان نگاشته میشود تا بر خلاف انفراد آنها در نزول این آیه مبارکه
در شان دیگران نزول این در خصوص امیر کل مومنان موجب اذعان
و ایمان حق جویان شود بیضاوی و زمخشری و فخر رازی در تفسیرهائے معروفه
خود و سیوطی در منثور و طبرانی در اوسط و واحدی در اسباب النزول
و بغوی در معالم التنزیل و چنان اعیان سنیان آورده اند که بموجب ثبوت شان
ولایت در نماز در حالت رکوع انگشتری بسائلی خدای عز و جل این آیه کریمه
در شان اقدسش بر حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم نازل فرمود پس
ولی بهمه ولایت الله بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همین
ولی الله است و پس از او امام دوازدهم که مهدی آل محمد علیه و آبائه الطاهرین

افضل الصلوة والسلام اند همه ائمه بحق والبیان همه خلق بولایت علی علیه وعلیهم
افضل الصلوة والسلام اند بدیگر ولایتی برهان دوم آیه مباهله
است قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم
وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين
یعنی بگو بیائید بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و ذوات
ما و ذوات شما را پس دعای ثلبه حق کنیم و بگردانیم لعنت خدا بر دروغ گویان
در ترمذی و مسلم سنیان و در مشکوة ایشانست چون
این آیه مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند
اللهم هؤلاء اهل بيتي یعنی الها اینها اهلبیت من و بغوی
که سنیان او را امام محیی السنه میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر
این آیه مبارکه میگوید که آنحضرت از ابناءنا حسن و حسین را و از نساءنا فاطمه
را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود داشتند علیهم افضل الصلوة والسلام
و فخر رازی که امام متکلمان سنیان است در تفسیر کبیر گفته که شیعه میگویند
بتعذر معنی حقیقی یکی بودن نبی و علی از بطلان اتحاد و نفس مجازی

آن که اقرب بحقیقت باشد باید گرفت واقرب بمجازات شرکت و مساوات

نبی و علی در جمیع کمالات و فضائل و شرافات است سوای نبوت که آنرا

دلیل دیگر خارج کرده است چونکه نبی افضل از سائر پیغمبران و صحابه اند علی نیز

افضل از همه ایشان باشند جواب گفته اجماع منعقد است که پیغمبران افضل

از غیر پیغمبران اند پس علی افضل از پیغمبران نیست اینجا علامه

مجلسی رحمه الله میفرماید اجماع مخالفان بر خلاف موالفان حجیتی نمیدارد

پس علی افضل از جمیع پیغمبران ما سلف اند و در افضل بودن از صحابه

اینقدر هم جوابی نداشته و امامت سوای نبوت است در ان نیز علی

با نبی از انفسنا شرکت و استوا میدارند انتهی قوله رضی الله عنه میگویم

و بالله التوفیق اتحاد یکی شدن دو نفس است بطلانش در مقام

دو شدن است نه در واحد بودن نبی و علی در نورانیت که در آن صدق

دوتائی ممتنع عقلی یا عادیست بشریت و آن وحدت اینست که نور معنائی غیر از ظهور

نمیدارد چه معنا نور ظاهر شونده به ذات خود و ظاهر کننده غیر خود است پس

نور هدایت خلقت الهیه غیر از ظهور اجمع و اتم خالق عالم چیزی نتواند بود تا توضیح آن کنیم کما شنیدی

گفتیم نور ظهور است پس اظهر بالشمس میشاید که گوییم و بالله التوفیق نور افتاب [illegible]

است از انارت و حرارتی که آفتاب میدارد و نور مهتاب کاشف
است از انارت و برودت او و نور لعل از سرخیش و نور زمرد از سبزیش و نور الماس
ولآلی از سفیدیش الخ از همه این اجسام مادیه جسمانیه همچو مبصرات خود محسوس
بحواس ظاهر میشوند بر خلاف این مبصرات که محسوس بحواس ظاهره نیستند انوار
آنها همچو مبصرات خود محسوس بحس ظاهر نیستند همین حقیقت است که حق سبحانه
و تعالی وحی کلام خود را بروح و نور وصف فرموده و در حدیث متفق بین
الفرق آمده که علم نوریست که انداخته از خدای سبحانه در دل هر که بخواهد
و وارد شده بسیار از فراست مومن بحقیقتکه او نظر میکند از نور خدا این انوار
هم از دیده شده بر وشناسی الغایبین حواس باطنه همچو حواس ظاهره نیستند
پس حق سبحانه و تعالی که فیاض جانها است جسمانی و آلات مناسبه بعمل آنها عطا فرموده
است که در هر گونه جانها است آن فیاض جانها منزه از جسمانیت و مجرد
از مادیت چنانکه فوق المجردات است که جانها فیض لحظه بلحظه از آن
و منبع نور او سبحانه میرسانند ظاهر کما قال الشیخ فهم بی نور او که دیده بار
آن دل بینا باشد و بس نه چشم ظاهر و اگر مقیم بنور هدایت
مخالفت الیه و اتبع و دو وقت ابصر نیز گشته از آفتاب

ببین مسکینم از اینکه ابتدا اینکه خدای دانا و توانا حکیم آغاز خلقت
ازان فرمود آخر احالت است تا آخر و انتهای همه آنچه ازین
ابتداء شود همچنانکه بنای خانه که از روی نقشه بعلم و حکمت بانی آن
شود از پایه تا انتهای عمارتش همه لازم حصول و تمامیت آن از روی
آن نقشه بعمل آورده میشود پس آن نور هدایت جامع انوار جمیع ظهورات
خالق از قدرت و حکمت و مراحم و کرم نمائی اوست و اتم از اینکه همینکه
ظهوریکه جامع جمیع کمالات حضرت احدیه از جهت خالق ابتدا و از
جهت خلق انتهای مراتب وجود که همه خلقت است هیچگونه نقص و نقصان
در آن نتواند بود پس آن اجمع اتم است و صاحب این نور احد احمد
مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودند این است از اینکه ظهور قدرت
و حکمت احدی در هر جماد جلال و بیش از جمادات در نباتات و بیش
از نباتات در حیوانات و بیش از حیوانات در انسان از شود و هر صفت و
کمال خالق متعالی در او بودن عیان است و برگزیدگان آدمیان که فرستادگان
خدای سبحان بودند یکی بعد از دیگری مبعوث شدند این همین است
که برگزیدگی خلقت تمام شده است و باقیست تا اینکه خاتم صلی الله علیه

و آله وسلم آمدند آن چنان دیگر برگزیده فرستاده شده حق نیامد
اگر می آمد آن چنان آفتاب عالم تاب بحجاب مثل آن اعلی جناب میشد
پس مبرهن شد که همین صاحب نور بدایت خلقت هست که اتم است
و همین اصل کل است و همه از وافاضت وجود یافته اند چه آنچه در
اصالت و حقیقت مقدم است نتیجتاً ظاهر میشود مقصد و مطلب از کلام
~~در آخر میشود~~ پس از اظهار و اتمام در آخر ظاهر و حاصل میگردد
و بدیهی است که اصالت اجمال میدارد و مستوجب تفصیل خود است
و تفصیل ظهوری آن نور اجمع و اتم رب جلیل عترت طاهره و اهل بیت
رسالتش شدند بمفصلیت بطوریکه اگر این عترت و اهل البیت از کنه
سر رسالتش بروز نمیکردند ظهور کمالات اجمع تامه مظهریت
الهیه اش نمیشد چه سر و سر وار عترت و اهل بیت محمدی علی صلی
الله علیهما و عترتهما باب علم و فتح ولایت و شجاعت و هر فضیلت
محمدیه اند بالاتری از آنکه عبدالعزیز که سر آمد اعیان علمای سنیان
در بین صفحات شد در آخر شرح حدیث ششم امامت تحفه او اعتراف کرده
ولایت محمدیه در جناب ولایت مآب علی و ائمه از اولاد و اطیاب جناب و

جلوه ظهور یافته و آنجناب خاتم ولایتهای سابقه و فاتح ولایت محمدیه اند
و این حضرات آیینهای اسماء و صفات الله شده‌اند و منتهی الیه جمیع سلاسل اولیاء الله
همین حضرات هستند و خلافت و ولایت حضرت ختمی مآب اخص از همه به علی
و ائمه اولاد اطیاب جناب وی است و در تفسیر سوره مبارکه عم و در تفسیر آیه ناقة
الله گفته ناقه صالح مجسم ظهور کمال و شرف صالح نبی بود و علی مجسم ظهور
کمالات و شرافات محمدیه شده‌اند و در سر الشهادتین تصنیفش همین دعا ظاهر کرده
که شهادت خفیه آن حضرت در حسن مجتبی و شهادت جلیه آن حضرت است که
در حسین شهید کربلا ظهور کرده میگوییم و بالله التوفیق همه یک دین
خدا کردن و بفرموده حق سبحانه تعالی حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله و بفرموده او سبحانه ارسل رسوله بالهدی و
دین الحق لیظهره علی الدین کله هیچ یک فتنه در روی زمین باقی نگذاشتن
و غالب بر کل دین شدن آنحضرت و زمین پر از عدل و داد کردن همچنانکه پر شده
بظلم و جور باشد و خاتم و قائم آل آنحضرت حضرت امام محمد مهدی علیه و علیهم
افضل الصلوة والسلام ظاهر شدن باعتراف همه اینهاست پس اگر این مفصلات
کمالات محمدیه را که همه را جمع آنهم کمالاتش ظهور نکرده [illegible] اجمع و اتم

کل کمالات بودن چنان در خفا میماند که ظاهر نمی شد که آن حضرت
این کمالات میدارند پس حاصل و نتیجه این حقیقت بیانی همین است
اصل که بالضرورة اجمال میدارد و هرگاه بتفاصیلش مبین و مبرهن گردد همان
اصل است که درین تفاصیل خود ظهور و نمود کرده و وا یافته شده پس این مفصل
بآن اصل و مجمل خود در حقیقت واحد است و یکے است اینست معنی حقیقی انفسنا
که نبی و علی نفس واحد اند حقیقةً نه مجازاً و در ظهور بعلیحده گی بتفصیل از مجمل
دو تا شدند اما آن تعدد در اصل و حقیقت نیست فقط در ظهور است و سر همین
است معنا کے احادیث متواترة المعانی ائمه هدیٰ اولنا محمد و اوسطنا
محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد لا تفرقوا بیننا و خلقنا واحد
و فضلنا واحد و کلنا واحد عند الله و بتحقیق فرمود امیر المومنین محمد انا
و انا محمد همچنانکه همین احادیث در جلد هشتم بحار بطرق کثیره ے وارد
و متوافق تواتر شیعان از ائمه اطهار علیهم الصلوٰة والسلام معتبرترین
محدثین اہل السنت ہم بطرق عدیده مثل ترمذی در صحیح خود و ابن مغازلی در
مناقبش و ابن شیرویه در فردوس و ابراہیم ابن محمد در فرائد السمطین و
امثالہم نور واحد خدا سبحانه بودن نبی و علی صلی الله علیهما و عترتهما

وسلم بطریق خود ہا عن الہیٰ آوردہ اند واین وحدت در نورانیت مانع
مزاوجت جسمانیہ متعددان در ظہور نیست بلکہ مستوجب است چہ آن نور در
ظہور بلازمہ اصل بودن شان اجمال میدارد و آنکہ مفصل شد در ظہور سوا
وجہ امتمامیہ وحالانکہ ہر چہ این مفصل است بجز مبین شدن ازان اصل
بذات خود موجود مغایر نیست بلکہ ہمان اصل است کہ ازین تفصیل ظاہر شدہ
برخلاف مظاہر تحتانیہ کہ در اینہا نقائص درجات نازلہ ومغایرت معکوسات
متقابلہ بالضرورت است وحدت نورانیہ با اصل نتوانند داشت و در مفصلیکہ
بجز ظہور از اصل نقص ذاتیہ در وجودش نیست وعلیحدگی نمایش دارد ہنگامیکہ
آن اصل واین مفصل ہر دو درین عالم ظہور آمدند بلازمیت ظہور حقیقت
وحدت آن دو اتصال لازم شد وآن اتصال از وصلت بضعہ علت
غائیہ خلقت خدا محمد مصطفیٰ با ہمنفسش علی مرتضیٰ بمزاوجت
سیدۃ النسا فاطمۃ الزہرا شد تا بجاری شدن سلسلہ رسالتش
بوراثتش درین عالم ہمان نور ظہور بعد ظہور ابنا کرد با ستمراریکہ تا
این عالم ہست اثر آن وصلت باقی باشد پس سیدۃ النسا در
دائرہ نورانیت جلیہ خلقت ہمچو مرکز درمیان قوسین

رسالت و ولایت است پس شرف هر دو طرف راجع باو است
صلی الله علیها علیهم وسلم وابسته شود اگر وحدت نورانیت مانع وصلت
مزاوجت میبود پس نسبت بدرجات نازل آنکه حضرت رسول الله پدر این
امت اند هیچیک زنی ازین امت برآنحضرت حلال نمیشد حالانکه چنین نیست
وحکم وحدت نورانیت و ابویت حقیقی در جسمانیت تحقق نمیدارد و
مخفی نماند نور محمدی که خدای سبحانه همه خلایق را ازان آفریده آن
چنان روح الارواحیست که ارواح جمیع انبیا نیز از همان آفریده شده اند
و روح مجرد از ماده است یعنی از خاک و آتش و آب و هوا و یا چوب
و آهن و امثال آن آفریده شده عرض و طول و ضخامت ندارند که قابل
تجزیه و انقسام باشد نیست بلکه بمحض امر رب آفریده گردیده و بترتب
آثارش از حیات و قوی و حواس موجودیتش معلوم میشود و مادی نیست
عرض و طول و ضخامت نمیدارد و حصه حصه و تکه و پاره شدن آن ممتنع است
پس معناے دو نصف و چهارده قسمت شدن نور محمدی
در ظهور است نه در اصل آن نور احدی شان نزول این
آیه مبارکه اینست که در ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

ترمذی و مسلم سنیان و مشکوٰة ایشان است چون این آیه مبارکه نازل
شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیؑ و فاطمهؑ و حسن و حسین
علیهم افضل الصلوٰة والسلام را طلبیدند و فرمودند اللّٰهم هٰؤلاء اهل
بیتی الٰهنا اینانند اهل بیت من و بغوی که سنیان او را امام محی السنه
میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر این آیه مبارکه میگوید که آن حضرت از ابنائنا
حسن و حسین را و از نسائنا فاطمه را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود
داشتند اما قوله تعالیٰ قد جائکم رسول من انفسکم ای من بنی آدم یا رسول
از انفس امت از جنس ایشان به وحدت در بنی آدم بودن است یا جنس بعید
وحدت در عرب بودن بقرینه صحیح نیست زیرا که امت بمعنای قرب مجازات ایشان
در شرافات و کمالات و فضایل حضرت رسول الله نبودند یا بمعنای حقیقی
نور واحد یکی بودن در اصل حقیقت بوحدت مجمل و مفصل نبودند و
در این آیه مبارکه مباهله بقرینه مبینه انفسنا صیغه جمع است از برای
امتثال طلبیدن انفس کم از کم سه کس را باید طلبید آنحضرت بجای بردن
کم از کم سه نفس خود را یک همنفس خود علی را همراه کردند [illegible]
کرده بودند [illegible]

حکم خداے جل وعلی فرمودند پس از این ابین است ازینکہ ہرگاہ دیگری
در مرتبہ ہمنفسی بیرون آنحضرت غیر از یک نباشد آن یک در آن مرتبہ حکم جمع
دارد ہمچنانکہ حق عزوجل میفرماید ان ابراہیم کان امة قانتا لله یعنی
بتحقیقکہ بود ابراہیم امتی مطیع از برای خدا چہ در مرتبہ کمال قولہ تعالی
انی جاعلک للناس اماما غیر از ابراہیم احدی صاحب آن مرتبہ نبود
لہذا اطلاق امت کہ جماعت کثیرہ باشد بر نفس نفیس ابراہیم فرمود
و ازینجہت است کہ در مقام تعظیم بر واحد اطلاق جمع میکنند ہمچنانکہ بشخص معظم واحد
میگویند شما فرمودید پس اگر غیر از علی در مرتبہ ہمنفسی آنحضرت میبود البتہ او را
ہم ہمراہ میبردند چونکہ ہمین یکی ہمہ و تمام صاحب آن مرتبہ بود آنحضرت فرمودند واحد
یک صدق جمع شد ہمچنین از نسای آنحضرت کہ آن ہم جمع است
چون غیر از یکی صاحب آن مرتبہ نبود یک سیدة نساء العالمین صلوة الله
وسلامه علیها بردند اما در بیرون ابنا چونکہ دیگری یا ہم ہم مرتبہ در آن مرتبہ
بود یا حسن حسین ہر دو نیز بردند صلوة الله وسلامه علیهما پس صدق جمع
در آن مرتبہ وارد شد ازین بینات واضحہ ہمنفسی حقیقی است نہ وحدت
جنس العبید بالعبید والسلام علی من اتبع الهدی برہان سیوم

بتطهیر ست اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ
الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا یعنے جز این نیست که میخواهد خدای سبحانه
دور کند از شما اے اهل بیت پلیدی را و پاک نماید شما را پاک فرمودنی
بروایات متواترة المعنا فریقین نزول این آیه مبارکه در
شان آل عبا خمسته النجبا علیهم افضل الصلوٰة والسلام شده چنانکه مسلم
در صحیحش از عائشه روایت کرده که گفته آمد حضرت رسول الله صبحگاهی و
بر دوش آن حضرت گلیمے منقوش از پشم سیاه بود پس آمد حسن ابن علی
پس داخل فرمود او را دران باز آمد حسین ابن علی پس داخل فرمود او را
دران پس آمد فاطمه پس داخل فرمود او را دران باز آمد علی پس داخل فرمود
او را دران باز تلاوت فرمود انما یرید الله الخ و ترمذی که یکی از ائمه
محدثین سنیان است در صحیح خود از ام سلمه رضی الله عنها آورده که گفت آیه
انما یرید الله در خانه من نازل شده که تشریف آورد حضرت رسول الله
در خانه من و فرمود اذن بده احدی که نزد من آید پس آمد فاطمه پس مجال منع
او از پدرش نداشتم باز آمد حسن باز آمد حسین باز آمد علی پس جمع شدند
پس پوشانید رسول الله صلعم ایشانرا ردائیکه بر آن حضرت بود پس فرمود الٰها

ایناند اہل بیت من پس ببر از ایشان رجس را و پاک فرما ایشانرا
پاک فرمودنی پس نازل شد این آیه وقتیکه جمع بودند گفتم یا رسول الله من
ہم داخل این ردا شوم فرمود خدا این انعام نفرمود و فرمود تو بر خیری
و طبرانی نیز این آورده و احمد حنبل در مناقبش از ابو سعید خدری آورده که این آیه
مبارکه در پنجتن نازل شده نبیؐ و علیؑ و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ و در صحیح
داود منقول است و در جواهر العقدین مصنفش از ابی حمراء و از انس
آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول انما
یرید الله تا شش ماه وقت نماز صبح تشریف میبردند و قلاده در خانه
علیؑ و فاطمهؑ و حسنینؑ را میگرفتند و میفرمودند السلام علیکم یا اهل
البیت و رحمة الله و برکاته انما یرید الله الخ و نیز احمد حنبل و
واحدی و سیوطی و ابو علی و ابن عساکر و ابو نعیم طبرانی و ثعالبی امثال
اینها در کتب احادیث و تفاسیر مصنفه خود بطرق عدیده احادیث کثیره
با بون مفصلین آورده اند و نیز مسلم در صحیحش آورده که یزید ابن حیان
گفت گفتم زید ابن ارقم رض آیا از اہل بیت رسول الله زنان آن
حضرت اند گفت نه و الله بتحقیق که زن با شوهر تا زمانی میباشد هر گاه

شوہر زن را طلاق داد و برمیگردد بسوی پدر و قوم خود اہل بیت آن حضرت کسانے اند کہ حرام کردہ شد براوشان صدقہ و ابن حجر مکی در صواعق محرقہ گفتہ کہ اکثر مفسران برین اند کہ این آیہ مبارکہ تطہیر در شان علیؑ و فاطمہؑ و حسنؑ و حسینؑ نازل شد باعتبار ضمیر کہ جمع مذکر است میگوییم و باللہ التوفیق بانتوانستن مفسرین و محدثین اہل سنن اخفاے چنین احادیث مشہورہ سعہ جہرا در نزول این آیہ مبارکہ مختص بہ خمسۃ النجباء با اعراض و انکار حضرت رسول اللہ دخول ام سلمہ و جاے خود را در ردائے تطہیر با تصریح صحیح مسلم سنیان برانکہ زوجات آنحضرت اہل بیت آنحضرت نیستند ادعاے سنیان در نزول این آیہ مبارکہ تطہیر در شان زنان آنحضرت بدون آنکہ حدیثے در کتابے از احادیث مرویہ در کتب ایشان ہم دال برین باشد بمحض خیال بی عنقان این آیہ مبارکہ را در میان خطابا بہ النساء با آنکہ ضمائر کہ دران خطابات متقدمہ و متاخرہ بہ النساء اند ہمہ مونثہ اند و دو ضمیر این آیہ مبارکہ مذکر اند از ین مبین و مبرہن است کہ مخاطب باآن خطابات مونثہ غیر مخاطبین بہ آیہ تطہیر اند و حضرت سیدۃ النساء العالمین صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہا از ینکہ داخل

در چهار مردان خطاب کرده شدگان باین آیه مبارکه اند از باب تغلیب
با آن مردان بضمیر جمع مذکر خطاب کرده شدند همچنانکه در آیه مجیده اتعجبین
من امر الله اهل البیت و رحمة الله برکاته علیکم خطاب است
که واحد مونث اتعجبین بسارا و خطاب جمع مذکر علیکم بشمول مردانیست که
بشارت موهبت ایشان بسارا از ولادت اسحاق و یعقوب است و چنانکه ابراهیم بسارا زوجیت بود باید دانست
درین آیه مبارکه پنج مبحث اند اول آنکه از حصر بانما اراده حق جل و علی
نسبت باین پاکان بغیر از تطهیر تعلقی نگرفته دویم این اراده تکوینیه
است نه تکلیفیه چه اراده تکلیفیه که حکم پاک شدن است از برای
همه است همچنانکه خدای سبحانه تعالی از برای همه بدون حصر بلکه درین
آیه مبارکه است بغیر آیه یرید الله لیطهرکم یعنی میخواهد خدا که پاک
فرماید شما را و اگر مقصود همین اراده تکلیفیه از برائ اهل بیت رسالت
میبود حصر آن از برای این پاکان ناموجه میشد پس این حصر مبین از تکوینیه بودن
این اراده از برای اهل بیت است و تکوینیه بودن اراده تطهیر این پاکان
غیر ازین معنی ندارد که حق تقدس و تعالی باین پاکان چنان قوه قدسیه
بخشیده که موجب عصمت از هر خطائ باشد سیوم دور کردن پلیدی

ازالیشان از امکان ارتکاب پلیدی قبایح از برای این مطهرانست
نفی از اعیان این پاکان چه امکان ارتکاب پلیدی قبایح مانند ملائکه نداشتند
ازان باز ماندن علو قدر مسجودی ملائکه که مخصوص آدمی است نمیداشت
وخدای سبحانه بنابر احقاق بلند رتبتی این برگزیدگان اقتدار و اختیار
ارتکاب ارجاس قبایح معاصی بجهت شهوت و غضب هم مانند سائر
آدمیان باین پاکان نیز داده با فاضه قوة قدسیه باز دارنده از ارتکاب
رجس هر قبیحی که همین عصمت است بالتخصیص باین مطهران بخشیدن
همین بردن هر پلیدی ازین مطهرانست بالجمله این دور کردن پلیدی
ازین مطهران از امکان ارتکاب پلیدی قبایح این منزهان است نه از
نفس وجود این پاکان بعد مبتلا شدن دران وجوب ایمان بامعنی از
برای سنیین نیز لازم نیست که آنها قائل بعصمت پنجتن نیستند و آنحضرت
درین مطهران چنان داخل اند که به احادیث متواترة المعنای فریقین
حین نزول این آیه مبارکه آن حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم
افضل الصلوة والسلام را با خود در یک ردا جمع فرموده تلاوت این آیه
مبارکه فرمودند و این غیر ازین که واضح ترین دلالت بر یکتائی و بحالی

آن پاکان با خود یکتائی در بطون فرمودند مفادے نمیدارد و اعتقاد
وجود پلیدی و قباحتے در نفس اقدس آنحضرت منافی صدق اسلام است
هر که معتقد قدرت داشتن خدائے سبحانه برین چنان منزه داشتن
کامل ترین مخلوقین باشد و او را ایمان بر کریم بودن او تبارک و تعالی
بوده باشد مستوجب ایمان بچنان طهارت مطلقه در آن برگزیده تران
خلقت است ازینکه اگر کسے اعتقاد کند که خدائے مقتدر قادر بر چنان
منزه داشتن احدے نیست او سبحانه را عاجز دانسته یا اگر گوید که آن
ذو المنن توانسته آن قدوهٔ خلق اقرب بخود را چنان طاهر و مطهر نداشته
آن کریم را لئیم قرار داده بهر یکے ازین دو عقیده کافر گردیده پس هیچ
مفاد دور کردن پلیدی از حضرت رسول الله است همان از برائے
این پاکی مطهران است چهارم یرید و لیذهب و یطهر خبر
در بادی النظر دلالت بر حال یا استقبال میدارد اما بر بصیر حقیقت بین
محتجب نتوان بود که این حال یا استقبال مستوجب تطهیر ماضی نیز تطهیر ازلے
است باید دانست طهارت مطلقه که درین آیت مستوجب شده اند
این حال و استقبال ماضی را نیز کالشمس مستلزم اند ازینکه حق سبحانه و تعالے

در آیهٔ کریمه دیگر میفرماید یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ یعنی میدهد
هر مستحق فضیلتی را فضیلت او پس میگویم و باللّٰه التوفیق آیا ازین
دادن بلفظ یؤتی که صیغهٔ حال و استقبال است مقصود بیان کیفیت معاملهٔ
حق سبحانه با بندگان است همچنانکه قایم بحق میگوید من حق هر کس را میدهم یا
بیان زمان معامله ازینکه در زمان گذشته فضل هر مستحق فضل نمیداد و حالا میدهد
یا خواهد داد پس این شق اخر چونکه رکاکتش واضح است هرگز مقصود نیست
پس مقصود بودن شق اول که بیان کیفیت معامله مقصود حق سبحانه اهم از
هر زمانست متعین و مبین است پس از فرموده حق سبحانه یؤتی کل ذی
فضل فضله قد آتی کل ذی فضل فضله یعنی تحقیق داده است
هر مستحق فضیلت را فضل او و نیز در آمدن اوضح و ابین است پس ازین وجه در
آیه مبارکه تطهیر از لفظ یرید و یذهب قد اراد و اذهب یعنی تحقیق که
در زمان گذشته هم همین خواستن تطهیر و بردن رجس و پلیدی قبایح
از احقاق تطهیر بوده نه آنکه حق سبحانه در سابق مراعات حق ایشان نداشته
بعد ازین مراعات حق ایشان حاصل او سبحانه شد و احقاق تطهیر بودن
اهل بیت حضرت ختم رسالت پناهی از خلقت بیک نور با آنحضرت

همچنان از احادیث نبویه مرویه اهل السنن نیز تصریحات است و اعترافات
ائمه اهل السنن همچو ابن صباغ و محمد ابن طلحه و سبط جوزی و طبری و ابن
حجر و عبد العزیز امثالهم ائمه اهل البیت بودن آل عبا و نه ائمه ذریه حسین
ابن علی بین است پس هم از عمومیت لفظ اهل البیت همچو عصمت مخصوص
برگزیده ترین اهل البیت که آل عبا بودند عصمت مستقلین برگزیده ترین اهل
البیت که نه امام از ذریه حسین تاسعهم قائمهم علیهم
افضل الصلوة والسلام اند نیز مبرهن گردیده چه اطلاق تطهیر اهل البیت
همچو اطلاق اصطفاے آل ابراهیم و آل عمران و ذریه بعض ایشان
از بعض ایشان غیر از راجع شدن بسوے افراد کامل ترین امکان نمیدارد
و آل نبی که غیر از اولاد علی نیستند علی العموم همچو برگزیده عالمین نبودند
عوام آل ابراهیم بداهت میدارد و این بداهت مبین از اخص
بودن اراده تطهیر سبحانه از براے خاص ترین خواص اهل البیت
است و احدے از فریقین مسلمین در امامت اهل البیت حضرت رسالت پناه
غیر از دوازده امام بظاهر ترین ظهور کمالات و شرافات و فضائل و معجزات
علاوه بر نصوص سلف ایشان بر خلفا ایشان نیز بر هیچ را نشمرده پس

آن طہارت مطلقہ بالضرورۃ متحقق درہمین پاکان است وبس
بالجملہ حق تقدس وتعالی این چہاردہ را بارادۂ تکوینیہ خود مطہر
ومنزہ آفریدہ وپروریدہ است وباستمرار ہمان است کہ درحین انزال
این آیہ مبارکہ بصیغ حال واستقبال اظہارش فرمودہ واحقاق قد
اراد وقد اذہب وطہر از صیغ مستقبلۂ آیہ تطہیر ہمچو احقاق قد
اتی از فرمودہ یوتی کل ذی فضل فضلہ علی الیقین فرمودہ پس
غیر از این مطہرین از ہر خطا وخلل احدے سزاوار امامت مطلقہ دوجہانیہ
محمدیہ نبودن از شرائط امامت اوضح وابین است بالجملہ عبد العزیز
دہلوی کہ سرآمد پیشوایان سنیان در این صفحات است در تحفہ خود در
بحث از آیہ تطہیر پس از عبارات منکرہ کہ بر دآن در خوردہ بر مبصرات
از این آیہ مبارکہ بقبیل تفسیر بالا مذکور شدہ گفتہ غایت ما فی الباب
آنکہ از آیۂ تطہیر محفوظ بودن این اشخاص چند یعنے علیؑ وفاطمہؑ وحسنؑ
وحسینؑ بعد تعلق ارادہ از رجس وگناہ ثابت میشود نہ پس این محفوظی
غیر از معصوم داشتن خداے ذو المنن این پاکان را از ہر خطا معنا ہو
سید اردا ما قید بعد تعلق ارادہ کہ دادہ ومحفوظین چند شمردہ باقی

ائمہ اہل بیت را واگذاشتہ متمسک از حق و حقیقت رسی مدا بنتہا بود نشر
بالاوضع وابن شدان فی ذالک تبصرۃ لمن استبصر او القی السمع
وھو شہید برہان چہارم آیہ ہدایت است خدای سبحانہ و تعالی میفرماید
انما انت منذر و لکل قوم ھاد یعنے جز این نیست کہ تو ترسانندہ
از برای ہر قومی ہدایت کنندہ ہست بوفق احادیث ماثورہ از ائمہ ہدی
صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم اجمعین محدثین معتبرین نزد سنیان چو احدی
در اسباب النزول و ثعالبی در تفسیرش و ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی
علیؑ و حاکم در مستدرک و احمد حنبل در مسند و ابن مردویہ در تفسیرش
و ابن جریر در تفسیرش و دیلمی در فردوس روایت کردہ اند کہ چون این آیہ
مبارکہ نازل شد حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک
خود بر سینہ منور خود نہادند و فرمودند منم منذر و باز دست مبارک بر دوش
علیؑ علیہ افضل الصلوٰۃ و السلام گذاشتند و فرمودند یا علی انت الہادی
فبک یہتدی المھتدون یعنے یا علیؑ تو ئی ہادی پس بتو ہدایت
یابند ہدایت یافتہ شدگان و عبد الحق در مدارج النبوۃ و شاہ ولی اللہ
در ازالۃ الخفا این را روایت کردہ اند مخفی نماند این ہدایت بے قید

مطلقہ اعم از ہدایت و وجہانیہ است چہ از اصلاح دینوی بخلافت وچہ
از ایصال الی اللہ بولایت پس اگر ثلاثہ در ہدایت یافتگان داخل اند باید
ازین ہادی مطلق مہتدی بمتابعت وطاعت جناب وے باشند علی الرغم این
متبوع ومطاع حضرت وے شدن برعکس مبتدائی وضع الشی علی غیر محلہ ظلم
بدیہی است وبیبہرگی از ہدایت وغصب خلافت است ولکن اللہ یھدی
من یشاء الی صراط مستقیم برہان پنجم آیۂ اولویت است
خداے تبارک وتعالی میفرماید النبی اولی بالمومنین من انفسہم و
ازواجہ امہاتہم واولوا الارحام بعضہم اولی ببعض فی کتاب اللہ
من المومنین والمہاجرین یعنی نبی والیتر بمومنین است از ذوات آنہا
وزنان او مادران ایشان اند وقرابت داران والیتر اند بعض ایشان
در قرار داد خدا از جمیع مومنان ومہاجران مبین ترین تفسیر است ازبرای
این آیہ مبارکہ حدیث غدیر ازانیکہ بتواتر جناب فریقین حضرت سید النبیین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم در غدیر خم از مسلمین بتکرار سوال فرمودند آیا مرا از مومنین
وکل مومنین اولی یعنی والیتر بذوات آنہا نیستید حضار عرض کردند
بلے پس فرمودند ہر کہ من مولیٰ یعنی والیتر ویم پس علی مولی یعنی والیتر است

پس نبی مرا اولی بموٴمنین از ذوات انہا النسعتی امت ازاین آیہ مبارکہ
بود و اولویت نبی کہ دراین آیہ مبارکہ است چونکہ مقید بقیدی نیست
مطلقہ است زیادہ تر ازانکہ ہر موٴمنی مالک و متصرف ذات خود ومال وعیال
و اطفال خود است این نبی با ولویت مطلقہ و التیرین جمیع موٴمنین است
بحدیکہ باید موٴمنین بحکم آنسرور جانہائے خود و بند و مہاجرت و واگذاشت
اہل وعیال و اطفال و اموال خود کنند بہمین سیاق و بہمین اولویت
بیقید مطلقہ است اولویت اولوا الارحام آنسرور با ولی بودن بعض
ایشان ببعض دیگر ازہمہ موٴمنین و ذکر خاص بعد ذکر عام مفید
تخصیص از ہمہ مہاجرین نیز صریح است پس مقصود ازین آیہ وافی الہدایہ جز امر ست موٴمنین
نمودن ابین است و حضرت ختم رسالت این و التیرین راکہ بعض او لوا الارحام
باشند علی ابدا اولی از بعض دیگر اولوا الارحام از ہمہ موٴمنان در بیان مقصود
ازین سوال این آیہ وافی الہدایہ بفرمودہ خود من کنت مولاہ فعلی
مولاہ اوضح و ابین فرمود پس حق تقدس و تعالی برگزیدگی انبیا بفرمودہ
خود و من اٰبائہم و ذریاتہم و اخوانہم واجتبیناہم وہدیناہم
الی صراط مستقیم اخص اولوا الارحام انہا کہ فرمودہ است از اقصی

ومنتہاے ان برگزیدگیہا است کہ در این آیہ مبارکہ با ظہار اولویت مطلقہ
سید الوری بر ہمہ با ظہار اولویت مطلقہ برگزیدہ ترین اولوالارحام
از ترین ہمہ مومنین بودن این فردوس صادق وحق است آنچہ بتواتر
از ائمہ ہدی باثور است کہ نزول این آیہ مبارکہ درامرت و والتیری از برای
علی و اولاد معصومین علی علیہ وعلیہم افضل الصلوۃ والسلام شدہ است وتقیید
کردن این اولویت در میراث فقط وعام کردن اولوالارحام کہ مومنین
ومہاجرین باشند اگر من باب تفریع بالالتزام نباشد تحریف معنوی مر
این بدیہی است بالجملہ ہیچ گنجایش انحراف از تفسیرش کہ در روز غدیر
شدہ از برای حق سبحانہ **برہان ششم حدیث غدیر خم است** کہ اقل آنچہ
بتواتر اخبار مسلمین وغیرہم از صحاح اہل سنن در مشکوۃ انبا است این
است کہ اَنْزَلَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ بِغَدِیْرِ خُمٍّ
اَخَذَ بِیَدِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ فَقَالَ اَلَسْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اَنِّیْ اَوْلٰی
بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِہِمْ فَقَالُوْا بَلٰی فَقَالَ اَللّٰہُمَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاہُ
فَعَلِیٌّ مَوْلَاہُ اَللّٰہُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاہُ وَعَادِ مَنْ عَادَاہُ فَلَقِیَہُ
عُمَرُ فَقَالَ بَخٍ بَخٍ لَکَ یَا ابْنَ اَبِیْ طَالِبٍ اَصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَمَوْلٰی

۵۸ من المؤمنین والمہاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا

كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ یعنی چون نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بغدیر خم بگرفت دست علی ابن ابیطالب علیه افضل الصلوٰة والسلام را پس فرمود آیا ندانستید مرا که من و الیترام بمومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بلے پس فرمود آیا ندانستید مرا که من والیترام بهمه مومنان از ذوات ایشان پس گفتند حاضران بلے پس فرمود هر که من مولا یعنے والیترویم پس علے مولا یعنے والیتر او ست اے الله دوست دار آنکسے را که علی را دوست دارد و دشمن دار آنکسے را که علی را دشمن دارد پس ملاقات کرد با علیؑ عمر و گفت مبارک مبارک بتو اے فرزند ابیطالب صبح کردی در حالیکه مولاے من و مولای کل مومن و مومنه شدی اینقدر از حدیث مبارک غدیر که از بسیار اندک بلکه یکے از هزار یست بمواحق و تفاصیل آن کفایت اتامه حجت ولایت دو جهانی شهنشاه ولایت میکند باین پنج حجت محکم حجت اولیٰ دانسته شود که اولیٰ مشتق از ولایت افعل التفضیل ست بمعنی والیتر است و مولے من و بمعنی اولیٰ آمده همچنانکه حق جل و علے فرموده وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ یعنے از برائے هر یکے قرار

داديم موالي را يعني آنچه بگذارند پدر و مادر و نزديکتران قرابت
پس ايں موالي ها از براے ترکه پدر و مادر و نزديکتران قرابت
بودن غير از وارثان اولى بتصرفان قوله تعالى وَ اُولُو
الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ معناش نتوانند داشت همچنانکه
ابوعبيده لغوى که در لغت مدار سنيان بر قول اوست در تفسير
قوله تعالى وَمَاْوٰىكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلٰىكُمْ گفته است که معنى مولٰكم
آنست که آتش جهنم اولى يعنى اولى بتصرف است از براى شما و بيضاوى
و زمخشرى و ساير مفسران سنيان نيز در تفسير اين آيه مجيد
قائل باين معنى شده اند و صاحب کشاف گفته که معناے
مولٰنا اينست که تو آقاى مائى و ما بندگان توئيم ليس الغرض که اصل
در معناے مولے اولے است معانى ديگر محب ناصر و غيره حقيق
و امثال اين معانى چونکه در هر معانى اين معنى صدق اولويت است لهذا
اطلاق مولے در هر يک آن شده از انجمله محبت محب [illegible]
نثار کرده شدن ميرساند محب را مولا گويند حجت ثانيه در تقرير
حضرت سيد [illegible] صلى الله عليه و آله و سلم [illegible]

اولی بتصرف امت معنی دیگر مراد نتواند شد زیرا که آنحضرت از اولی
بودن خود از امت بدون تقیید بقیدے چنکرا باهتمام افزایش لفظ کل بر
النفس مومنین دیگر بار چونکه از آیهٔ اولویت مراد آنحضرت بودند بلا توقف اقرار کردند
بروانسته بودن خود اولی از ذوات جمیع مومنین بودن امر معلوم بهم
سوال فرمودن آنحضرت بدون آنکه بیان فرمایند که مقصد یکه باعث بسوال
شده چیست بفایده بودن السوال این است پس بیان مقصود
باعث السوال لازم و واجب و این لزوم و وجوب بیان مقصود باعث السوال
همین فرمودند مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ پس چونکه اهل
عربیت و جمیع اهل علم معنی و بیان و اصولیان فریقین تصریح کرده اند برانیکه
لفظ مطلق یعنی بقید که قرینه خصوصیت نداشته باشد افادهٔ عموم
میکند پس هر اولویتیکه حضرت رسالت پناه صلعم اولی با مت بنفس خود ثابت جناب ولایت
مآب همان اولویت مولی یعنی اولی است بر این امت با مثل همین فرمودند
آنحضرت آنجناب را بمن کنت مولاه فعلی مولاه همین اولویت
مطلقه همه است پس از این تقدیم همین و بیشتر پیداست که آنحضرت
جناب ولایت مآب را در مقدر بخم نصب بر امامت این امت فرمودند

تا اینجا اکثر آنچه مذکور شد حجتیست که علمای ما رضی الله
عنهم بر منکرین قایم فرموده اند از اینجا حجتیکه قایم میشود
از الهام باین کمترین خدمه دین است میگوید و بالله
التوفیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
درین فرموده اولی بودن خود ثابت فرموده در نتیجه این
من کنت مولاه خود را مولی فرمودند ازین مبین و مبرهن
فرمودند که این مولی بودن خود عین اولی بودن خود است
والا این مولی بودن آنحضرت نتیجه اولی بودن آنحضرت
نمیشد و اولی بودن آنحضرت بفرموده حق سبحانه
اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ شایان و اظهری
است از اختیار داشتن بر همه در ذات ش و در ضمن
آن بر مالش و بر اهل و عیالش آنحضرت را زیاده تر اقتدار
بر همه مومنان است بحدیکه بر امر آنسرور باید مومنان جانهای
خود دهند و در ضمن آن از مال و اطفال و عیال خود بگذرند
من و عن بر همین مولا سے اولا سے والترین همه و مهین بودن

علیؑ بفای تفریع نتیجه اولویت مطلقه خود از قول مولا تصریحاً فرمودند چه همین
امامت مطلقه دنیا و دین خلافت است پس علی التصریح نصب
علی صلی الله علیه و عترته به خلافت خود بر امت خود فرمودند
و منکرین قرینه قرار میدهند بر مقصود از مولی محب بودن
علی از دعائیکه متصل از برای دوستان علیؑ فرمود اللّهمّ
وال من والاه هر چند معنی این دعا این هم میشود الهٰا تو
والی بیتولی الصالحین باش از برای کسیکه علی را والی
و حاکم دنیا و دین گرفته باشد قطع نظر ازین هرگاه معنی آن
ایخدا دوست دار آنکس را که علیؑ را دوست داشته باشد
گرفته شود کلام علیحده و اضافه بر کلام اول خواهد بود و این دعای
بعد بیان مدعا چنانکه بعد از هر امر خیری دعا کرده میشود قرینه
صارفه دعائی مضمون بالا هرگز نخواهد شد باین قول فصل
که بالائی آن گنجایش کلامی از برای منکرین نیست آن
قول فصل اینست که اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سوال الستم تعلمون انی اولیٰ بالمومنین و بجمل

المؤمنین من انفسهم بتکرار فرموده بیان مدعا از آنجناب
سوال من کنت مولاه فعلی مولاه مفسر مود و دراز
اجل شان آنحضرت آن سوال لغو میشد بر خلاف این اگر آن
دعای منبعد نه مفسر مود لغوی در کلام آنحضرت هرگز نمیشد
پس اولویت بتقیید بالنبیین که در سوال مکرر سابق است
و بیان مدعا از آن که بآن تصریح نصب امیر المومنین ع بر خلافت
است آن بیان مدعا ایشان منفک از قرینه سیاق سوال
مکرر نتوانند گفت آنجناب قرینه ممتنع الانفکاک را واگذاشتن
و دعای منبعد که آنرا قرینه مقصود بودن محبت قرار میدهند
و حالانکه آن دعا موقوف علیه کلام آنحضرت نیست زیرا که اگر
آن دعا مفسر مود و سکوت صحیح بود پس آن جایز الانفکاک است
این جایز الانفکاک را بهر واگذاری آن ممتنع الانفکاک مبنای
مذهب خود قرار دادن مگر مرض نفسانی خود غرضی و اگذاری حق
نیست پس خبیث و میگوئیم و بالله التوفیق ابن حجر در صواعق
محرقه او در صفحه ۳۶ از طبع مینی مصر آورده بسند صحیح است

که حضرت رسول الله خطبه فرمود یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ
اللهَ مَوْلَایَ وَ اَنَا مَوْلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ اَنَا اَوْلٰی بِکُمْ
فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ پس آنحضرت درین حدیث
مولائی خود خدای جل و علا و خود مولائی مؤمنین بودن با بیان
اولی بامت بودن خود و در نتیجه آن به فاء تفریع بحق علی مولی
بودن از برای آنکسیکه خود مولای او هستند بر دلالت است بانچه
بالا گذشت زیاده برین تصریح در کار نیست باید دانست
آنچه سنیان بحذف بسیار از نصب امیر در غدیر در صحاح خود باقی
داشته اند اینجا اکتفا بهمانقدر در اقامه حجت کردیم و از معجزه حضرت
ختم رسالت است که همچنانکه قرآن بعد حذف و اسقاط بسیار کافی
بحجیت است همچنان این حدیث آنحضرت هم بعد حذف و اسقاط
زیاد کفایت بحجیت کرد و سوای این خطبه صریحه آن حضرت در نصب
امیر کل امیر در غدیر که بعض آخر سنیان بشرح روایتهای عدیده نقل
کرده اند و در آن تصریح است بر اینکه خلافت و بادشاهی بعد آنحضرت
حرام است بر غیر علی و اولاد طاهرین علی موجود اند والسلام علی

من اتبع الهدیٰ مخفی نماند بر فرضیکه از بعضی فہمی حق
نسبجی مراد از مولیٰ اگر محب گرفته شود پس دوست است بودن
حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحیثیت شفقت حاکم بر محکوم
خواہد بودنہ دوست بودن ودشمن ہم پس دوستی باین حیثیت
عین اولی بتصرف ہست چه کلیه اصولیه فریقین است لولا الحیثیات
لبطل العلم یعنی اگر نبود رعایت حیثیات ہر آئینه باطل میشود
علم پس آنحضرت بطوریکه خود را مولیٰ فرمود ہمان طور علی را مولیٰ
فرمود پس علی صلی اللہ علیہ وعترته اولیٰ بتصرف این امت در صورت
دوست گرفتن معنی مولیٰ نیز مستند دانسته شود که دعائے
آنحضرت اللهم وال من والاه اگر بمعنای دوست داشتن
گرفته شود در آن تقدیر این دعای متعدد کلام علاوه خواہد بود
اضافه بر کلام اول ہمچنانکه بعد ہر عمل خیری دعا کرده میشود واین
از مسئلہ بالا بیشتر نشد دفع آید در ربط این دعا از ین ابین است
که مقصود آنحضرت والی و حاکم گرفتن این امت علی را جبر
اگر او خود نبوده باشد بلکه بحیثیت محبت ولی که مستوجب ولایت

الهی شود باید باشد بجا یکه بعنوان شان نزول آیهٔ مجید مسئل
سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ از مشهوری نعمانی فهری مبین خواهد
شد بالجمله ازین همه بینات واضحه و براهین قطعیه و در
فرود آوردن حضرت رسول الله در مراجعت از حجة الوداع جمع کثیر
امت خود را که گاهی آنچنان جمعیت اسلام نشده در غدیر خم و منبر
رفیعی دران صحرا ترتیب داده بران با خود همنفس برادر و وجه آفاقی
همنزلت هارون از خود را بالا بردن بطوریکه اگر غیر ازین بالا بردن
با خود چیزی نمی فرمود از برای قایم مقام خود کردن اشاره تامه بود
با این تصریحات بر اقامه مقام خود علی را فرمودن و امر بامت فرمودن
و بیعت علی از امت گرفتن و از همین باب بود که عمر امده بان مولای
دوجهان گفت مبارک مبارک تو صبح فرمودی در حالیکه مولای من
و مولای هر مومن و مومنه هستی و امر آنحضرت سلموا علی علی
بامرة المومنین و در همه این امور واقعه سنیان نیز روایات
کرده اند اگر سنیان تجاهل ازین همه کرده بگویند که این نصب
واخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علی بود پس اند کی انصاف دهند

نصب و اخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علیؑ بود پس
اندکی انصاف دهند و گویند آیا ابوبکر و عمر و جماعت کثیره مثل
قوم موسیٰ از اتباع آن دو بر بیعت محبت علیؑ قیام کردند اگر
گویند قیام کردند پس بگویند از برای چه خانهٔ علیؑ را سوختند
عبدالعزیز در تحفهٔ خود میگوید نسوختند اما عمر تخویف سوختن
کرد اینجا اقناع بهمین قدر میکنیم و میپرسیم آیا همین قیام بر
محبت علیؑ بود که تخویف بسوختن خانهٔ اهل بیت نبوت کنند
و در بخاری و مسلم در کتاب جهاد و باب خمس و السهمان تصریح
است که از ضبط ابوبکر فدک فیء و خمس خیبر و میراث حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم را حضرت فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه
علیها چنان آزرده از ابوبکر و عمر شدند که شش ماه که بعد از آن زنده
ماندند کلام با ابوبکر نفرمودند چون رحلت یافتند علی صلی الله علیه حضرت
از رحلت آن سیده طاهره با ابوبکر خبر نفرمود و تا شش ماه امیرالمؤمنینؑ
مصالحت با ابوبکر نمیداشتند بعد رحلت سیدهٔ طاهره مردم را از
خود برگشته یافتند و با ابوبکر پیام دادند تا ائتنا ولا یاتنا معک
احد کراهة لمحضر عمر ابن خطاب اینکه تو بیا و نباید با تو کسی

واین از کراهت آمدن عمر بود ونیز در مسلم وبخاری موجود است که عمر بحضرت امیر المومنین صلی الله علیه وعترته و بعباس رضی الله عنه عم آنحضرت گفت لما توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر انا ولی رسول الله فرأیتماه کاذبا غادرا خائنا آثما ولما توفی ابو بکر انا ولی رسول الله وولی ابی بکر فرأیتمانی کاذبا غادرا خائنا آثما یعنی چون وفات یافتند رسول الله گفت ابو بکر من خلیفهٔ رسول الله هستم پس دیدید شما دو ابو را دروغگو خیانت کار مکار گنهگار و چون مرد ابو بکر من قایم مقام رسول الله وابو بکرام پس می بینید شما مرا کاذب و مکار و دغاباز و فاجر واین اقرار عمر آیا دلالت بر دوستی فیما بین امیر المومنین وابو بکر وعمر است پس کفایت باین صراحات باآنکه ادعای سنیان اینست که نصب واخذ بیعت غدیر خم از برای محبت علی بود وحالا گویند این نکث بیعت محبت علی صلی الله علیه وعترته از صراحت سینه که بالا اندکتری از ان ذکر یافت چرا ابو بکر وعمر کردند وچرا از دین سید النبیین بر گشتند ونکث بیعت کردند وحق جل وعلا میفرماید فمن نکث فانما ینکث علی نفسه یعنی هر که بشکند بیعت رسول الله را پس جز این نیست که بشکسته بر ضرر بدی نفس او وتامل کنند معنی مولی که اینجا سنیان دوست داشته شده میگیرند پس باشند هرگز مولی این جا بمعنی دوست نمیآید در لغت

یکی از معانی مولی محب است و در هیچیک لغتی معنی مولی محبوب نیست پس مدعای
حضرت رسول الله ازین همین در میآید که باید علی محب و دوستدار همه باشند نه
آنکه همه علی را دوست دارند که علی محبوب باشد حالانکه ادعای آنها همین است
که از نصب علی مدعای آنحضرت دوست داشتن همه علی راست و آن ازین مولاه
محبوب بودن علی در نمیآید با این همه فهمی و فساد معنی در حاصل و نتیجه لغویت سید خاتم الانبیا
صلی الله علیه و آله وسلم با زهم دعوای دینداری نشاید پس صادق و محق است فرمود حق سبحانه
لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون یعنی ثابت شده را کثر آنها
حق و آنها ایمان نمیآورند حجت تا لثه بوفق تواتر و شیعیان ثعالبی و ابونعیم
هر یک در تفسیر مشهور خود و واحدی در اسباب النزول و احمد حنبل در مسند و فخر رازی
در تفسیر کبیر و مثال اینها بطرق کثیره روایت کرده اند که آیهٔ مبارکه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول
برگزیده برسان آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار اگر نرسانی از پس
نرسانیده باشی مطلق رسالت خدای سبحانه را و خدای سبحانه حفظ خواهد فرمود ترا
از شر مردم چون در حجة الوداع نازل شد پس نصب فرمود رسول الله علی را بولایت
و سیوطی در در منثور از عبد الله ابن مسعود آورده که گفت ما در عهد رسول الله این آیه

راچنان مهجور اندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل الی آخره و هرگاه مدبر بدیهی کند
در اینکه چه چیز باشد که از رسانیدنش رسالت حضرت رسول الله کان لم یکن شود
غیر از خلافت آنحضرت که ابقای دین خدا بابقای رسالت آنحضرت شود چیز دیگر
دریافته نمیشود پس قطعا نصب آنحضرت علی را از برای خلافت است **حجت رابعه**
فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن مغازلی در مناقب و ابونعیم در حلیة الاولیا و احمد
حنبل در مسند و امثال ایشان بوثوق روات با متواتر المعنی که شیعه بطرق کثیره روایت
کرده اند چون نصب فرمود حضرت رسول الله تولیت را از برای علی خدای
تبارک و تعالی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت را و راضی شدم باسلام از دین پس کامل کردن
دین بولایت علی در روز غدیر خم شد و اتمام آنچه در دین است و حاصل از خلافت همین
است پس نصب حضرت رسول الله علی را بوجه اکمل و اتم از برای خلافت بود **حجت
خامسه** ثعلبی که از ائمه تفسیر و متقدمین مفسرین اهل سنت است در تفسیر مشهور
در تفسیر آیه مجیده سئل سائل بعذاب واقع آورده است که چون در غدیر
خم حضرت رسول الله علی را نصب فرمود نعمان فهری که از بزرگ طایفه اهل

بود حاضر حضور آنحضرت شد و گفت ما را باسلام و احکام آن دعوت کردی اجابت کردیم باین کفایت نکرده دست برادر خود گرفتی و بر ملتفا دوق دادی آیا این از جانب خدا است یا از جانب تست حضرت فرمود از جانب خدای عز و جل است گفت الٰهنا اگر محمد راست میگوید بر من سنگی از آسمان ببند از این گفت و رفت که سوار شود تا شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر او افتاد و هم در پس مپرسن است که اظهار این عنا و از برای آنهمانند در نصب ممدوح تدبیر یا بجهت ایجاز و لطر بعذر آوری مخالفین از نبودن بعض در احادیث صحاح آنها اقتصار بالکفایت با نقد کردیم که در صحاح سنیان است و در این جنان قاطع و حجج قاطعه و قاهره نموده ایم که بعد از آن انکار خلافت بلا فصل علی عنا و بدیهت برهان

هفتم حدیث منزلت است بتواتر اخبار فریقین بحیثیکه در جمیع صحاح سنیان و در اصح صحاح الشان که مشکوٰۃ است متفق علیه است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین فرمودند یَا عَلِیُّ اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ یعنی ای علی تو از من بمنزلهٔ هارون از موسی هستی مگر اینکه نیست هیچ یک نبی بعد از من و در این حدیث متواتر اللفظ والمعنی پنج حجت است حجت اول در منزلت هارون از موسی هارون را موسی خلیفه خود در قوم خود قرار داده بودند همچنانکه

حق تعالی میفرماید وَقَالَ مُوسٰى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي یعنی گفت
موسی برادر خود هارون را خلیفه من باش در قوم من پس بصدق سید رسل
واین حدیث علی خلیفه آنحضرت در امت اند و قوم موسی از خلیفه برحق نبی خود
هارون باین فرموده حقسبحانه وتعالی برگشته گمراه گردیدند إِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ
يَا مُوسٰى وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ یعنی بتحقیق که آزمودیم قوم ترا ای موسی بتحقیق که
گمراه کرد ایشان را سامری و اصح است که اطلاق قوم لا اقل بر اکثرین میشود پس
بصدق حضرت سید انبیا و این حدیث است آنحضرت اجماع که دور گشت
از خلیفه منصوب نبی خود باغوای سامری گمراه گردید بحدیکه باین فرموده حق
جل علا در بیان قول هارون بموسی إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي یعنی بتحقیق که قوم ضعیف کردند مرا و نزدیک بود بکشند مرا مصداق
حضرت رسول الله در این حدیث معاین شده هارون بدست گشتگان بخوف تفرقه
در قوم قتال نکرد همچنانکه حق عز وجل بیان قول هارون بموسی میفرماید إِنِّي
خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی ترسیدم
از اینکه بفرمائی پراگندگی انداختی در بنی اسرائیل ای هارون و عموم امت
مشغول میدارد بر گریختن همه در صعب معارک غیر از علی بفرموده حق عز
وجل قول موسی را لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي یعنی مالک نمیشوم

مگر ذات خود م و جواز سکونت نبی و علی در معبد همچو موسی و هارون بفرمود حقسبحانه باین دو بزرگواران أَنْ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً یعنی قرار دهید خانهای شمارا قبله و از حدیث نبوی که در مشکوة اهل تسنن مرویست یا علی لا یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرك یا علی جنب نشود در این مسجد کسی سوای من و سوای تو و دوازده امام محمدیین همچو دوازده اسباط و نقبای نائبان موسی بفرموده حقتعالی وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى الخ و بفرمود او جل و علا وقطعنا منهم اثنی عشر اسباطا و قوله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا حجت دوم در

عمومیت منزلت نبی و علی از احاطت بر جمیع منازل فیما بین موسی و هارون استثنائیکه در این حدیث از در آوردن نبوت از منزلت ما بین موسی و هارون است همه منازل فیما بین موسی و هارون میان محمد و علی علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام ثابت و متحقق گرد باین بیننه مر تبه اگر گویند اهل فلان خانه آمدند هرگاه بعض اینها بیایند آن قول صحیح میشود اما اگر یک کسی از اهل آنخانه را از آمدن استثنا کنند ثبت آمدن کل اهل خانه میشود در یرا که سوای آن مستثنی اگر دیگری نیامده بود داخل استثنا میشد چون نشد بالضرور داخل در آیندگان است پس جمیع منازل فیما بین

و هارون سوای نبوت فیما بین نبی و علی کل آن را استثنای نبوت فقط اثبات
و تحقق یافت با بعد نبی که از طرف مستثنا فهمیدن در اینحدیث مصرح است
اگر گویند نبوت منزلت است نبی منزلت نیست و چونکه در اینحدیث استثنای
نبی شده نه استثنای نبوت پس این استثنا منقطع خواهد بود و این ثبوت عموم منزلت
نمیشود **میگوییم و بالله التوفیق** در صحیح بخاری سنیان در دو طرق
این حدیث الا انه لا نبوة بعدی نیز است اگر احیاناً این هم نمیبود
چونکه نبوت قائم بر ذات خود نیست بلکه قائم بر نبی است پس استثنای نبی عین استثنای
نبوت است پس این بالاصالة عین استثنای متصل بودن این و بس این است

حجت سوم در رفع تعلل اهل السنت در خلافت باین

حدیث متواتر سنیان میگویند که چون تشریف بردن حضرت رسول الله
بغزوهٔ تبوک آنحضرت علی را باینحدیث خلیفه فرمود پس آن خلافت تا معاودت
آنحضرت بود نه مابعد آنحضرت **میگوییم و بالله التوفیق** اگر این حدیث را
همین یک مورد می بود در آنصورت هم از برای اینکه این تعلل از برای ایشان
نبوده باشد آنحضرت بلفظ صریح بعدی در آخر اینحدیث تصریح اینکه
ایشان هم منزلتی هارون از موسی از برای علی از آنحضرت ممتد تا مابعد آنحضرت
نیز است فرموده اند والا از برای اینکه خلافت آنحضرت از برای علی تا مراجعت

آن حضرت را قصد ذکر بعدیه محل نداشت اگر گویند که ان بعدی بمعنی غیری است
از همین معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچیک نبی نیست
و بطلانش بدیهی است **و از جمله این عموم منزلت است**
برگشته شدن قوم بودن خلیفه بحق ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قتال نکردن خلیفه بحق با آن برگشتگان بخوف تفرقه دیگر که در میان
قوم است و وقوع این منازل مستوجب بعدیت غیابیه و زمانیه با هم است از هر
دو و بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و هارون فیما بین محمد
و علی غیر از لا املك الا نفسی و اخی و مثل آن زمان حیات موسی است
بشبیه بهارون شد فی نبوه و لهذا صدق حضرت سید انبیا مستوجب بعدیت زمانیه
الا در صعب معارک همه گریختن و یک برادر با مراه ماندن و خانه برد و معبد بودن و
و تعاضد و پشت پناهی خارج از بعدیت زمانیه و بعضی داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زمانیه است و مستثنی فیما بین موسی و هارون فیما بین نبی
و علی در زمان آنحضرت نشد پس وجوب آن بصدق رسول الله واجب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت زمانیه و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض مصادیق
آنست و بطلان بعدیت غیابیه را بیان باشد **و میگویند عموم منزلت موسی**
و هارون در محمد و علی علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام ثابت نمیشود زیرا که

هارون برادر حقیقی و بزرگ و افصح از موسی بودند میگوئیم و بالله التوفیق
جز این نیست که اعتبار وجه تشبیه را است و بحدیث مبین از نسبت جناب
عمر نیست بلکه مبین از قدر و منزلت است و واضح است که وجه شباهت
دادن برادر حقیقی بمقداری همنفسی و نوبتها صد وانت اخی فی الدنیا
والاخرة بودن علی با نبی باحادیث نبویه مروی شیعیان نیز است و
موسی در قدر و منزلت از هارون بزرگ بودند همچنان نبی از علی در
قدر و منزلت بزرگ اند اما افصحیت پس آن از اصل کل کمالات بشریه
بودن حضرت سید انبیا و مفصل آن شدن جناب علی همچو ظهور ولایت و نیز
انا مدینة العلم و علی بابها و فاتح ولایت محمدیه و دست آن برای جنگ
بودن ظهور جمیع صفات آنحضرت نیز در علی شده است و مستغنی از بیان است بلکه وضوح
بر فضیلی در تفصیل آن میشود و در محل آن که مجالس الشهدا است که ابن ابی الحدید
که سر آمد فصحای متأخرین است در شرح نهج البلاغه در وصف کلام امام الفصحا
میگوید دون کلام الخالق فوق کلام المخلوق یعنی پائین کلام خالق و بالای
کلام همه مخلوق است

حجت چهارم در زائل نشدن خلافت حق از حاصل نشدن تسلط

بر هیچ یک ذی شعوری مشتبه توان باید همچنانکه
خلافت موسی برگشتن قوم از هارون از غلبه و تسلط نیافتن آن خلیفه حق با سرکشان

زائل نشده من وعن خلافت محمدیه از هارون منزلت محمدی از اعاده عمل قوم موسی
در برگشتن از خلیفه بحق خود باجماع ضالین امت فافهم پس اهل نتوانند شد باجماع
امت ضاله در خلال خلافت هارون منزلت محمدیه بجز اعاده اجماع حجت محکم
در کفایت این حدیث از برای ایمان بخدای سبحانه
و برسول او و بامام از جانب حق سبحانه از اینکه برگشتن امت
از خلیفه بحق و تضعیف و نزدیک بقتل کردنش و ترک قتال و جدال کردن آن
هارون منزلت محمدیه بخوف تفرقه در امت ضاله که تمام این واقع شوند بعد
رحلت حضرت ختم رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود خدای سبحانه اخبار از وقوع
همه این در تشبیه حضرت سید انبیا بموسی از این فرموده که فرمود انا ارسلنا
الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا و یا آنکه
خلیفه کردن موسی برادر خود را بر قوم خود و برگشتن قوم موسی از خلیفه بحق و تضعیف
و نزدیک بقتل کردنش و قتال نکردن آن خلیفه بحق بخوف تفرقه در امت چنانکه
از بالا مبین شده میاید از آیات دیگر واضح نمود و حضرت سید انبیا صلی الله
علیه وآله وسلم نیز بر وقوع همه این مغیبات واقع شونده پس از رحلت خود در
تشبیه برادر خود به هارون نسبت بخود این حدیث منزلت [illegible] خبر نمود
که احاطت بر همه این واقعات واقع شونده بعد آنحضرت نمود و احتمال این [illegible]

که سنیان نیز بعد وقوع آن وقایع همچنین حدیث را که مبطل مذهب ایشان
به بیانات بینه مصدره است جعل کرده داخل جمیع صحاح خود کرده باشند
همچنانکه محتمل نتواند شد که اهل کتاب بشارات بعثت حضرت ختمی مآب را جعل کرده
داخل توریت و انجیل نموده باشند پس این حدیث چنان معجزه باقیه الی یوم
القیمه است که مستوجب قطع و یقین است برحق بودن کتاب الٰهیه
مبین از همه این مغیبات که واقع شدند و بر صادق بودن منزل علیه
و خبر دهنده ازان و برحق بودن خلیفه بحقیکه این اخبارات از برای او
حق سبحانه و رسول او فرموده

برهان هشتم حدیث ثقلین است

هیچیک کتابی از کتب احادیث مسلمه فریقین نیست مگر اینکه در آن
بطرق متعدده این حدیث منقول شده از انجمله در مشکوة که اصح صحاح اهل
تسنن از بیرون انتخاب شده بطرق منقول است که حضرت سید النبیین در
حجة الوداع در حالیکه بر ناقه قصوی سوار بودند خطاباً برای عام اسلام
میفرمودند اِنّی تَارِکٌ فِیْکُمْ مَا اِنْ اَخَذْتُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا
بَعْدِیْ کِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِیْ اَهْلَبَیْتِیْ اَحَدُهُمَا اَعْظَمُ مِنَ
الْاٰخَرِ لَنْ یَّفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوْا کَیْفَ
تُخَلِّفُوْنِیْ فِیْهِمَا یعنی بتحقیقکه میگذارم در میان شما دو چیز سنگین را و آن

چنان چیزیست اگر بگیرید آنرا هیچگاه گمراه نشوید بعد از من آن کتاب خدا
و چنان نزدیکتران قرابت من اند که صاحبان خانهٔ من اند یکی از اینها
بزرگتر از دیگری است و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بمن ملحق
شوند پس ببینید چگونه پاسداری حق من پس من یا مخالفت من خواهید کرد
در حق این دو درین حدیث ده حجت است **حجت اول در نتوانستن**
این امت حفظ خود از ضلالت بدون پیروی عترت
طاهرهٔ آنحضرت ازینکه بدون متابعت چنان عترت حضرت
رسول الله که هیچگاه از کتاب الله جدا نشوند این امت نمی توانست که از ضلالت
محفوظ ماند هر چند مجمع شدن بر آن امر باشند زیرا که لغو بود که آنحضرت گمراه
نشدن این امت مشروط بمتابعت آنچنان عترت خود فرمود **حجت**
دوم در دلالت کردن ضلالت این امت بر ترک
پیروی عترت ازینکه وقوع ضلالت هفتاد و دو فرقه دلالت بدیهیه
میدارد بر اینکه متابعت این عترت هادیه از ان فرقهای ضاله متروک گردیده
چه ایمان بصدق سید رسولان مستوجب ایقان این است اگر اینها متابعت
عترت هادیه آنحضرت میکردند گاهی گمراه نمیشدند **حجت سوم در**
نتوانستن این امت تمام و کمال اهتدای از کتاب

خدا بدون مهتدی شدن از عترت سید الوری

از اینکه این امت را قابلیت این نیست که بلا اسناد از عترت و اهلبیت رسالت
بانچه باید و شاید از کتاب الله مهتدی شود چه اگر امت قابلیت این میداشت
اشتراط آنحضرت پیروی چنان عترت خود را که غیر مفارق از کتاب الله باشند
در گمراه نشدن امت لغو میشد زیرا که کتاب هادی کافی با ایشان کفایت
میکند نه بدون ایشان قوله تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی
هر آئینه میدانند آنرا کسانیکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و راز این سخن که
کتاب الله بر دل اقدس حضرت رسول الله نازل شده است چنانچه حق تبارک
و تعالی میفرماید نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ یعنی آورد آنرا جبرئیل
بر دل تو و عین کتاب الله حقیقی که بر آنچنان دل اقدس نازل شونده است اصل آن غیر از
دل چنان صاحب دلان در طاق و اوطاق نازل نیست و همچنین کتاب را
آنحضرت با خود از اینجهان نبردند بلکه در دلهای اهلبیت رسالت که عترت آنحضرت
اند ودیعت فرمودند و بغیر از چنان پاکان کسی را مساس آن میسر نتواند شد
چنانکه حق تقدس و تعالی میفرماید إِنَّهُ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا
الْمُطَهَّرُونَ یعنی بتحقیق که کتاب الله در کتاب مخفی است مس نمیکند آنرا کسی
بجز از پاکان بتقید علی الاطلاق پس آن کتاب الله حقیقی روحی است که آنرا

حق تبارک وتعالی نور دل پاک حضرت سید و خاتم انبیا گردانیده همچنانکه
فرموده وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِيْ
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْاِيْمَانُ وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوْرًا نَّهْدِيْ بِهٖ مَنْ نَّشَآءُ
مِنْ عِبَادِنَا یعنے اچنان نازل کردیم بسوی تو روحی از امر خودی که بدانی یعنے
بدون آن که چیست کتاب و چیست ایمان ولیکن گردانیدیم آن روح را نور
یعنی روشنائی دل تو هدایت میدهیم بآن هرکرا که خواهیم از بندگان پس
ظاهر چیست اینچه آنحضرت کتاب الله را با نتقال از دل بزبان قرأت
فرموده قرآنی شد که بلسان عربی مبین معجز ممتنع المثل است و آن منتقل از
روح و نوری است که فی الاصل کتاب الله ثبت بدل اقدس حضرت
رسول الله است و آنچه از ان قرأت نوشتند نقل و نقل آن شد اصل آن
که نور دل آنحضرت است مبین کل شئ است همچنانکه حق عزوجل میفرماید وَنَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ یعنے نازل کردیم بر تو کتابی را که
بیان کننده است برای کل چیز است و آنکه گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ یعنی بس
است ما را کتاب خدا او و اتباع او که لا محاله علمای از او شدند تو استند
و نمی توانند که عدد رکعات نماز و نصاب های زکوة و امثال آنها از ضروری
ترین ضروریات دینیه از قرآن مجید در آورند پس از کجا که کتاب خدا

که مبین از کل شیء است مبین از برای او و اتباع او باشند و آن کتاب
غیر از مستودعان جدا نشوند کانتفاعش باحدی میسر نتوان شد و مخصوص شان
والیان کتاب الله است که حق عز و جل میفرماید بل هو آیات بینات
فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی بلکه آن آیات روشنی است در
سینه کسانیکه داده شدند علم و شان غیر ایشان نیست اکنون خدای
تبارک تعالی میفرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی
هر چیز را گنجانیدیم در امام مبین پس این امام مبین امیر المؤمنین باب
علم محمدی علی با اولاد و اطیاب اصحاب اند چه مخالفان نیز در این باب از احاد
نبویه روایات دارند **حجت چهارم در وجوب بودن
معصومین در عترت آن حضرت** از این دو تبیین اول
آنکه آنحضرت فرمود اگر متابعت ایشان کنند تابعان ایشان هیچ گاه گمراه
نشوند پس اگر در ایشان خطای و لو سهوی می بود پیروان ایشان در آن گاهی
گمراه می شدند پس صدق حضرت رسول الله مثبت معصومیت این عترت است
دوم آنکه آنحضرت فرمود که این عترت و اهلبیت خود هیچگاه از کتاب الله جدا
نخواهند شد و بدیهی است که این جدا نشدن بداهت حامل و حمایل نیست چه
حامل و حمایل قرآن موجب گمراه نشدن پیروان حامل آن نتواند شد مگر آنکه

حق تعالی فرمود مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرٰیةَ ثُمَّ لَمْ
یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا یعنی مثل کسانیکه برداشتند
توریت را باز برداشتند مانند خریست که بردارنده باشد بار کتابها
بلکه مقصود ازین جدا نشدن بعلم و عمل است و هیچگاه جدا نشدن از
کتاب الله بمعنی عصمت است تحت پنجم در اعلمیت این
عترت بر همه چیز از غیب و شهادت از آنکه بر آن حقیقت
صدق گمرهی از عالم غیب باشد یا از عالم شهادت آنحضرت و اهلبیت
رسالت آنحضرت عالم برگزیده بغیب از خدای سبحانه هستند چه کتاب الله
تبیان و تفصیل و محصی بکل شیء است و هیچ تر و خشکی از آن وارث نیست
آن جدا نشوندگان بعلم از آن احاطه علم بهمه آن دارند تا نفی علم غیب از
بعض نصوص پس آن از حس بشری و جهت الی الخلق ایشان است نه از
تمر دوات نحو مفارق ایشان از کتاب خدای سبحانه و نور حقیقت قران که
از غیب شهادت و آنست و آن تبیان از همه آنست پس مصدق است آنکه
حضرت صادق علیه الصلوة والسلام فرمود وَلَدَنِی رَسُولُ اللّٰهِ وَاَنَا
اَعْلَمُ کِتَابَ اللّٰهِ فِیْهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْاَرْضِ وَخَبَرُ الْجَنَّةِ
وَالنَّارِ وَخَبَرُ مَا کَانَ وَمَا یَکُوْنُ اَعْلَمُ ذٰلِکَ کَمَا اَنْظُرُ اِلٰی کَفِّیْ اِنَّ اللّٰهَ

یقول ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء یعنی زاده است
مرا رسول الله و من میدانم کتاب الله را در آن خبر آسمان است و خبر زمین و خبر جنت و
دوزخ و خبر آنچه شده و خواهد شد میدانم همه آن را چنانچه نظر میکنیم بکف دست من
بتحقیق که حقتعالی میفرماید در آن روشن کننده همه چیز است **حجت ششم مقصود**
ازین عترت غیر معصومین نیستند ازینکه مقصود ازین عترت و اهلبیت
غیر معصومین علیهم جایز الخطایان نتوانند بود چه از آیه اصطفی آل ابراهیم و آل عمران
ظاهر است چنان برگزیدن برگزیدگان ایشان که برگزیدگی خدای منان در ایشان ثابت شده
و ایشان انبیا و اوصیا اند همه آل ابراهیم و آل عمران مقصود نتوانند بود اگر می بود غیر معصومین
نیز مقصود ازین عترت می بودند از پیروی جایز الخطایان احدی گمراه نشدن صادق نمی آمد
حجت هفتم در وجوب موجود بودن احدی در جهان ازین
عترت معصومین در هر زمان ازینکه سلسله این عترت طاهره که خلفان
آنحضرت در جهان اند الی یوم القیمه باید چنان مسلسل باشد که در هیچ یک زمان جهان
خالی ازین سلسله نباشد تا بودن حضرت رسول الله و جدا نشدن کتاب الله
و عترت خود تا ملحق شدن با آنحضرت بر حوض کوثر صادق آید **حجت هشتم وقوع**
مماثلت قوم موسی در این امت در خلافت سلسله انبیا شده
ازینکه حقتعالی آنحضرت را از جمیع انبیا با تخصیص موسی تشبیه داده بیان

قول موسی با امت چنین فرموده قال بئسما خلفتمونی بعدی یعنی گفت
موسی ای قوم بد است آنچه خلافت و عقب داری من کردید پس از من پس حضرت
ختم رسالت آنکه در آخر این حدیث فرمود فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی
ای امت ببینید چگونه عقب داری من خواهید کرد در حق کتاب الله و عترت
من مبین از وقایع اساءت امت موسی و ضالین
این امت است پس خلافتیکه بمعنی خلاف است از این امت بعمل آید

حجت نهم در احتوای تخلیف سید انبیا عترت خود را همراه کتاب خدا است از اینکه تخلیف حضرت سید النبیین عترت خود را
با حدیث ثقلین با کتاب الله احتوی میدارد بر همه آنچه در کتاب الله از امور دو جهانی
است چه از صلاح معاد و معاش و چه از خلافت و چه از ایصال بطرق تقربات الهیه ولایت
نیز اگر تخلیف با کتاب الله اشتمال میدارد بر جمیع آنچه در کتاب الله است و خبری
از امور دو جهانیه از کتاب الله وارسته نیست پس ائمه علی الاطلاق دین قرار دادن
ائمه عترت و اهل بیت آنحضرت را و ائمه دنیا قرار دادن سنیان دیگران را باطل
ائمه دین ائمه دنیا همین باشند **حجت دهم در اعظم بودن کتاب الله و عترت طاهره** از یکدیگر بمقتضای آنچه آنحضرت فرمود یکی از کتاب الله و عترت
طاهره اعظم از دیگر است دانسته شد کتاب الله وحی و نور است که بر دل

اقدس رسول الله نازل شده چونکه بدون آن حضرت نمیدانستند که چیست کتاب
و چیست ایمان باین اعتبار آن مصدق علم آنحضرت اعظم است و باعتبار آنکه ان دو
و نیز منزل بحر اینچنان صاحب دل نتوانند ماند و جوهر و مقدار این چنین مر صاحبدل
است که بدون این چنین صاحب دل کتاب الله منزل را تفسیر نتوانند نمود
پس چنین صاحبدلان اعظم اند پس در حقیقت مراد از اعظم بودن یکی از کتاب الله
و عترت غیر متفارق از کتاب الله بلا تعیین ثقلی از این دو و اعظم بودن
کتاب الله که در نصوص آمده باعتبار اول است و آن امیر و سردار عترت آنحضرت
فرمود انا کتاب الله الناطق وهذا کتاب صامت یعنی من کتاب الله
ناطقم و این کتاب صامت است باعتبار نیابت مجملاً اعظم بودن هر ثقلی از دو از دیگر
خود که این دو نامی اعتباری است نه حقیقی بهر حیثیت جداگانه ازین دو حیثیت که بالا
مبین شده محقق و مصدق است برهان ششم حدیث دوازده خلیفه
است که بوفق تواتر نزد شیعیان اثنا عشری در جمیع صحاح
اهل السنت نیز بطرق کثیره منقول شده از آنجمله حدیث در
مشکوة ایشان منقول است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند
لَا یَزَالُ الدِّیْنُ قَائِمًا حَتّٰی تَقُوْمَ السَّاعَۃُ اَوْ یَکُوْنَ عَلَیْهِمْ
اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ یعنی همیشه خواهد بود دین اسلام

از روی قیام تا آنکه قائم شود قیامت یا بشوند بر اهل اسلام دوازده خلیفه
همه ایشان از قریش خواهند بود و این احادیث مبین اند از تشبیه دادن حقتعالی
سید انبیا را بخصوص از موسی که مقیم دین موسی دوازده سبط قوله تعالی
قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ شدند که همینان دوازده سرداران راز دان قوله تعالی وَبَعَثْنَا
مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا شدند و نیز از فرموده حقتعالی به ابراهیم همچنانکه در باب
شانزدهم کتاب خلقت از توریت است که حقسبحانه و تعالی فرمود و دعای ترا در حق اسمعیل
شنیدم مثمر خواهم کرد او را و [illegible] دوازده سردار از او متولد خواهند شد و از اینکه
حضرت سید انبیا مرکز اند در دائره قریش همچنانکه از آنحضرت تا بقریش دوازده پشت
فاصله است باید از آنحضرت تا دوازده پشت امتداد و نتایج قریشیت باشد
و آن همچنانکه در تبیان سیوم امامت مبرهن شد این خصوص قریشیت جز در اخوت
و ذریت حضرت سید رسل محل نتوان داشت همچنانکه نشان نبی بعثت حضرت
ختم رسالت در توریت نشان قریب از هاشمی و مطلبی بودن نشده بلکه از بنی
اسمعیل بودن نشان بعید شده تا جوینده یابنده را علوی قدر گشته دراز
یابی باشد همچنان در این احادیث از قریشیت نشان بعیده داده شدن
موجب علوی رتبت مومنان این خلفا بحق است و آنکه سنیان اعراض

ازین خلفا بحق وائمه دو جهانیان این دوازده خلفا با ثلاثه با بنی امیه و مروانیه و
بنی عباسیه میشمارند بدیهی البطلان است علی الخصوص بر مبنیات مبرهنه سابقه باین بنیه
بینه که آنحضرت درین احادیث غایه قیام اسلام یکی از دو چیز فرموده اند آمدن
قیامت یا تمام شدن دوازده خلیفه پس همینکه پیش از آمدن قیامت دوازده
خلفای مفروضه سنیان تمام شدند و دین اسلام قائم ماند و زایل نشد پس مقصود آن
خلفا و نبودن این است و شارح عقائد نسفی بعد ذکر این گفته اما بعد خلفاء
العباسیه فالامر مشکل گوییم و بالله التوفیق برگزیدگان ائمه بحق اثنا عشر در
دنیا و آخرت مشکلی نیست و از اطلاق اثنا عشریان غیر از فرقه ناجیه فرقه متبادر
خاطر احدی نشود والسلام علی من اتبع الهدی **برهان دهم حدیث**
وجود امام در هر زمانه است بطبق نصوص قرآنیه و احادیث متواتره
مرویه شیعه و براین قاطعه عقلیه در صحاح سنیان و در شرح عقائد نسفی ایشان نیز
منقول است که حضرت سید و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند مَن مات
وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهٖ فَقَدْ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً یعنی هر که مرد
در حالیکه نشناخت امام زمانه خود را تحقیقاً او مرده است بموت جاهلیت و این
جهالت چونکه مقید بقیدی نیست جهالت مطلقه یعنی جهالت هر گونه که کفر هم یک
نوعی جهالت از انست پس وجوب بودن امام در هر زمانه و خاتمه البشر مطلق جهالت

یافتن مرانکه آن پیشوای کل خلق را شناخته باشد ازین حدیث اوضح و ابین
است اما تعلل اهل سنن اینکه قرآن امام همه زمانها است نیز جهل یا تجاهل است
این که بفرموده خدای سبحانه کتاب موسی با موسی و هارون و یوشع و چنان برگزیدگان
که وارثان کتاب بودند بفرموده خدا سبحانه واورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا امام بودند بدون ایشان پس کتاب الله باعترت و اهل بیت
حضور رسالت که کتاب الله ناطق اند کفایت بهدایت می کنند محض کتاب صامت بدون عترت جدا نشوند مگر
ازانکه کتاب الله بجز سینه‌های اهل آن نبودن این باین فرموده حق سبحانه فی کتاب
مکنون یعنی تحقیقکه آن در کتاب مخفی است نه کتاب حسی و آن کتاب مخفی
در سینه‌های این ناطقین بود مبرهن ازین فرموده حق سبحانه بل هو آیات بینات
فی صدور الذین اوتوا العلم بلکه آن آیاتیست روشن در سینه‌های صاحبان علم
و ازین ناطقین است که کتاب الله استنباط کرده میشود بفرموده حق سبحانه
لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی رائینه دانستند کتاب الله را کسانیکه
استنباط آن میکنند از ایشان پس باین ده برهان که هیچیک جوئی از
اغیار نیز مجال انکار و رد آن ندارد و سه بحث و پهلوتهی کردن هیچکدام این براهین میتواند
بعد این براهین از احدی امکان آن نمانده که غیر از جناب ولایت مآب و یازده
اطهار اطیاب فرزندان آن جناب علیه و علیهم افضل الصلوة والسلام که ولد هم

ایشان امام این زمانه صاحب ازینا شند کسی را خلیفه بحق امام مطلق دنیا و دین دانند
و از وجود امام در هر زمانه بالتعداد عدد دوازده متعیان و مصلحان دنیا و دین
از کتاب الله و سنت مقطوعه سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم ائمه بحق چنان
شناخته شدند که غیر از دوازده امام عترة خیر انام اولهم علی و آخرهم مهدی امام
علی الاطلاق که بحق باشد نیست و از محض این عدد ائمه بحق است که امتیاز فرقه
ناجیه این امت و نفیا و وجود فرقه ضاله تا ریه میشود که از اثنا عشری گفتن غیر از
پیروان دوازده امام تقیا در خاطر احدے نمی شود پس مذهب بحق جز فرقه
شیعه اثنا عشریه نیست ولیکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

تبیان پنجم در ابطال استدلال اهل السنن و رد جوابه مطاعن در خلافت

با مجملی غصب فدک استدلال باین ابطال به پنج عنوان نمائیم عنوان
اول در ابطال استدلال اهل السنن به آیات مجیده مدائح و مدارج مهاجرو
انصار و خیر بودن این امت و بیعت رضوان و امثال آن میگوئیم و بالله التوفیق
هرچه در قرآن مجید در مدح و علو قدر ایشان یا وعده چنان آمده الم کم است
نسبت بفرموده خدای سبحانه نسبت به بنی اسرائیل انی فضلتکم علی العالمین
و فرموده او سبحانه و فضلناهم علی العالمین و فرموده او سبحانه ان الله
اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین و سنیان

باصل میکه دارند نتوانند گفت که همه بنی اسرائیل یا اکثر ایشان همچو قوم موسی
که همه از خلیفه بحق برگشتند و گمراه شدند مستحقان در فضیلت بر همه و برگزیدگان
جمیع عالمین بودند و سنیان مقر بودند غیر از انکه گویند این فضیلت بنی اسرائیل
و برگزیدگی آل ابراهیم و آل عمران بر همه عالمین مخصوص انبیا و اوصیا چنین کسانست
که انچنان فضیلت و اصطفای هدایت بجا در انها یافته شده و آن افضلین مصطفین
جمیع عالمین و از مشخود و هزار هزار بنی اسرائیل و آل ابراهیم کمتر از یک در کرور کرور
بوده اند پس ما عن با ذعان و ایمان داریم که در مهاجر و انصار و اهل بیعت
رضوان خیر هست موعودین جنان انچنان قلت داشتند همچنانکه حق تقدس و تعالی
میفرماید اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ یعنی انها که
ایمان آوردند و عمل صالحات کردند کم اند انچنانکه کمترین کم بوده اند و بجا تصریحات
بر وجود منافقین در اصحاب که مهاجرین و انصار بودند در آیات کثیره فرموده است
و در صحاح سنیان و مشکوة الشان در باب حشر و نیز در باب کوثر منقول است که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که روز قیامت قومها از امت من که
اصحاب من بوده باشند و انبار من بشناسم و آنها مرا بشناسند در بدترین حالات
بر من وارد شوند و من گویم اُصَیْحَابِی اُصَیْحَابِی حق تعالی بمن فرماید اِنَّكَ لَا تَدْرِی
مَا اَحْدَثُوْا بَعْدَكَ اِنَّهُمْ ارْتَدُّوْا عَلٰی اَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرٰی

یعنی تو نمیدانی که اینها چه احداث کردند پس از تو اینها مرتد شده اند ببرگشتن پس
پاے خود پس آیا سنیان میتوانند که گویند آن مدائح از برای اینچنان اقوام
مهاجر و انصار ہست و اعجب اینکه اہل السنن بخلاف چنین احادیث متفق من الفریقین
منقول که مثل چنین احادیث که حجت در جانبین نتوانند شد از اسنادیش آنحضرت روایت
کرده اند که اصحاب من مانند ستارگان اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید ہدایت
یابید و حالانکه در اصحاب اقوام و قبایلیکه صحابیان آنحضرت صلعم بودند و بنص این دو
حدیث چنان کفر نهان داشتند که بعد آنحضرت احداثها در دین آنحضرت کردند
و ایشان فی الحقیقة عند الله مرتد شدند و اینچنین بودن آنها حقیقةً الی روز قیامت متحقق
گردید آیا بمتابعت هرکدام از اینچنین اصحاب است ہدایت شدن مصداق توان شد
گوارا باد با ہل السنن اقتدای چنان اصحاب با محرومی از اتباع ائمه اطهار اطیاب
و فارسی خوانان محض میتوانند آگهی یابند که در جذب القلوب ایشان منقول است
که حضرت رسالت پناه صلعم وقتیکه اظهار خاتمه با ایمان یافتن شهدای احد با تحسین و تمجید
این شهدا فرمودند ابوبکر پرسید آیا ما چنان نیستیم آنحضرت فرمودند نمیدانم که
شما بعد از من چه خواهید کرد میگویم و بالله التوفیق این نداشتن
آنحضرت در حجة الی الخلق ہست که نبوت ہست نه از اتصال بعلم الٰهی که بانعقام
هیچیک در مرتبه حائل و فاصل میان دین الله ہست و درہمین اتصال نبی آن بان

از عالم الغیب افاضهٔ علم غیب بآنحضرت بصدق این فرموده حقتعالی عَالِمُ الْغَیْبِ
فَلَا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهٖ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَّسُوْلٍ و در آن مرتبه همه رسل
تحت حضرت ویند و آن مرتبهٔ ولایت مطلقه و امام ائمه کل ازمنه بودن آنحضرت
است و در همین مرتبه امامت ابراهیم که بالاتر از رسالت و خلت بود من باب
رجوع جزء باصل آن بسوی آنحضرت و منتقل آنحضرت شهنشاه ولایت
باحادیث نبویه مرویه فریقین راجع شد بفرموده حقسبحانه اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا
و از عرض کرد ابراهیم وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و در آن مرتبه تفریق بین الله و بین آنحضرت بفرموده
حقتعالی یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ ... اُولٰٓئِکَ هُمُ
الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا کفر حقیقی است پس جز این نیست که نفی هذا النسب در ورود
حدیث مذکور الصدر از آنحضرت در مرتبه نبوت است که جهت الی الخلقی
است نه از مرتبه ولایت و آن ما نحن فیه است که جهت الی اللهی است بتحقیق این
مرتبه ولایت و بطون البطون آنحضرت است که آنحضرت در ورود حدیث مذکور
الصدر مروی سفیان بعلم الحق در قیامت خواهند شد اخبار فرمودند پس سید استشهد
و فرمودن حقسبحانه تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه احداث در دین کردند
صادق در مرتبه نبوت است نه در مرتبه ولایت آنحضرت بنا بر اظهار حال
آن گروههای ضلالت الان برایشان است و حال آنکه آنحضرت از مرتبه

وانحط [٢]

ولایت عالم الغیب مرتضی یعنی برگزیده از جانب خدا عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا
این را سید استند که پیشاپیش اخبار از ان فرمودند عنوان دوم در ابطال
انچه سنیان از حجیت اجماع استدلال میکنند آن بایهٔ شوری است
با ادعای اینکه آنحضرت فرمودند امتی من بر ضلالت اجتماع نخواهد کرد معلوم
و بالله التوفیق حکم بر شوری در چنان امور شده که دران امور حکمی از حق سبحانه
و رسول او نیامده باشد و با وجود بودن حکم در امر شوری در اخذ یا ترک آن
کردن از برای اینکه آن حکم را مقبول و معمول دارند یا بر گرو نهند و در این خدا و رسول
اوست و حق سبحانه و تعالی میفرماید مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ
وَرَسُولُهُ أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی نیست از برای مومنی و مومنه چون
حکمی فرماید خدا و رسول او اینکه بوده باشد از برای او اختیاری پس بر خلاف این
بعد نصب حضرت رسول الله خلیفه خود را در غدیر بحکم حق جل و علا همچنانکه در نصوص
صریحه بالا از کتاب الله و احادیث نبویه مقطوعه اوضح و این شد اکثر ناس بزرگان
مسلمین صریحا هم فساد در خلافت رسول الله کردن و بنابر آن زمان خلیفه بحق بر گشتن
و این اعاده عمل قوم موسی را اجماع امت نام نهادن و این اجماع چنان ضلالت و اضلال
بود که بآن بنای ضلالت و اضلال و ردود و عناد و فساد در اسلام شد تا بحدیکه
منتج بشهادت کربلا گردید و مجذولی و مقتولی و محبوسی و مسمومی ائمه عترت طاهره

رسول الله انجا میداین میدینهای بدیهیه را نسبتی بمصالح شیحی دینیه نسبت
وامر شوری لفرموده حق جل وعلا وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ بحضرت رسول الله صلعم
شده است من باب ترویج مصالح اندیشی در است و امور دنیا بنا برانکه اگر مصلحتی
در خاطر نمی آید بدیگران حالی شود با وجود این اگر فیما بین مختلف باشند با مور علیه مشورت
که حضرت رسول الله اند اصلح بودن هر رای را ملاحظه فرمایند امر را اخذ آن فرمایند بنا
علی هذا امر شورا حاکمی لازم میدارد که او بقوت رای خود حکم نماید نه بر کثرت آراء چه اکثر
نفوس چون نقاط اطراف که مجموع آن دایره شود چونکه در طرف افراط و تفریط آیند
فاسدات اند و مرکز که جز نقطه واحده نتواند بود و مرجع دوایر است یکیست و عدل حقیقی
و آن جز نفوس [illegible] بر زمانه قائم مقام حضرت سید انام امام زمان است و بدیهیست
دائره نزدیک بمرکز قلت میدارد و دائره دور از وی کثرت میدارد و همچنین است
دائره بعد دائره پس آخر بخیر و صلاح قلیلان و اقل قلیلان اند و شر و فساد در کثرت
با کثرت باز و اکثر از آن است همچنانکه حق جل وعلا مدحت میفرماید قلت را
از امثال این آیه مبارکه اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ
و مذمت میفرماید کثرت را از امثال این آیه مبارکه وَاِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ
يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بالجمله از آفتاب روشن تر است که اکثر نفوس متابعت
اهوا و طلب تعلیات نفسانیه شریره و فاسده یافته میشوند و اقل قلیل نفوس عادله

وصالحه مخالفین مواو تابعین مولا بودن امین است پس اجتماع نکردن امت بر ضلالت
اگر بزعم سنیان حدیث نبوی هم باشد معنایش اینست که گاهی چنین نخواهد شد
که احدی از مسلمانان بر حق نماند و اقل قلیل فرموده خدای سبحانه اِلَّا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ که با حضرت امیر المومنین علیه
افضل الصلوة والسلام بر صراط مستقیم ولایت آنحضرت ثابت قدم ماندند و محترز
از بیعت در سقیفه شدند کافی از برای جمع نشدن همه امت بر ضلالت است
و آنکه در صحیح مسلم و بخاری اهل سنن است که پس از شش ماه حضرت سیدة
نساء العالمین علیها افضل الصلوة والسلام از منع میراث فدک فی و خمس خیبر
از دنیا به بکر رحلت فرمودند حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام ناچار
با ابوبکر مصالحت کردند و این مصالحت مرویه خود بر سنیان بیعت نام نهاده اند
و آن بنا بر تقیه قوله تعالی لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء الا ان تتقوا
منهم تقاة یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان مگر اینکه بترسند ترسیدنی
بقدر امکان کم کردن شر از دین و بیاده مومنین و مومنین واقعین بود مرضت
بآن عمل واجب فرمود بتصریح بیضاوی در تفسیر همین قوله تعالی اِلَّا اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً
و نیز فرموده حق سبحانه تعالی اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ بنا بر حفظ
دین از خوف اضمحلال بلزوم تفرقه با ایقاع جنگ و قتال فیما بین مسلمین بود

وحال آن مصالحه حال صلح حدیبیه بود و آن این اقرار صریح عمر بن خطاب ببرهان
میشود که در همان باب خمس و سهمان صحیح مسلم و صحیح بخاری سنیان است که
عمر بجناب امیر المومنین و بعباس بن عبد المطلب گفت فلما توفی رسول
الله صلعم قال ابو بکر انا ولی رسول الله فرایتماه کاذبا غادرا خائنا
اثما ولما توفی ابو بکر انا ولی رسول الله وولی ابی بکر فرایتمانی
کاذبا غادرا خائنا اثما یعنی چون وفات فرمود رسول الله گفت ابو بکر من
خلیفه رسول الله هستم پس دیدید شما او را دروغگو مکار خیانت کار گنهگار چون
بمرد ابو بکر من خلیفه رسول الله و خلیفه ابو بکرام پس دیدید شما مرا دروغگو مکار و خیانت
کار گنهگار پس اوضح و ابین است که آنحضرت ابو بکر را و بعد مردن ابو بکر عمر را مسلط
بنا حق شدن باظهار و اقرار عمر میدانستند نه ولی رسول الله احق بخلافت و
بیعت بر خلافت کردن در حالی صادق میآمد که با حق دانستن باشد یا با کراه
و جبار کفار سب رسول الله کردن عمار متفاسیرستن هم همچنانکه از تفسیر بیضاوی در
تفسیر آیة الا من اکره مصرح است بر تقیه مستحق سب دانستن عمار حضرت رسول الله
را میشود و حالانکه حقتعالی نفی قباحت این فرمود با بفرموده خود الا من اکره
الخ و نیز باعتراف مفسر بیضاوی حضرت نفی فرمود قباحت محبت نمائی مسلمین
را با کفار در حال ضرورت تقیه دانسته این فرموده خود لا یتخذ

المؤمنون الکافرین اولیاء الا ان تتقوا منهم تقاة یعنی نگیرند مومنان
کفار را دوستان مگر اینکه تقیه کنند در محل نگهداری و حفظ بالجمله منجمله
موجبات ترک جهاد امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام با ثلاثه و جهاد آنحضرت
با عایشه و معاویه و خوارج و صلح حضرت امام حسن مجتبی بعد جهاد با معاویه و ترک
صلح حضرت سید الشهدا با یزید و ترک جهاد باقی ائمه چهار موجب یافته شدند
اول فقدان انصار از برای جهاد با ثلاثه چه طبقا عن طبق اجماع امت بوصی
برگشتن و ضعیف و نزدیک بقتل کردن این امت هارون منزلت محمدی را
انصار کافیین از برای جهاد نگذاشته بود و از برای جهاد با عایشه و معاویه از برای
حضرت امیر المومنین و نیز از برای حضرت امام حسن مجتبی انصار جمع آمده بودند چون در
آخر برگشتند ترک جهاد و اعاده معاهده حضرت رسول الله در صلح حدیبیه فرمودند و از
برای جهاد سید الشهدا با وجودیکه انصار کافیین از برای جهاد با یزید نمانده بودند
و چونکه یزید در حالی بود که پرده دری بدبینی خود از امر قتل آنحضرت در صورت بیعت
نکردن با و در حالیکه علانیه شرب الخمر و قمار بازی تا بحدیکه ابن حجر آورده تزویج برادر
با خواهر مینمود و انکار رسالت و تمنی بودن اشیاخش و دیدن انتقام فتح بدر بر ملا عام و
برخلاف ثلاثه و معاویه بر پا نمیدید با این اگر حافظ و متقی دین برفع نزع تابع او می‌شد
دین برگشته میشد پس بنا بر حفظ و القای دین بر حفظ نفس و اهل و انصار خود حفظ دین

نولبت

اختیار نمود و بشهادت خود اعلان ناحق بودن سلسلهٔ خلفای سلطان و
از گرد آوری عامهٔ دنیا طلبان و از حق برگشتگان که این آخر نتیجه همان مسئلهٔ شوری بود
سفک دمه لیستنقذ عباده من الجهالة وحیرة الضلالة یعنی
ریخت خون خود را تا در آورد بندگان خدا از جهالت و حیرت ضلالت و باقی امت
بدین باشد از برای آنحضرت انصار دین جمع نیامدند و سلاطین بر دنیا که معاصر
آنحضرت از معاونت نتایج خرابی سوای محمد و آل محمد و ولی دنیا نیز از اعلان و ترویج
بیدینی ظاهر بین دنیا و ولی خود باز مانده بودند ضرورت جهاد که سید الشهدا و با بیدین
بر ملا فرموده نماندند کشش فرموده و بسر داده آمدن سلاطین معاصرین خود شهادت
یافتند الا اختفای خود و الحین امام این زمن را از برای بقای این دین و دنیا تا حصول مدعای
او سنخی شود محفوظ داشت دویم از برای جهاد با تلاش امیرالمومنین از خوف
اضمحلال خود و الحی [illegible] انداخت قیت [illegible] نامردگان مسلمین در بدایت اسلام
که هنوز حمیت جاهلیت مبدل بحمیت اسلام ظاهری نشده بود و منافقان و کفار
اطراف و اکناف [illegible] برای استیصال اسلام در تاب و جوش [illegible] چنانکه قوت اسلام از قتال
فیمابین مبدل بضعف شده منافقان و کافران قابو میافتند و انقراض اسلام میکردند
و نیز مسلمانان و اعوان در آن نامردگان اسلام بودند تا صلح مشغول در خلاف [illegible]
مدت مدیده قریب سی سال از زمان گذشت و توالد و تناسل در اسلام شد

جوانان پیر و ولادت یافتگان جوان شدند حمیت کفر مبدل بحمیت اسلام گردید
و کفار اطراف نیز منقرض شدند آن خوف از برای جهاد با عایشه و معاویه و خوارج
نماند سوم ضرورت مهلت امتحان ایمان مومنان و مهلت معاندان که تا جوهر ذات
هر یکی بدون تصنع نمایان شود و ترتب معامله آخرت بر آن شود که از برای همان در دنیا
جهان آفریده شده اند چهارم ضرورت رفع تسلط خلیفه بحق تا آخر زمان چه اگر قهر و غلبه
بحق بر همه مومن و صالح نمایان میشدند اتفاق و قیت حال نمیشد و درین نقض غرض حکیم
عز و جل معبود و بدعوای مخالفان حجت آوردن امیر المومنین بر معاویه از بیعت مهاجر
و انصار با خود آنکه حق شوری از برای ایشان است و دست خدا بر جماعت و شاذ و نادر
از برای شیطان است هرگاه مسلم شود مفاد این الزام خصم بمسلم او و نیز اثبات رجوع
آوردن اکثر آنها بسوی آنحضرت و تکمیل این استدلال که نزاع معاویه با آنحضرت پس من بعد
همچو خلفاء الله و خلفاء انبیاء سابقین خلفاء الله و خلفاء حضرت خاتم المرسلین
با وجود مسلط شدن دیگران بجای معصومین که اعلمین و افضلین و برانگیخته از جانب حق تعالی
بمنصب انبیا و اقربین آن سید الوری و سادات مومنین اند موعودان ازین آیه
مبارکه اند که همچو اول مومنین بودن موسی اول و مقدم تر آن در ورود ایمان در جمیع
سرداری جمیع اهل زمان ایشان بوده اند بعد از آنکه آن موعودان بخلافت مشرف شدند
اراذل و ادونان پر خوف و حذر گردند آنگاه بصدق قوله تعالی لیظهره

علی الدین کله و قوله تعالی ویکون الدین کله لله زبانی آید که در آن
وعدهٔ حق تبارک و تعالی در بدل کردن آن خوف و اهمن از برای ایشان خوف را به امن
غلبهٔ دین حضرت ختم رسالت بر همه ادیان بحدیکه سوا دین اسلام در عالم دینی نماند
پس تمکین و تسلط که درین آیهٔ مبارکه موعود است از برای آن جمعی است که سادات
مومنین اند نه از برای عامهٔ مومنین و از برای عموم مومنین نبودن این و از برای آن سادات
مومنین بوعده صادقه متیقن است **عنوان سیوم در ابطال خلافت ثلاثه**
و معاویه و یزید و مروانیه و عباسیه از فتوح بعض ممالک بطلان این
این است از آنکه بعد از آنکه بنصوص قرآنیه و احادیث نبویه متفق الروایه بین الفریقین و بموجب
صحیحه ثبوت نفاق ثلاثه شد بفرار از غزوات و نسبت بیهوده گوئی و اذیت دادن بحضرت نبوی
و درد بر تحضرت و اظهار شک در نبوت حضرت و شکستن بیعت غدیر خم و بعد غصب خلافت
غصب فدک و خمس و محراب و منبر و سوختن خانهٔ اهل بیت نبوت مجمل انکه مسلمانان فتوح
غزوات کردند و اینها از جای خود پای پیش نهادند بخلاف آنکه حضرت سید رسل و میر کل
خود بجهاد تشریف میبردند تجهیز اول و دوم از ثلاثه ازین باب بود که در صحیح مسلم صحیح بخاری
و غیر آن از کتب صحاح معتبرهٔ ایشان مصرح است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه
آله و سلم فرمودند إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِرَجُلٍ فَاجِرٍ یعنی خدای تعالی
سبحانه تایید میفرماید این دین را بشخصی فاجری و در احادیث نبویه دیگر آمده

برجال لا خلاق لهم یعنی الحکم سا نیک نبوده باشد اثر برای ایشان بهره از
دین پس محض فتوح لازم نمی‌آید بلکه بی‌بهرگان از دین را حق به خلافت رسول الله شود
چه آنها تسلط یافتن بر تباهی نبوی بدون نامردگی ایشان با سلام امکان نمید اشتند و اگر
مانع جاری شدن امر خلفای بحق نمیشدند در آن صورت ظهور فرموده حق تبارک و تعالی
یکون الدین کله لله از اول الخلفای بحق میشد و حالانکه آن در آخر ائمه که موعود هم
خلفای حق پس از تمامیت مهلت فرموده امتحان مومنین و خذلان معاندین بنابر ترتب
جزا و سزا در عقبی بظهور استحقاق هر یکی در دنیا خواهد شد انا انقاذ هم آنها و [illegible]
حشر الارض با خلیفه بحق پس آن صحیح است که این حضرات با نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
نساختند و با سلطین با حق بساختند و عیسی فرموده من حرف لائم هم باشما نیز هم
پس از بیت رسانی شما بمن غیر از ناخوشی سببی نمیدارد و اول ثلاثه گفت چون دیدم که اکثر
مردم مخبس هستند و علی به الحق نشستند از این جرات کردم و علی را بخانه نشانیدم و واضح
هست که این حضرات کیفیهای بدریه و احدیه و حنینیه و خیبریه با سار دین داشتند و نیز ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب ناسازی مردم با امیر المومنین موافقت اهوای
آنها نکردن بود بخلاف دیگران که دنیا را بدین و اهل آن را بر اهل این اختیار میکردند بالجمله
اگر یزید بر حق بود جمعیت و کثرت مردم بر حق بودن بر سلاطین سابق و لاحق حجت داری کثرت
و جمعیت خلق را دلیل میشد و الا فلا

عنوان چهارم در ابطال استدلال اهل سنت

از وعده خلیفه کردن خدای سبحانه مومنان را در زمین و تمکین ایشان بدین المرتضی خدای سبحانه فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا یعنی وعده داده است خدای سبحانه کسانیرا که ایمان آوردند از شما و عمل آوردند صالحات را که خلیفه گرداند ایشان را در زمین همچنانکه خلیفه گردانید کسانیرا که پیش از ایشان بودند و تسلط دهد ایشان را بدینیکه برگزید آنرا از برای ایشان و بدل فرماید از برای ایشان بعد خوف امن را میگویم و بالله التوفیق سرّ در این آیه مبارکه در کما استخلف الذین من قبلهم است یعنی همچنانکه خلیفه گردانید کسانیرا که پیش از ایشان بودند و اول آن خلفا آدم بود لقوله تعالی اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً دویم داود لقوله تعالی یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ سیوم هارون لقوله سبحانه وَقَالَ مُوْسٰی لِاَخِیْهِ هَارُوْنَ اخْلُفْنِیْ فِیْ قَوْمِیْ و هیچیک از ایشان مقرر شده و برانگیخته از جانب خلق نبود و همه ایشان را تسلط مفسدین بر خلافت ایشان از ایشان زایل نشده بود همچنانکه خلافت هارون مسلوب نگشت و از هارون چون قوم برگشت هارون بخوف تفرقه جدال و قتال با قوم نکرد و همه اوصیای انبیا که همچنان خلفای آن بزرگواران بودند

معصوم ... ظلم بودند و خلافت ایشان در حال عدم تسلط ایشان

آنها را انبیا از اقرب قرابت خود از جانب حق تعالی نصب کرده می آمدند پس مؤمن
عن همچو خلفاء الله و خلفای انبیاء سابقین خلفاء الله و خلفاء حضرت خاتم الرساله با وجود
مسلط شدن دیگران بجای آن معصومین که اعلین و افضلین برانگیخته از جانب حق تعالی بنصب انبیا
دا از میان سید الوری و سادات مومنین اند موعودان از این آیه مبارکه که همچو اول متعین
بودن موسی اول مقدم تر در درجات اهل ایمان بسرداری جمیع اهل زمانه بوده اند بعد از آنکه
آن موعودان چونکه آن وعده چون موقت بوقتی نیست ولا محاله در وقتی از اوقات
وفا یافتنی است و از بهر آن وعده گاهی از برای احدی از مومنین تمکین و تسلط بر کل روی
زمین همچو بلاد چین و اروس و هند نشدن بلکه از برای بعض مومنین بر بعض روی زمین شدن
اوضح و این است اگر همینقدر از برای حصول آن وعده خدا کافی دانند آن در وقتی از
اوقات از برای حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام که متصف بجمیع الحیثیات ی
خلافت موعوده بودند و اتباع آنحضرت در آن وقت کفایت کرد و مسلطانیکه فاقدان اوصاف
بنیه کما استخلف الذین من قبلهم بودند و بر عکس جمیل خلق از تعدی نا حق جمیل مسلط
شده می آمدند موعودین استخلاف نتوانند بود بلکه آن وعده تمکین و تسلط بر زمین که بلا قید و
مطلق است موعود حق تبارک و تعالی تسلط و تمکین کل روی زمین است و از برای همه آمد خلفاء الله
فی العالمین ان تقین وفا یافتنی است انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا
یعنی تحقیق که ایشان آنرا دور می بینند و ما آنرا نزدیک می بینیم عنوان پنجم در رد اجوبه

بعض مطاعن ایشان که اہل سنت مسیدہند و ما اینجا اختصار بر چہار طعن جامع مینمائیم طعن اول در فرار ثلاثہ از غزوات و این بحدیست که ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغہ از جاحظ نقل کردہ است که او گفت پوشیدہ شدن ابوبکر در غزوہ بدر زیر عریش افضل بود از شمشیر زدن علی در مقابل بخبرا بہ و عبد الحق در مدارج النبوہ اعتراف نمودہ که در غزوہ احد عثمان گریخت و عمر در غزوہ احد بود و مشہور است قول او که گفت کوہی بر کوہ امیدیدیم و مید واوی الرب بہچو خیر ریت و فرار اول و ثانی و با حضرار از در و محبسم حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بتصریح جمیع صحاح ایشان ازورود لاعطین الرایۃ غدا رجلا یحب اللہ و رسولہ و یحبہ اللہ و رسولہ کرار غیر فرار یعنی پر آئینہ خواہم داد علم اسلام بکسیکہ دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارند خدا و رسول او را ہمیشہ جنگ کنندہ گریزندہ نیست و دیگر آنکہ تا خوشجی در شرح تجرید تصریح نمودہ است که در غزوہ حنین با حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ غیر از نہ کس نماندہ بودہ و در آن نہ کس ابوبکر و عمر و عثمان نبودند و دانستہ شود خدای تعالی بفرمودہ خود احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وھم لا یفتنون در صدق ایمان امتحانات را ادا دادہ اگر پس از امتحان بی ایمانی مغشوش در آمدگان بر آن صدق نکند آن از مایش لغو میشود و لغو در فعل کبریائی امکان ندارد پس ایمان نداشتن آن گریختگان محتاج بیان نیست جواب تسنن و درین ہمین بست که خدای عز و جل در گریختن از غزوہ احد فرمودہ و لقد عفی

عنقریب میگوییم وبالله التوفیق هرچند که این عفو غیر از گذشت در دنیا
از مواخذه گریز از جهاد معاف نمی نماید اما از لغو نمودن امتحان مدعیان ایمان بگریختن این
مخشوق و آمدگان حضرت رسول الله را و طعنهای کافران چه آنها داشتند و تکلیف بخشیدند پس اگر این مصدق
بی ایمانی آن گریختگان نشود و امتحان خدا تعالی لغو خواهد شد با بی ایمانی عفو دنیا آخرت محل
نمیدارد هچنانکه حق جل و علا میفرماید قل للذین امنوا ان یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون یعنی بگو کسانی را که ایمان آوردند که مغفرت
کنند یعنی عفو و گذشت نمایند از برای کسانی که امید روزهای خدا نمیدارند تا جزا دهد
یعنی خدا آن روزها که زمان پاداش است بانچه بودند کسب کنندگان پس واضح است این
مغفرت جز عفو و گذشت در دنیا مغفرت آخرت نیست با این اگر فرض کرده شود که
آن عفو از گریختن مغفرت آخرت است آن دیگر گریختن اول که فرار غزوه احد بود آمده
و در فرار و گریختن حنین لقوله تعالی ثم ولیتم مدبرین و خیبر و ذات
سلاسل و گریختنی چنین اینهم نیامده که خطا پس از خطا و خطا صدق یا در جا هم میکنند
دوم تخلف جیش اسامه است از جهاد فریقین هچنانکه ابن ابی الحدید از کتاب
احمد جوهری در شرح نهج البلاغه و ترمذی در صحیح خود وغیر ایشان تصریح نموده اند که حضرت
رسول الله صلعم بجبر و قطع فرمود ابوبکر و عمر را با جمعی از مهاجر و انصار تابع اسامه را برای
غزوه موته کردند و فرمودند لعن الله من تخلف عن جیش اسامه چون امنیا

با اسامه کوچ کردند اسامه را بیرون مدینه واگذاشتند و برگشتند و اسامه
بعد رحلت آنحضرت در جواب طلب بیعت ابوبکر گفت که رسول الله مرا
و ترا ابتر میشناختند و مرا بر تو امیر ساختند تا وقت وفات خود بیعت او نکرد
میگویم و بالله التوفیق خلافت که امارت و ریاست بر همه است بر چه وجه متحقق
آن مجبر است همین تحت امارت اسامه بن زید متبنای خود قرار دادن حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر را است بر خلاف آنکه آنحضرت همین خالد را از یک راه و امیر المومنین علیه افضل
الصلوة و السلام را از راه دیگری روانه کردند و فرمودند هر جا که تلاقی این دو لشکر شود امارت
هر دو لشکر از برای آن برادر و جهانی خود باشد علی الرغم این ظلم بدیهی است که آن ناحقیان
متبنی زاده حضرت رسول الله امیر و رئیس شوند بر شخص برادر و جهانی آنحضرت و چنان داماد
آنحضرت که بعل البتول بود و جریان سلسله ذریت آنحضرت محض از صلب او شد
و آنحضرت در آن قرب رحلت خود با آنکه بتواتر اخبار و بیقین تصریح برحلت عنقریب خود
میفرمودند چگونه ابوبکر و عمر را تابع اسامه فرمودن و از مدینه به بلاد بعیده روانه فرمودن بجز
مصلحت مرموز بین نهان نمیدارد اول آنکه قابلیت و استحقاق آن مرد و بخصوص ظاهر شود
دویم آنکه بودن آنها در مدینه حین رحلت خود مصلحت نمیدارد زاین هر دو متوکل مفسد
عظیم از بودن اینها در مدینه بر اسلام برپا خواهد شد بر خلاف این از آن واگذاشتن
اسامه را بیرون مدینه که اخبار آنها ابوبکر بود و از حضرت عایشه دختر ابوبکر آنحضرت را خبر کرد

پیشنمازی می‌داشتند و در این حالت آنحضرت افاقه یافته بمسجد تشریف آورده از محراب خود
کشیده خود اقامهٔ نماز فرمودند که از بخاری آنها نیز مبین است این را سنیان دلیل در
استحقاق خلافت ابوبکر قرار می‌دهند با آنکه خود آنها در روایت آنکه آنحضرت بتکبیر ابوبکر
نماز فرمودند و حال آنکه پیشنمازی دخلی در خلافت و امارت ندارد و بر خلاف خود به عدم استحقاق
آن چه پیشنمازیان تابع امارت در آثار و هزاری برهمه سنیان روایات کرده اند و معترفانند
که حضرت رسول الله صلعم پشت سر عبدالرحمن بن عوف باقتدای او نماز فرمودند پس این را چه
دخلی در خلافت است هرچه در استحقاق خلافت معتبر است آن در تحت آثار امیر مؤمنان ثابت
جمیع لشکرها عندالاطلاق است بر خلاف پیشنمازیان تابعان امارت فرمودن ابوبکر و عمر را **سیوم**
نگذاشتن عمر نوشته شدن چنان کتاب که حضرت رسول الله فرمودند که
بنوشته شدن آن هیچگاه احدی از مسلمانان گمراه نشوند و صحیح بخاری اهل سنت و
صحیح مسلم ایشان و در چنان کتب صحاح معتبر ایشان بطرق کثیره مصرح و مبین است که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قرب رحلت خود حکم آوردن اسباب کتابت فرمودند
از برای نوشتن چنان وصیت‌نامه که در وصف آن فرمودند اکتب لکم کتاباً لن
تضلوا بعدی یعنی می‌نویسم از برای شما چنان کتابی را که بآن هیچگاه گمراه نخواهید شد بعد از من
و عمر مانع عمل کرده شدن بر این حکم آنحضرت برده گفت قد غلب علیه الوجع حسبنا
کتاب الله یعنی بیماری بر او غلبه کرده است بس است ما را کتاب خدا از این گفتار دو فرقه شدند

فرقه میگفت امتثال حکم حضرت رسول الله از برای نویسانیدن وصیت نامه کنید و فرقه دیگر که
عمر و اتباعش بود میگفت نباید نویسانیده شود چنانچه در بخاری و در مشکوة نیز است
قَالُوا أَهَجَرَ اسْتَفْهِمُوهُ فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ یعنی گفتند آیا آنحضرت هذیان
میگوید پس پرسید از وی پس رفتند در حالیکه رد میکردند بر آنحضرت و در مشکوة است که ابن عباس
در حالیکه با اشک چشم خود سنگریزهای زمین را تر میکرد بیان این ماجرا مینمود و همین میگفت
إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ
ذَلِكَ الْكِتَابَ یعنی بزرگترین کل مصیبتها آن بود که واقع شد درمیان رسول الله و درمیان آنکه
بنویسند آنحضرت برای ایشان این کتاب را یعنی از بدو بعثت تا رحلت اقدس از مصیبتهای گوناگون از
تکذیب روحی اقدس بر زمین طائف ابوجهل و هجرت کرده آمدن مشرکان از برای قتل حضرتش
الوان هجرت فرمودن آنحضرت و در احد دندان مبارک آنحضرت شکستن و حمزه و جعفر علیهما السلام
بشهادت رسانیدن از همه این مصیبتها بزرگترین مصیبتها آن بود که در قرب رحلت اقدس عمر و
اتباعش مانع از برای نوشته شدن کتابیکه بنوشته شدنش امت آنحضرت هیچگاه گمراه شدن نمیشدند
آنحضرت را بیهوده گو قرار داده رد کنان بر آنحضرت رفتند و نفس آنحضرت را ناکام از انتقال در
ساعی باد و امر آنحضرت در قرب رحلت اقدس کردند مجملا در این بحث مومنان
بر عمر با بحث کرا ایمان بر این سید رسولان مستوجب اعتقاد اینست که اگر چنان وصیت نامه نوشته
شده نفس احدی گاهی گمراه نشود نوشته نشده از وجوه مصدق آنحضرت گمراه نشده پس باعث بانی

نوشته نشد لیکن که عمر شد اصل کل ضلل هفتاد و دو فرقه این است همین تفصیل است

و این ماجرا چهار ضرب است ضرب اول ازانکه نسبت هذیان بی ادبانه اتباع او

بحضرت رسول الله کرد گفت بتحقیق که غالب شده است بر آنحضرت مرض الخ تصریح

اینکه در مشکوٰة تبیین موجود است گفتند آیا هذیان میگوید رسول الله پرسید ازو این الفقد

و دیگران بر آن حجر رفتند عمر مان و برای این حین عذری آورند که آنحضرت مثل سائر البشر بوده اند

و از بشر خطا نیز سر میزند مجدد یعنی عبد العزیز درین بحث گفته که در بسیار جاهای قرآن بر آن حضرت

عتابهای شدیده از نار و بالی اقوال و افعال آنحضرت نازل شده گویم و بالله التوفیق

بشریت چنان وجه الهی است که مستوجب مسجودیت ملائکه است لقوله تعالی انی خالق

بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس در آیه مجیده اولی تمثیل آنحضرت با دمیانیت کرده

آدمیت با خدا و لعالی قدری از ملائکه است داعی شهوانیه و غضبانیه تقرب بمسجودیت

ملائکه و بوحی خدا داشته باشند ملی بری از جزوی بسوی کلی راه تصدیق وحی گردن شد

آنحضرت داشته اند آنکه تمثیل بخطا کاران یعنی آدمیت کرده شدگان بغیر موده جمی که افه

حسبتم ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم

اضل بوده باشد پس این فرموده حقیقی خاطی ما قصد خطا کاری علمی و عملی از بشریت خارج

و درکار امعانی بلکه ... بحری از چهار پایگی و اقل شده درین تشبیه آنحضرت بکار شده است

محو نکردن بوده است از اینکه در قیام امر قسمی است که مقصود از آن عمل برخلاف مقصود
بودن لقیام قرینه بر بن مشهور چنانکه حق جل و علا در سه جای قرآن مجید می‌فرماید فانتظروا
انی معکم من المنتظرین ظاهر این امر آن است که کفار بر کفر و عناد باقی مانده
منتظران قهر و عذاب الٰهی باشند و قرینه بر محال بودن امر فرمودن حقتعالی بر قبیح قائم است
بر اینکه مقصود از آن امر با تکرار این است که کفار از بداهی می قهر الٰهی بترسند و از کفر
و عناد باز آیند و منتظران عذاب الٰهی نمانند همچنین بر مقصود بودن خلاف ظاهر امر
محوی مکتوب رسول الله قرینه است که آن سالار دین اگر محوی آن می‌فرمود ضعف اسلام بر کفار
ظاهر می‌شد و از محو نفرمودنش حالی خواطر کوافر شد که این سالار بکرات و مرات خود ما را
هزیمت داده و گریزانیده چنین مصالحت نخواهد و شعبه بر قتال و استیصال خود است
با این ضعف نیست که رسول الله چنین مصالحت می‌فرماید بلکه داعی آنحضرت برین مدارا
با خود ما بنابر خونریزی نشدن در حرم کعبه است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از نشان آن دروازه خانه حکمت خود که سعدن فتوت بود می‌دانستند که علی گاهی محو
نخواهد کرد و از حکمت حکم المحو فرمودن و از محو نکردن بر کفار اسلام قوت اسلام شود و بر
[illegible] آن است و صحیح است که درین محو نکردن غیر از استحکام قباحتی هیچ تا سیس ضلالت اسلام
[illegible] شده عمر تا شیده احترام ضعف و استخفاف به سید انام علیه و آله الصلوٰة والسلام اجمع گردد
برخلاف این از نگه داشتن پیشینیه خواستن رسول نوشتن کتابی را که بآن امت گاهی گمراه نشود

تأسیس ضلالت از برای اسلام و از نسبت بیهوده گوئی دادن بسید دوسرا ناطق
بوحی خدا را شکست و استخفاف بآن حضرت عائد شد و همه ضلالتها بر تمام مترتب از اول
تا آخر گردید ضرب دویم کتاب الله که با نوادر اسرار خود از اشارات احصا لکل شیء سیار او
نه بصراحت پس همه آنچه کتاب الله تبیان کل شیء وارد است از عمر و این که لامحاله اعلمها از عمر
در اینها نند نمیتوانند که عدد رکعات صلوة و نصاب زکوة و امثالها را از این کتاب محصی
کل شیء در آورد پس بطلان بدیهی دارد و تمرد است که عمر در رد حکم آنحضرت گفت حسبنا
کتاب الله کتاب خدا بس است و بتحقیق که منع فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه کسی در مقابل حدیثیکه از آنحضرت باو
رسد گوید بس است مرا کتاب الله چنانکه در صحیح ترمذی اهل سنن در ابواب
علم منقول است که آنحضرت فرمودند الا هل عسی رجل یبلغه الحدیث عنی و هو
متکی علی اریکته فیقول بیننا و بینکم کتاب الله فما وجدنا فیه
حلالا فی کتاب الله استحللناه و ما وجدنا حراما فی کتاب الله یعنی تنبیه میکنم آیا
خواهد شد یعنی بشنوید نزدیک برسد شخصی حدیثی از من که او تکیه کرده باشد تکیه بس بگوید در میان ما
و شما کتاب خدا است پس هرچه بیابیم در آن حلالش کنیم و هرچه بیابیم در آن حرامش کنیم و در
اوائل صحیح ابن ماجه اهل السنن در باب تعظیم حدیث منقول است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند لا الفین احدکم یاتیه الامر مما امرت به او

نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه یعنی بیابم کسی از
شما که بیاید با وحکمی از آنچه که حکم کرده باشم بآن یا منع فرموده باشم از آن پس بگوید نمیدانم آنچه
بیابیم در کتاب خدا متابعت کنیم و نیز حدیث دیگری درهمین ابواب بهمین مضمون ذکر کرده
پس مسلمان نتواند بود کسی که با وجودیکه همه آنچه در کتاب الله نتواند دانست با این هم رد فرموده
حضرت رسول الله گوید کتاب الله ما را بس است لا سیما عمر که شهرت آنکه عبدالعزیز نزد
تحفه او قبول سیدارد که در مواضع غلطیهای خویش میگفت لولا علی لهلک عمر و در وقتیکه
بر منبر گفت هر زنیکه مهر بیشتر ستد از او واپس خواهم ستانید آنگاه زنی از زیر منبر فرمود
حق جل و علا فرموده وان اتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا
یعنی اگر داده باشید یکی از زنها را پوست گاو پر کرده طلا پس نگیرید از آن اندکی را نزد
این ملزم شده اعتراف نمود باینکه گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات
یعنی همه مردم از عمر فقیه تر اند حتی که زنان پرده نشین علامه یوسف بن سبط جوزی در تذکره
خواص الائمه آورده که عمر میگفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس فیها ابو الحسن الها
باقی مدار مرا در مشکل که نباشد در آن ابو الحسن و عبدالعزیز تحفه قبول میدارد قول او لولا
علی لهلک عمر و عبدالحق در جذب القلوب آورده که ابوبکر گفت کاش از رسول الله میپرسیدم
که آیا عمه و برادرزاده را میراث میرسد یا نه ضرب سوم اینکه اصل اضلال کل بعد حضرت سید رسل
همین مضل است چه ایمان بصدق حضرت رسول الله مستوجب دعا آن ایمان بالله

که اگر آن کتاب نوشته می شد بصدق فرمودهٔ آنحضرت صلعم این امت هیچگاه
گمراه نمی شد **جواب سنیان** در این همین است که لا عن شعور میگویند
با آیهٔ اکمال دین کامل شده بود و چیزی از دین باقی نمانده بود پس مقصود
آنحضرت صلعم از نوشتن آن کتاب غیر از امر دنیوی امر دینی نبود عمر نخواست
که در حالت بیماری در امر دنیوی با آنحضرت زحمت نویسانیدن بشود و ضلالت
بمعنی بی صلاحی دنیوی نیز میآید هیچنانکه اولاد یعقوب ع به پدر گفتند که تو در
ضلالت قدیم هستی **میگویم و بالله التوفیق** نزول آیهٔ اکمال
دین در خصوص نصب فرمودن سید المنتجبین صلعم در غدیر خم امیر المؤمنین ع را
علیهما و عترتهما افضل الصلوة والسلام بروایات معتبرترین محدثین و مفسرین
نزد سنیئین بودن بالامتین و مبرهن است اینجا از سنیها همین میپرسم
آیا در اکمال دین گمراه نشدن امت بعد آنحضرت داخل است یا نه اگر گویند
داخل است صریح و بدیهی البطلان است از اینکه وقوع ضلالت هفتاد و
دو فرقه ناریه پس یا نزول آیهٔ اکمال دین بعد آنحضرت شده یا اگر گویند
داخل نیست پس سد راهها و رخنهای ضلالت امت اهم و الزم از برای آن
حضرت بود با چگونه تدبیر گمراه نشدن امت با خلال مخلین در آن اکمال که
بتبلیغ لسانی شده بود به تحریر صریحیکه باقی بماند فرمایند تا گنجایش و امکان

گمراه شدن از صراحت آن تحریر از برای امت نماند و نیز بدانند
تمام کردن و بکمال رسانیدن چیزی همچو نوشتن و صحیح کردن کتابیکه
امریست علیحده و تدبیر راه نیافتن تباهی و خلل در آن کتاب که اوراق
آن منتشر نشود و آنرا کرم نخورد و هیچ کسی تدلیس در آن کتاب نتواند و از
سپردن آن بکسی که مقاصد حقیقی آن بهر اهل بقدر اهلیتش بفهماند و غلط
فهمی و کجرائی را در آن راه ندهد و بر اعمال و انفاذ اوامر آن کتاب قائم باشد
که هر یکی ازین ضروریات حفظ و لواحق اکمال و اتمام آن کتاب هست
امریست علیحده پس بآیهٔ اکمال دین که دین کامل شده بود آن اکمال
کفایت منع اخلال من بعد در دین نمیکرد که بعد از آن هفتاد و دو فرقهٔ ناریه
باخلال مخلین در دین در آمدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم از برای سد این ضلالتها آن کتاب را میخواستند بنویسند مانع و
مزاحم نوشته شدن آن کتاب که عمر با اتباعش بود نگذاشت که آن کتاب
نوشته شود از منع و موقوفی آن و بر پاشی فساد بنیاد همه ضلالتها راه همه
گمراهی های من بعد کشود و ازین نیز مقصود آن حضرت حاصل شد از اینکه
مضلیکه بنیاد همه ضلالتها در امت خود از فساد او ناشی شونده بود نشان
داده و از مانع آمدن و موقوف کردن او کتابی را که با آن کسی گمراه نشود

اور ابهمه منود عمریان میگویند اگر نوشته شدن آن کتاب ضروری
میداشت چرا دیگران بعد از رفتن عمر و اتباعش آنرا ننویسانیدند میگویم
و بالله التوفیق ننویسانیدن امیر مومنان بعد از گمراه کردن عمر
امت را از و حکم آنحضرت و نتوانستن مومنین قتل و اخراجش از کثرت اهل
اتفاقش اصل موضوع حکم نویسانیدن آن کتاب که بآن کتاب امت گاهی
گمراه نشود برداشته شد و آن حکم باقی نماند همچنانکه حکم آوردن دوا مختص
مریضی پس از مردنش مرتفع میشود و امتثال آوردن آن دوا بعد از مردن
آن مریض حماقت است نه طاعت بهمین برهان بعد از گمراه گردیدن امت
از بیهوده گو و مستوجب رد قرار دادن عمر حضرت رسول الله صلعم را نویسانیدن
آن کتاب مانع هر ضلالت بیجا و بیمحل گردید ازین جهت حکم نویسانیدنش پس از
اضلال عمر بوقوع ضلالت در امت که پایه و اصل کل ضلال من بعد است چنانچه
برداشته شد که بعد ازین نویسانیدن آن عبث میشد و قول اولاد یعقوب
علیه السلام انک لفی ضلالک القدیم پس لفظ قدیم دلالت دارد بر
مقصود داشتن غایت محبت یعقوب به یوسف علیهما السلام و این مقید
بقید چنین ضلالت مثل ضلالت گاهی وقوع گمراهیشان در امت از آن کتاب مانع
هر ضلالت بعصمه حضرت رسول الله صلعم بقید بعمومیت از هر ضلالت من بعد

دینیه و دنیویه نمودن این امت و چه عجب اولاد یعقوب ع در حال برگشتگی عظیم خود ضلالت مطلقه مقصود داشته باشند...... ضرب چهارم بعد اخبار آن حضرت از گمراه شدن هفتاد و دو فرقه این امت امر این کتاب گاهی گمراه نشدن امت همین مفاد میدارد که آن حضرت از این امر مضل این امت باین امت نمودن مقصود بود چه آن حضرت دو جا است که لن تضلوا بعدی را فرمودند اول از احادیث ثقلین درار امت مصادر هدایت که عترت جدا نشوندگان از کتاب الله اند دویم درار امت مصدر کل ضلالت در این امت از منع او و موقوف داشتن او کتاب گاهی گمراه نشدن احدی از این امت را تا ازاعراز اضلالات او مهتدین محترز و مجتنب و بری باشند اگر نمی نمود منافی هادی و سراج منیر بودن آنحضرت بود چهارم غصب خلافت و فدک و ناراض و آزرده رحلت فرمودن حضرت سیدة کونین از این دو لعین و ظهور رجعت پس از رحلت حضرت سید کونین ص حضرت امیر المؤمنین ع مشغول تجهیز آن حضرت شدند ابو بکر با عمر به مسجد رفت و بر منبر سوار شد و گفت نبود محمد ص مگر رسولی و گذشته اند پیش از او پیغمبران بتحقیق که محمد ص مرده است این گفت عمر و ابو عبیدهٔ جراح چنین

اہل اتفاق خود را نزد انصار برد و انصار با بزرگ خود سعد عبادہ جمع بودند با آنہا
گفتند باید الحال کسی را خلیفہ رسول اللہ صلعم قرار دہیم علی ع خلافت نمی خواہند
از اینکہ درین وقت نیامدند پس از گفتگوی بسیار انصار گفتند منا امیر و منکم
امیر از ما امیری و از شما امیری باشد اینہا گفتند عرب قبول نخواہند کرد کہ رسول
اللہ صلعم از قوم قریش باشد و خلیفہ او از قوم دیگر ما کہ از قوم قریشیم احق بخلافتیم
ہمین کہ ابوبکر کلام تا اینجا رسانید دست عمر و ابوعبیدہ بگرفت و گفت ہر کدام
ازین دو قریشی خواستہ باشید بیعت کنید عمر و ابوعبیدہ باو گفتند کہ تو
پیش از ما قبول اسلام کردہ و در غار با رسول اللہ صلعم بودی و پیشتر دختر بپیغمبر
دادی تو اولی بخلافتی دست تو بدہ تا با تو بیعت کنیم ابوبکر دست دراز
کرد عمر و ابوعبیدہ باو بیعت کردند ازان راہ چنین بیعتی از شد تا دیگران نیز
با او بیعت کردن گرفتند کیفیت و حکم این بیعت حق سبحانہ از اظہار
و اقرار عمر با وجودیکہ او موسس اساس این بیعت بود ظاہر فرمودہ در کتب
معتبرہ احادیث نزد اہل السنن حتی در کتب لغات در بیان معنی فلتہ موجود
است و عبد العزیز در تحفہ اثنی عشری در مطاعن قبول میدارد کہ عمر گفت
کانت بیعت ابی بکر فلتۃ وقی اللہ المسلمین شرہا فمن
عاد مثلہا فاقتلوہ یعنی بود بیعت ابوبکر یک کار ناگہانی نگہداشت خدا

مسلمانان را از شر آن هر که دیگر بار اینچنین کار کند پس بکشید او را پس از این
چنین بیعت ابوبکر به مسجد رفت و نشست و امیر المومنین دفن اقدس حضرت
رسول الله صلعم فرموده در مجلسی که او نشسته بود تشریف بردند و اقامۂ حجج بر احقیت
خود بخلافت فرمودند آخر آن حجج همین بود که بنا بر برگردانیدن حجتیکه آنها بر
انصار از برای اخذ خلافت آورده بودند چنانچه آنها فرمودند که شما بدلیل قریشی
بودن خلافت از انصار گرفتید هرگاه از هم قومی استحقاق خلافت بشما شود
پس من که علاوه بر همقومی اقرب قربای حضرت رسول الله صلعم هستم احق
بخلافتم میگویم و بالله التوفیق این اقامۂ حجت اخره عین حجت
قاهره بقوله تعالی النبی اولی تا واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
و نمودن حضرت رسول الله صلعم و الیتربین اولوا الارحام خود بوالیتری خود بر همه
بفرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه در غدیر خم عین نصب
بر خلافت در احق بخلافت بودن اقرب خود است الحمد لله علی وضوح
الحجة تا اینجا هرچه از کیفیت بیعت ابوبکر ظاهر کرده شد همه از کتب کلامیه
اهل سنت بلا خلاف حدی از سفیان در آنست در تقرر خلیفه پیغمبر و سفیان
اخفاء این مینمایند که اصحاب دیندار از مهاجر و انصار گفتند این چه
هنگامه است که شما برپا کرده اید ما چه میرسد که تقرر خلیفه رسول الله صلعم کنیم

اقامۂ حجت

خود رسول اللہ صلعم نصب خلیفہ خود فرمودند و در غدیر خم بیعت پسر عم و داماد و
ابو السبطین خود از ما و شما گرفتہ اند و ما و شما را امر بر سلام کردن برا و بخطاب
امیر المومنین صلعم فرمودند ابوبکر و عمر با خلیفانش گفتند خود علی ع خلافت را می
خواہد اگر میخواست درین وقت کہ فساد برپا شدہ است از برای اخذ خلافت
میآید اصحاب بیدار گفتند او ہنوز مشغول تجہیز حضرت رسول اللہ صلعم است چہ
طور دفن اقدسش نکردہ از برای دعوی با شما میآید آنگاہ معہدان ابوبکر و
عمر گفتند کہ او خود را ہمچو رسول متصرف میداند و ستقیا نرا کرم خواہد داشت
و بزرگان انصار و مہاجر و بزرگان قبایل را تکریم نخواہد کرد از بیت المال و غنائم
نخواہد نواخت و ما مثل ہم ہستیم این بزرگانرا ہم ریاست خود پندا ریم این را
کہ شنیدند بسیاری لغزیدند و گفتند کہ زود باشید کہ مبادا کسی آید کہ نہ از ما باشد
و نہ از شما یعنی علی ع چون او آید خلافت از شما و ما ستاند و بشیر ابن سعد معاذ
کہ از قبیلہ اوس بود و اندیشہ این داشت کہ مبادا بیعت با سعد عبادہ کہ از
قبیلہ خزرج بود شود لہذا این اندیشہ ترغیب انصار از برای بیعت با کسی از مہاجر
میکرد این اول کسی بود کہ از انصار بیعت بہ ابوبکر کرد آنگاہ قبیلہ او شروع
بہ بیعت ابی بکر کردند و سعد عبادہ بیمار و فریش بود از جمعیت حشرات بر بیعت
ابی بکر نزدیک بود کہ پامال شود عمر گفت بکشید سعد را خدا او کشد او را سعد فریاد زد

ای پسر ضحاک ترسان و گریزان در جهادات بودی و در مجلس ایمنی جری هستی بنی
خزرج سعد را برداشتند در آنحال سعد میگفت اگر بیمار نبودمی قوت برخواستن
داشتمی مردم در کوچهای صدای اخراج شما را از مدینه میشنیدندی یعنی از جاری
کردن حکم حضرت رسول الله صلعم ارتحال نسبت هذیان دادن در دکنان برآنحضرت
در وقت عمر و اتباعش همچنانکه در مشکوة سنیان موجود است که فرمودند دعونی
ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب یعنی بگذارید مرا بگذارید مرا حالتیکه من در آن هستم
بهتر و نیکوتر است از آنچه نسبت آن بمن میدهید اخراج کنید مشرکانرا از جزیرهٔ
عرب میگویم و بالله التوفیق آنچه از متفقات فریقین در غصب
خلافت بالا مذکور شد پنج مبصره است اوّل جرأت و بیباکی اشتهر عمر که
بانی مبانی بیعت ابوبکر بود در اظهار حقیقت خلافت ابوبکر و اقرار او بآنکه
گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها من
عاد مثلها فاقتلوه یعنی بود بیعت ابی بکر یک کار ناگهانی نگهداشت
خدا مسلمانان را از شر آن هر که دیگر بار چنین کاری کند پس بکشید او را ابن حجر در
صواعق اقبال این قول عمر میکند و عبدالعزیز دهلوی در تحفه جواب این را مقبول
نمیدارد و میگوید که عمر این را در وقتی گفت که مردم گفتند که اگر عمر بمیرد ما کسی را

خلیفه خواهیم ساخت پس نهاد و بنیاد خلافت ابی بکر بقول عمر چنان کار ناگهانی
وطوفان بیتمیزی و کج ادائی شد که پر شر بود و اعاده کنندهٔ چنین کار مستوجب
قتل گردید و آنکه گفته که خدا مسلمانان را از شر آن نگهداشت این خذلان خدای
جلّ و علا را او بلفظ نگه داشتن ادا کرده و حال آنکه بر همین خذلان امتحان ایمان
و بی ایمانی است فرموده همچنانکه بموسیٰ که شبیه سید انبیا بود فرمود انا
فتنّا قومك یاموسیٰ واضلّهم السامری یعنی بتحقیق آزمودیم
قوم ترا ای موسی ع و گمراه کرد آنها را سامری پس همین کار ناگهانی پر شر مستوجب
قتل را حشرات اکثرهم فی الارض کشان کشان تا به عمرو عثمان و معاویه
و یزید و مروان مطرود و مردود رسول خدا و اولاد آن مطرود و به چنان باغیان
و طاغیان که قتله ائمه عترهٔ طاهره بودند بر رواج سابق رسانیدند و به همان
خلافت خیر مبعوث قوله تعالی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و قوله تعالی حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله تا اتمام امتحان ایمان و مهلت معاندان معطل ماند تا آنکه
خدای جل و علا از احق بخلافت الله بخلافت رسول الله زمین را پر از عدل و
داد همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد خواهد فرمود دویم تابع اسامه فرمودن
حضرت ختم رسالت ابوبکر و عمر را که همین منصب نائی است و دور فرمودن

آن تابعان اسامه را از مدینه دلالت واضحه دارد و کلّ آنها باتفاق هم ساز شان خود
حین رحلت اقدس غصب خلافت نتوانند سویم اهل این بیعت اغراض مالیه و
جاهیه در خلیفه کردن ابوبکر داشتند بمعائنت اینکه همین که عثمان برخلاف شریک
خود کردن ابوبکر و عمر در مال و منصب اهل بیعت خود را در صرف جاه و تموّل
خود و اقارب خود و همچو مروان مطرود مردود پرداخت همه اهل بیعت ازو
برگشتند و با قاتلانش ساختند بلکه معاون قتل او شدند و از حضرت امیر
المومنین علیه افضل الصلوٰة والسلام بمتوقع نداشتن گرفتن بیدریغ نساختند
چهارم ناچاری صلح نائی قوله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین
اولیاء الا ان تتقوا تقاة یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان
مگر اینکه بترسند ترسیدنی در تفسیر ابن بیضاوی اعتراف کرده که این نص است
بر تقیه و این را بیعت باجماع امت نام نهادن و بآیه شوری که مفاد آن در
امور دنیویه است و آن اظهار رای مشاورین بر صواب دید خود با اختیار
است نه بناچار کردن اعراض و احتراز کنندگان از آن این ناچار کردن
دلیل حقیت خلافت قرار داده اند و حالانکه امامت چنان اصل دین است که همه اصول
دین از آن احقاق میدارند پس چنان اصل اصول دین شوری مشتمل منکه شوری را
کنند و انکه رسالت رسول اللہ را قبول نوازند با عدول از ایمان بر آن کنند

آن از برای این بود که

کفر است پس از راه برپا کردن فساد امرا گهانی خلیفه ساختن تزویر دنیوی و
تحصیل دنیا است ۲ امامت حق پنجم جنسیت داشتن ابوبکر و عمر از
اجماع مستمثلان قوم موسی بر خلاف جنس نداشتن امیرالمومنین ع و برگشته و
دل کننده بودن اکثر من فی الارض از آن ولی خدا والی بحق بسوی دردین
و دنیا و از بدیهیات است کثرت نفوس فاسده و قلت نفوس صالحه و لکن
الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم غصب میراث
و فدک و غیرها در کتاب جهاد در باب خمس و سهمان صحیح
مسلم و بخاری سفیان از عائشه منقول است ارسلت
فاطمة الی ابی بکر ان تطلب فدک و خمس خیبر و ما افاء
الله علی رسوله و ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فقال ابوبکر سمعت رسول الله یقول لا نورث
و ما ترکناه صدقة یاکل آل الرسول من هذا المال فابی
ابوبکر ان یدفع الیها شیئا منها فوجدت فاطمة علی
ابی بکر و لم تکلمه حتی توفت فلما توفت دفنها زوجها
علی بن ابی طالب و لم یوذن بها ابابکر یعنی بفرستاد فاطمه ع نزد
ابوبکر بطلب فدک و خمس خیبر و [illegible] همه آنچه داده خدای سبحانه برسول الله

دلیل ۲

بدون لشکرکشی و مالیرا که بگذاشت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت ابوبکر شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود ما میراث داده نمیشویم آنچه بگذاریم صدقه است میخورند آل رسول الله ازین مال پس انکار کرد ابوبکر ازینکه بدهد بفاطمه چیزیرا از آنچه دعاوی آن شده پس آزرده شد فاطمه برابوبکر هرگز کلام نکرد با ابوبکر تا آنکه وفات یافت وچون وفات یافت آن سیده دفن فرمود آن سیده را شوهر آن سیده علی ابن ابی طالب ع واطلاع نفرمود از وفات آن سیده ابابکررا

میگویم وبالله التوفیق ازچنین احادیث متفق علیها که فریقین که بقدر کفایت ازان از صحیحین سنیین حجت آورده شده سه حجج بر ابوبکر بیان قائم اند

حجت اوّل جور ابوبکر در جواب غیر کافی بجهت دعوی آن مدّعی بلا بیّنه مخالف کتاب الله **امّا** جواب غیر کافی دادن پس بروایت صحیحه مصدره مرویه از صحیحین اهل السنّت واضح است که حضرت سیّدة النساء العالمین صلواة الله وسلامه علیها دعوی چهار حق خود از ابوبکر فرمودند فدک وخمس وفیئ وترکه یعنی ترکه میراث حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود وابوبکر فقط جواب دعوی طلب ترکه بحصه ادعای این داد که از حضرت رسول الله صلعم فقط آن مدّعی شنیده که آنحضرت فرمودند که ترکه ومیراث انبیا بذریه انبیا نمیرسد وغیر از او هیچیک راوی این از آن حضرت روایت نکردن از صحاح سنیان نیز این است بلکه حضرت سیّدة النساء

العالمین تکذیب این ادعاء و فرمودن بجدیکه علاوه بر عدم قبول آن آزرده از و
رحلت فرمودن از صحاح سنیان نیز همچو صراحت حجتی که از ان اقامهٔ این حجج
بیشود مبرهن است و از اهل تطهیر بودن سیدة النساء العالمین باآنکه همچو دیگر
سنیین عبدالعزیز نیز در تحفهٔ اثنا عشریه اعتراف بر محفوظ از هر خطا بودن آل عبا در
بحث آیهٔ تطهیر کرده مثبت افتراء بودن آن ادعای ابوبکر است و قطع نظر ازین
اگر صد مثل ابوبکر ادعائی فرمودن رسول الله ایزا میکردند کتاب الله احق بود آن
راویان در آن از مخالفت بقرآن مستوجب رد میشدند از آنجا که حق تبارک
وتعالی میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی وارث شد سلیمانؑ
داود را و بر هیچ یک با خبر مستتر نیست که مال داود نبی علاوه بر ملک اوشان
سلیمان که فرزند آن بزرگوار بودند میراث بردند ولو با وارثان دیگر باشد و
سبط جوزی که از اکابر علماء سنیان است در تذکرهٔ خواص الائمه روایت کرده
که حضرت سیدة النساء در تکذیب بوبکر در آن ادعای او فرمودند انّی
تؤفکون وکتاب الله بین اظهرکم یعنی از کجا دروغ میگوئید و کتاب
خدا بغایت وضوح در میان شما است و آنکه سنیان ادعاء میکنند که میراث
انبیاء از نبوت بوده از اصل این ادعاے محض عوام فریبی با فترا فرود است
که در هیچ یک خبر از احادیث و تفاسیر سیر اهل اسلام و کفار نیامده اینکه بجز آنکه

انبیاء وفات می یافتند رخت وفرش و اسبابیکه انبیا میداشتند از اغیار میبردند
اولاد ایشان از خانهای ایشان بجهت اینکه خود را میراثی نیست و ماندن خود در
آن بنا حق است بیرون میآمدند بلکه در کشاف آورده که از داود علیه السلام
بسلیمان علیه السلام سیصد اسپ میراث رسید و آنکه عبد العزیز در تحفه خود از اصول کافی دلیل
میآورد علماء ورثهٔ انبیا هستند وارثان مال انبیا نمیشوند جز این نیست وارثان
علم انبیا میشوند این معنای العلماء ورثة الانبیاء را در وراثت فریهٔ
انبیاء چه دخل بلکه استدلال آن باین جهل است حجت دویم رجوع ابوبکر در
الکفاء بر افتراء حدیث منع میراث غصب فدک نیز با وجود دعوی نحله هبه
فرمودن حضرت سیدة النساء العالمین صلوات الله وسلامه علیها از اینکه
خوشجی در شرح تجرید در شرح حجت محقق طوسی علیه الرحمه و خالف ابوبکر
کتاب الله فی منع ارث رسول الله بخبر رواه و منع فاطمة فدك
مع ادعاء النحلة لها و شهد بذلك علی وام ایمن و صدق
الازواج فی ادعاء الحجرات نحلة لهن و بهذا ردها عمر ابن
عبد العزیز همچو شارح مواقف و شارح مقاصد قبول میکند دعوای هبه
فرمودن حضرت رسول الله ص کردن سیدة النساء ع فدک را بخود و شهادت دادن
امیر المؤمنین ع وام ایمن رضی الله عنها بر صدق این جواب میگوید که رد این دعوی فاطمه ع

در رد شهادت علی و ام ایمن بر آن ازین جهت بود که شهادت یکمرد و یکزن از برای
ثبوت دعوی کفایت نمیکند میگوئیم و بالله التوفیق مسلمانان در این
همین قدر ایمان و دین خود را در تصدیق خدا و رسول و عترهٔ طاهره بکار برند
و بعد اختیار دارند که مومنان بخدا و محمدیان و علویان و فاطمیان باشند یا
بوبکیان بوده باشند از اینکه حق سنجی و غور رسی نمایند آیا دعوای فاطمة الزهرا علیها
بینه طلب باید باشد یا غیر از تصدیق شک در آن کفر است اگر بینه طلب است چرا
حق تقدس و تعالی نزول تطهیر از برای آن طاهره فرمود و چرا حضرت رسول صلی الله علیه
درباره آن طاهره همچنانکه در مشکوٰة اصح صحاح سنیان است فرمود یریبنی ما
ارابها شک آورد در من هرچه شک آورد در او با این دعوای او اگر کافی به
تصدیق نباشد فائده این فرموده حق تعالی و رسول او چه شد و چرا عبد العزیز در
تحفه او در بحث آیهٔ تطهیر گفته که آل عبا بتطهیر خدا محفوظان از خطایند من و هن
همین برا این در کفر بودن به شهادت تنهای امیر المومنین است چه همه سنیان
معترفان اینند که حضرت رسول صلی الله بخزیمه بن ثابت فرمود شهادتک بشهادتین قالوا
یعنی یک گواهی این جاننثار امیر المومنین علیه در صفین بدو شهادت قبول شده
و شهادت امیر آنحضرت و جمیع مومنان که بتسلیم جمیع سنیان در حق او رسول
[illegible] فرمودند الحق مع علی و علی مع الحق و الحق یدور

حیث دار یعنی حق با علی است و علی با حق است و حق میگردد بهر جا
که علی بگردد آیا شهادت تنهای علی قابل رد است آیا همین ایمان است که
ابوبکر بخدا و رسول و بحاجابه النبی آورده بود آیا هیچگاه حضرت رسول الله
چیزی از علی طلب گواهی یا معاذ الله رد گواهی آن حجت خدا فرمود و ام ایمن
زنی مقدسه بود که حضرت رسول الله فرمود او از اهل بهشت است و در این
خصوص ابوبکر رد شهادت حسنین سیدی شباب اهل الجنة هم کرده است پس
گرویدگی با این مدعی نقیض گرویدگی بخدا و رسول و عترت من تخلف عنهم
غرق است خلافت عمر و عثمان و معاویه و یزید علیهم که اصل کل
ضلالتهای امت مرحومه محمدیه بود بنگذاشتن او نوشته شدن کتابیکه حضرت
سید رسل در قرب رحلت خود فرمودند بنوشته شدن آن کتاب هیچگاه این امت
گمراه نخواهد شد در حال جان کندن ابوبکر بنویسانیدن او تقرر این را بر خلافت
خلیفه شد بنویسانیدن ابوبکر وصی خود کردن عمر را در حال جان کندن خود متمسک
تابعین او شد بهمین سابقان آنها بیعت عمر کردند و لاحقان آنها ازین او را خلیفه
میدانند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قرب رحلت اقدس امر به
احضار اسباب کتابت از برای نوشتن کتابیکه فرمودند بنوشتن آن کتاب
هیچگاه امت خود گمراه نخواهد شد عمر با اتباعش مانع آن آمد و فساد عظیم برپا کرد

ونگذاشت که آن کتاب نوشته شود و ردکنان بر آنحضرت رفتند و واضح
است غیر از امر خلافت هیچیک امری چنان نیست که باحکام آن سد راه و
رخنهای گمراهی امت شود و آنحضرت پیش از ابوبکر ضرورت حکام تقرر خلیفه
میدانستند پس مسلمانان نیستند که مجوز آن نویسانیدن نوبک شوند و مجوز مانع
آمدن ردکنان این نویسانیدن حضرت رسول الله صلعم باشند و سرخیل آن رد
کنندگان حضرت رسول الله صلعم را از بر عکسی رد کردن او نویسانیدن خواستن رسول
الله علیه مجوری او نویسانیدن ابوبکر در حال جان کنی از بیباگی خلیفه بحق میدانند
و عمر پس از مردن ابوبکر بحضرت امیر المومنین و بعباس عم آنحضرت گفت شما دو
ابوبکر را کاذب و مکار و خیانتکار و گنهگار دیدید و بعد از او مرا کاذب و مکار
و خیانتکار و گنهگار می بینید و این در بخاری و مسلم و در باب خمس و سهمان
موجود است و خود آن مانع وصیت حضرت رسول الله در تخلف آنحضرت
در حالیکه بضرب ابولؤلؤ رحمة الله علیه شکمش دریده شده بود و جان میداد شورا
شش کس که عبد الرحمان و عثمان و سعد و طلحه و زبیر و امیر المومنین صلعم باشند
مقرر کرد که اینها کسی را خلیفه قرار دهند و حکم بر کثرت آراء باشد و اگر سه کس از آنها
بطرفی و سه کس دیگر از آنها بطرف دیگر شوند طرفیکه عبد الرحمان در آن باشد حکم
آن طرف بعمل آید و از بداهت هجانست اکثر اهل این شورا با عثمان لا سیما

عبدالرحمان تقرر خلافت عثمان نمود و پس از مردن عمر عبدالرحمان اینها را جمع
کرده با امیرالمومنین ع گفت یا علی با شما بیعت میکنیم این شرط که بر کتاب الله و سنت
رسول الله و سیرت ابوبکر و عمر خلافت کنید آنحضرت فرمود بر کتاب الله و سنت رسول
الله و علم خود قیام نمایم نه بر سیرت ابوبکر و عمر پس بعثمان همین را گفت او بر سیرت
ابوبکر و عمر قبول کرد خلیفه اش ساخت و ابوبکر و عمر سازش و آمیزش و سلوک و مدارا
با مجانسان خود که میداشتند عثمان قیام بر آن سیرت ایشان ننمود و از این باعث
همه مهاجر و انصار از او دل کنده شدند تا بالاتفاق و با قاتلان او ساختند پس
خلافت عثمان نیز از قبولیت حکم بناحق عمر در حال دریده شدن شکمش و جان
دادنش و امتثال عبدالرحمان و قبول کردن ما مسلمانان خلیفه ساختن عثمان را
شد بر خلاف نگذاشتن اینها امتثال امر رسول الله را از برای احضار اسباب
نوشتن کتابیکه بآن امت گاهی گمراه نشود هرگز صدقی از اسلام نمیداشت تا آنکه عثمان را
کشتند با امیرالمومنین علیه افضل الصلوٰة والسلام بیعت بر خلافت نمودند
و طلحه و زبیر که بانیان قتل عثمان بودند مردم را بسوی امیرالمومنین ع کشیدند
شب بخدمت آنحضرت از برای صله خود آمدند آنحضرت در آنوقت حساب
بیت المال مینوشتند چراغیکه روشن بود و آنرا آنحضرت خاموش فرمودند
چراغ دیگر از بیت الشرف طلب فرمودند اینها سبب این پرسیدند فرمود

آن

آن چراغ بیت المال از برای نوشتن حساب آن بود بخواستم در صحبت همین
و شما بسوز و آن هر دو از طمعهای خود از آنحضرت مایوس شدند و عایشه بسبب
قطع کردن عثمان مبالغ کثیره مقرر کرده ابو بکر برای دختر خود عایشه از
بیت المال بجان داشتن عمر از احین محاصره کردن مسلمانان بر عثمان همین
میگفت اقتلوا نعثلا قتله الله یعنی بکشید این ریش دراز را کشته
او را خدا و بر خلاف این آتش انگیزنده بر قتل عثمان را آماده مقاتله با امیر المؤمنین شدن
بنا بر طلب خون عثمان نمودند و از مکه بصره او را بردند و امیر المؤمنین که در آن
زمان از برای دادن سزای بغاوت بمعاویه عازم بسوی شام بودند آنحضرت
منعطف بسوی بصره بضرورت دفع شر عایشه فرمودند انجا عایشه بر شتری
سوار شده که در معرکه مقابله با امیر المؤمنین میکرد و تحریص لشکر خود بر قتال با امیر
المؤمنین مینمود تا انکه شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند و آنحضرت بعایشه
غیر ازین سرزنشی نفرمودند که فرمودند اهکذا امرک رسول الله یعنی آیا
این چنین حکم فرموده بودند ترا رسول الله صلعم و حالانکه از تبلیغ کتاب الله فرموده
بودند و قرن فی بیوتکن که زنهای آنحضرت در خانهای خود قرار گیرند
انکه بارتکاب جنگ با رسول الله صلعم چنانکه در مشکوة اهل السنن است آنحضرت
بشهنشاه ولایت فرموده‌اند حربک حربی که جنگ با تو جنگ با من است

کافر شود و مطلقهٔ آنحضرت گردد و پس ازاین غزوه که معروف بغزوهٔ جمل است
و معاویه بجهت قتال با امیرالمومنین ببهانه طلب خون عثمان بصفین آمد
حضرت بدفع او از کوفه تشریف بردند جنگهای متوالیه شد در آخر نزدیک بود
که هزیمت کلی عدو شود آنگاه از سفارشش با کوفیان که لشکریان امیرالمومنین ع
بودند و خوارج شدند قرآنها بر نیزها بلند کرد و منادی نمود که درمیان من و
علی قرآن است کسی از روی قرآن فیما بین من و علی حکم کند خوارج دور امیر
المومنین ع گرفتند گفتند ما ازاین جنگهای متوالیه بتنگ آمدیم کسی را حکم فرما تا حکم فیما بین
بکتاب الله کند حضرت فرمود حاکم بکتاب الله منم انا کتاب الله الناطق و
هذا کتاب صامت کسی را چه حد که برمن حکم نماید و غدار مکر کرده است
کارش تمام نمائید آن بیدینان مصر شدند آنحضرت بسالار مظفر مالک اشتر رضی الله عنه را ابدا
فرمودند که دست از جنگ بدار عرض کرد چیزی از فتح باقی نمانده اینوقت چه طور
از جنگ باز آئیم فرمود دور امیرت را گرفته اند صلاح وقت اینست که دست از
جنگ بدارید تا آنکه از جانب معاویه عمر عاص حکم شده آمد و خوارج از امیرالمومنین ع
درخواست حکم کردن ابوموسی اشعری لعنه الله کردند حضرت فرمود او خائف
و فرار کرده از من است مالک اشتر رض یا عبدالله ابن عباس را حکم از طرف من
کنید گفتند قبول نخواهیم کرد مگر ابوموسی را و حکم بودن پور عاص و ابوموسی ابدا مقرر شد

و سرکشی نویسانیدن آن هردو بیدین و فتنه ابوموسی ملعون حکم بر عزل امیر کونین
کرد و بفرموده حق سبحانه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون کافر گردید و دیگر بدبخت و پور عاص معاویه را نصب بر خلافت نمود و بشام
رفت و معاویه را خطاب بامیر المومنین نمود امیر کونین و مکان بکوفه مراجعت فرموده
قتل خوارجیکه از بغی در نهروان جمع شده بودند فرمود از قبیله آن خوارج قطامه
ملعونه عبدالرحمان ابن ملجم را در دام عشق خود آورده آنملعون را برگماشت تا آنملعون
قابو جسته در حال نماز بر سر اقدس والی کونین ضربتی رسانید آنوالی کونین اکبر
سبطین حضرت امام حسن علیه الصلوٰة والسلام را بوصایت بر خلافت بحق نصب
فرموده شهادت یافت و امام زمن حضرت امام حسن ع از معاویه طلب بیعت خود
فرمودند آن طاغی بغی که داشت از برای جنگ آنحضرت بعراق آمد امام از برای
سزارسانی آن نافرجام لشکر فرستادند آن باغی عدو با سرکرده آن لشکر به پنج لک درهم
دادن بموافقت خود سازشش کرده او را از رفیق خود گردانید و لشکریان عرض حال بحضور
نگاشتند امام باز لشکری با سرکرده دیگری فرستادند این سرکرده را هم آنعدا
بطامع بسیار بسوی خود برگردانید انگاه خود امام از کوفه بیرون تشریف آوردند
و لشکر گرانی بسرکردگی ابن عباس پیش فرستادند و خود در ساباط توقف فرمودند
این پسر عباس را هم بطامع بیقیاس ملحق بخود ساخت آنا قیس ابن سعد عباده

رضی الله عنه که در آن لشکر بودند لشکر را نگه داشتند و مجاهدات باید و شاید
با آن عدوی دین کردند تا آنکه بیعت را از لشکریان قیس رضی الله عنه آن بیدین
برگماشت تا آنکه قیس را شهید کرد و لشکر پاشید و امام بهاین تشریف بردند و
با اخذ عهود و مواثیق از آن عدو از خلیفه نکردنش از برای ما بعد خویش پورش
یزید را و موقوف کردن سب امیر المؤمنین که بر منابر میکرد و اذیت نرسانیدن
بشیعیان و لک دینار بهر سال بآن امام و عالم رسانیدن مصالحه با او فرمودند
و آن بیدین در باطن در پی شده چند بار بآن سبط اطهار زهر رسانید تا آنکه
آن عدوی اشرار آن سبط اکبر را بسم شهید کرد و فارسی خوانان نیز این را در
روضة الشهدائی کبیر ملا حسین کاشفی که از عظمائی علمائی سنیان است
خواهند دید و آن لعین بعد از عهود شکنی قبور شهدائی احد را بعداوتیکه داشت
ببهانه آوردن نهر کند عبد الحق در جذب القلوب نیز این را صراحت نگاشته است
و نیز خلاف عهد بیعت یزید از برای ما بعد خود از عامة الناس گرفت همین که
این بیدین لعین مرد پسر خیره سرش که بر ملا بر سر مجلس شراب میخورد و زنا
و نکاح خواهر با برادرش کرده میداد و انکار رسالت حضرت سید النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم بحسب ابیات لعنتی هم بقولش لعبت هاشم بالملک
فلا ملک جاء و لا وحی نزل نمود و هر که خواهد این را در صواعق محرقه بیند طلب

بیعت

بیعت خود از سبط دیگر خیر البشر ؐ کرد چنانکه نوشت بولید حاکم مدینه بود که اگر حسین ابا
فرماید سر انورش را بنزد خود بفرستد پس اگر آن شقی دین بیعت این چنین
بیدین بر ملا میفرمود دین خدا از میان میرفت و بیدینی او دین میشد انکار
بیعتش فرمود هجرة از وطن مالوف خود که حرم رسول الله بود طلب کرد فیان نیز
از حرم الله بنا بر تعجیل دست نیافتن آن لعین [illegible] بر ملا فرمود و راه اتقای
رب خود بکربلا پیمود با انصار بینظیران در خدائی و جگر گوشگان رسالت
پناهی با محرومی از آب و غذا از هفتم تا دهم محرم [illegible] در سجده [illegible]
سلب لاش اقدسش و همیش پادوانیدن اسپها بر جسد اطهران راکب
دوش رسول الله کرده‌اند و دختران پیغمبر را اسیر کرده با سرهای انور شهید
شهدا بکوفه و شام در مجامع عام بردند نوبت [illegible] در بار عام سلیل اکرام
شام رسید در صواعق محرقه در صفحه ۱۳۵ بطبع [illegible]
ابن جوزی و غیر او موجود است انه لما جاء راس الحسین جمع
اهل الشام وجعل ینکث براسه بالخیزران ویقول ابیات
مشتملین علی صریح الکفر یعنی چون آمد سر حسین ؑ جمع کرد یزید
اهل شام را و میکوبید لبهای انور آنسرور را از چوب خیزران و میگفت ابیاتیکه
مشتمل بر کفر صریح اوست چندین بیگانگان اسلام از یهودیان و نصرانیان

دراثنای راه و دربار آنحرامزاده بدیدن این مهرها و امرانیکه بزرگی خدای
از آنها میبارید و بمعاجزیکه از سر انور سبط خیر البشر ظاهر میشد بشرف اسلام
مشرف میشدند و جانهای خود میدادند و زن او هنده بنت عامر سر برهنه
در مجلس آنلعین بدیدن آمد ملعون بدیدن این حواس باخته شد و ردای خود
برسر او انداخت و گفت حرمت ما ضایع کردی سر برهنه در مجلس عام درآمدی
آنزن گفت این دختران پیغمبر اند برهنه سر در مجلس شومت داخل شده اند و
این سر انور زیب آغوش پیغمبر است و من بسبب اینکه زن توام در پرده نشینم
از اینچنین برهمی عالم برخود ترسید اهل البیت را با امام زین العابدین رخصت
داد زمانی نگذشت که بانواع ابتلا در قهر خدای جل و علا در این سراهم بدرک اسفل
جحیم رسید پسر آن بیدین لعین معاویه نام داشت پس از داخل النار شدنش
همینکه بیدینان شام آمدند که با او بیعت کنند قبول بیعت خود نکرد در
صواعق محرقه در صفحه ۱۳۴ مطبع مذکور در قصه معاویه بن یزید
مصرح است و من صلاحه الظاهر انها ولی صعد المنبر و قال
ان الخلافة حبل الله وان جدی معاویه نازع
الامر اهله و من هو احق به منه علی بن ابی طالب و
رکب بکم ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا

بذنوبه ثم تقلد ابی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن
بنت رسول الله فقصف عمره وانبتر عقبه وصار رهینا
بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا
بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة رسول
الله واباح الخمر وخرب الکعبة یعنی چون والی شد رفت بر
منبر وگفت بتحقیقکه خلافت ریسمان خداست وجد من معاویه خلاف کرد
در این امر باکسیکه اهل بود خلافت را وباکسی که او احق بود بخلافت
از او علی ابن ابیطالب و سوار کرد شما را بر آنچه میدانید تا آنکه آمد او را موت
او پس شد در قبر در گروی گناه خود پس در گلو انداخت پدر من آنرا و اهل قابل آن
نبود پس تمام شد عمر او و ابتر کرد عقبهای خود پس شد گروی گناهان خود از بزرگترین
مصیبتهای ما است دانستن بدانجامی او را و بدعاقبتی او را بتحقیقکه او
قتل کرد عترت رسول الله را و جائز کرد شراب را و منهدم کرد کعبه را بروایت
دیگر مادرش با وی گفت کاش تو لته حیض بودی گفت آن خوشتر بودی از اینکه پسر چنین
پلید شدم مروان بی ایمان با آن قحبه ساخت همان وقت اندرون عده
او را بزنی خود گرفت و با پسر او خالد که شش ساله بود بنام او بیعت خلافت
بگرفت همان زن آن ننگ تولد مرد با مروان او را بسم کشت بر وفق این

بی ایمان خود را خلیفه رسول الله نامید و در اندک زمانی مردود پورش عبد
الملک خلیفه شد در همین زمان که عبد الله ابن زبیر از شهادت سید جوانان
بهشت عالم را بر یزید سلیل الزنای پلید شورانیده بیعت بر خلافت خود در مکه
میگرفت مختار دیندار رحمة الله علیه در کوفه بنابر انتقام از قتله قرة العین رسول
و نور دیده ولی الله و بتول علیه الصلوة والسلام خروج کردند و ابراهیم
ابن مالک اشتر که سالار دین بودند سپهسالار مختار شدند این دو محسن مرهم نه
قروح دل مومنین جمیع قتله سید مظلوم را بانواع تعذیبات کشتند و عبد
الملک لشکرهای گران از برای جنگ با مختار دیندار نزد عبید حرامزاده مرجانه
که در جزائر بود فرستاد مختار سالار دین ابراهیم کین این رضی الله عنه را بجنگ
آن لعین و ملاعین مبعث کردند آن سالار دین آن عساکر را هزیمت داده
عبید الله حرامزاده را بدرک جهنم رسانید و سر خبیثش را نزد مختار رحمة الله علیه فرستاد
و مختار دیندار و فا شعار آن سر پلید را بحضور امام اطهار امام عباد سید سجاد
علیه الصلوة والسلام فرستادند پس از چنان تنبیهات قهار نبازبا مهالح
خدای متعال مصعب ابن زبیر که از جانب برادر غدارش در بصره بود
و بعض قتله حسین که از دست مختار رحمة الله علیه فرار کرده و پناه بان دین
فروخته بیپای نابکار آورده بودند پس از شهادت ابراهیم سالار ضعفی که

بمختار وفا شعار لاحق شده بود درین حال قابو یافته با لشکر گران با باقی ماندگان
از قتلهٔ امام مظلومان بکوفه بر سر مختار آمد مختار مردانه بقتل و قمع آن لعینان پرداخت
و بقیهٔ قتلهٔ امام خود که از آن جمله محمد ابن اشعث و عمر ابن حجاج بود واصل
النار نمود و فرمود مدعای من حاصل شد بعد هرچه بشود بشود و کوفیان لا یوفیان
بسجیت بیوفای خود از نزد مختار فرار کردند و مصعب آن دیندار و فا شعار را
شهید کرد و عبد الملک حجاج ابن یوسف را بحجاز و عراق بنابر دفع عبد الله
بن زبیر و اتباعش فرستاد حجاج عبد الله بن زبیر را در مکه و مصعب بن زبیر را
در کوفه کشت مروانیه که از بنی امیه بودند سلسلهٔ اینها تا چندین پشت جاری
بود تا آنکه صفاح از بنی عباس مروان حمار که آخر بنی امیه بود او را و همه بنی
امیه را کشت و سلسلهٔ عباسیه از تسلط بخلافت ناحق جاری شد این
بیدینان عترت معصومین و ائمه طاهرین را آواره وطن مینمودند و
بیهم بسم شهید میکردند ظهور و رجعت خدای تبارک و تعالی میفرماید
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نری فرعون
و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم
منت نهیم بر کسانیکه ضعیف کرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را

اما مان وبگردانیم ایشانرا وارثان وبنمائیم بایشان فرعون وهامانرا و
لشکرهای آنهارا آنچه بودند از آنها حذرکنندگان میگوییم وبالله التوفیق
که صیغ مستقبله این آیه مبارکه مخبر از گذشته نیستند بلکه مخبر از زمان آینده بعد
نزول قرآن اند گو این آیه مبارکه بطور جمله معترضه واقع شده است تا بیان
قصه فرعون و موسیؑ و موسیؑ اشبه بودند بسید انبیا بفرموده حقتعالے

انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا
الی فرعون رسولا پس این وعده ائمه علی الاطلاق دنیا ودین

و وارثان بقید در عالمینؑ قرار دادن خدای ذوالمنن احق مستحقین ضعیف
کرده شدگان در زمین را بالضروره باید وفا باید ونمودن فرعون وهامان
وجنود آنها بان ائمه وارثین که در این آیه مجیده است باید که آن فرعون و
هامان وجنودی باشند که این ائمه ضعیف کرده شدگان از آنها خائفین
وحذرکنندگان از آنها بوده باشند فرعون وهامانیکه از آنها این ائمه در حذر
نبودند و وعده وارث گردانیدن ایشان بدون هیچگونه قیدی غیر از
چنان میراث کامل مهیا در نمیشود که ابتداء خلیفة الٰهی از آدم شده و تمام
وکمال آن برسید وخاتم گردیده وچنان خلافت الٰهی تامه از برای ثمره وجود
آدم حضرت خاتم که بسبب ضرور بودن امتحان مومنان ومهلت معاندان تا

جوهر نهان اینان درین عالم شهادت ظاهر گردد و ترتب معامله آخرت بر
آن شود معوق و موقوف بر آخر زمان شد بااین براهین منصوصه قرآنیه آنچه
بفرموده حق تبارک و تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدیٰ و
دین الحق لیظهره علی الدین کله غلبه دین سید النبیین بر همه
ادیان شدن و همه یک دین خدا نمودن است و آنچه بفرمودهٔ حق جل و
علا و قاتلوهم حتیٰ لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله
هیچیک فتنه در زمین باقی نگذاشتن و همه روی زمین پر از عدل و داد
کردن بخلاف آنکه پر از ظلم و جور شده باشد همه این باید بوقوع آید تا خدای
منان آن موعودان خود را بابت و وراثت و او ایشان همه تمکین گرداند
پس وفا یا فتنیست فرموده لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم ارتضیٰ لهم همچنانکه
بالا گذشت آن زمان باطن و تاویل این فرموده حق جل و علا ظاهر شود
و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور
یعنی بخواطر بیار بایشان روزهای خدارا بتحقیقکه در آن نشانها است
برای هر صبر کننده و شکر کننده پس این اخص ایام الله که در آن صابران
علی الاطلاق شاکران شوند مستوجب آمدن زمانیست که در آن تدارک آن

اصعب صعوبات واشد صدمات شود که بر ورثهٔ سید الوری بقبیل شهدای
کربلا وارد شدند واز برای ایشان آن زمان فرمانفرمای خدای و خلیفه
اللّهی تامهٔ الٰهی باشد واین مستلزم ظهور قائم آل محمد و رجعت
سائر ائمهٔ عترت آنحضرت علیهم افضل الصلوٰة والسلام
بوضوح براهین وبینا آییت که از کتاب اللّٰه مبین مالاهیین
شدند واز احادیث مرویه فریقین اندکی ذکر مینمایند
از صحیح ابو داود وسفیان سبط جوزی در تذکره خواص الامه از حضرت
رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله وسلم آورده که آنحضرت فرمودند لو لم
یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث اللّٰه من اهلبیتی
من یملأ الارض عدلاً یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه
برانگیخته خواهد فرمود خدای سبحانه از اهلبیت من کسیرا که پر کند زمین را
بعدل و داد و بروایت سدی آورده جمع شوند مهدی وعیسی
بن مریم وبیاید وقت نماز و بفرماید مهدی بعیسی پیش باییست پس گوید
عیسی تو اولی هستی بامامت نماز پس نماز کنند عیسی عقب مهدی
و محمد ابن طلحه شافعی در مطالب السئول از صحیح ترمذی
و صحیح ابی داود وسفیان از ابی سعید خدری آورده که

حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند المهدی منی یملأ
الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً الخ یعنی مهدی
از من خواهد بود پر خواهد کرد زمین را بعدل و داد همچنانکه پر شده باشد
بظلم وجور بسیار اند چنین احادیث نبویه که در کتبی که بزعم سنیان صحیحه
معتبره اند و در صافی در تفسیر آیهٔ مبارکه وقضینا الی بنی
اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً
کبیراً فاذا جاء وعد اولٰهما بعثنا علیکم عباداً
لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان
وعداً مفعولاً ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددنا
کم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیراً یعنی بیان حال
مال کردیم بسوی بنی اسرائیل در توریت که فساد خواهید کرد در زمین دو دفعه و ترقی
خواهند کرد ترقی بزرگ پس چون بیاید وعده اول آنها و فساد برانگیخته خواهیم کرد ایشان
بندگانی را که صاحبان قوت شدید باشند پس جستجو کنند آنها در شهرها پس بوده
باشد وعده بعمل آمده پس خواهیم گردانید شما را بنصرت برایشان وکمک کنیم شما را بمالها
وپسران ودیگر وا نمیم شما را زیادتر از روی جمعیت عن الصادق علیه الصلوٰة
والسلام فساد اول از بین دو فساد قتل امیر المومنین علیه افضل الصلوٰة والسلام

وفساد دویم قتل امام حسن علیه الصلوة والسلام در این امت است و علو و
ترقی بزرگ در فساد قتل حسین ابن علی علیه الصلوة والسلام است و برانگیخته شوندگان
در وعده اول که حق تبارک و تعالی انها را عباداً لنا بلام تخصیص وصف فرموده
که بندگان خاص او جل و علا باشند کسانی اند که او عز و جل آنها را پیش از ظهور قائم
آل محمد عجل الله تعالی فرجه برانگیزد و پس نخواهند گذاشت احدی را از قتله حسین مگر اینکه
قتل کنند و وعداً مفعولاً که وعده وفا کرده شونده از حق جل و علا است
ظهور قائم آل محمد است و ثم رددنا لکم الکرة برگردانیده شدن برجعت
است و برگشتن حسین ابن علی بسوی دنیا با هفتاد و دو از اصحابش و برسر
اوشان سایه نقره وطلاکار باشد در حالیکه مهدی آل محمد ظهور کرده باشد
باز مالک جمیع جهان و جهانیان شود حسین ابن علی تا آنکه حاجبهای مبارکش از
پیری بر سر دو چشم مبارکش افتد میگویم و بالله التوفیق در این حدیث
که بشارت از رجعت والی کونین حسین علیه و شهداء افضل الصلوة والسلام شده
و با جمع از احادیث کثیره دیگر ذکر خاص بنا بر اظهار خوشتر بودن این رجعت
از رجعتهای سائر معصومین است بتدارک مصائب نامتناهیه که بر آن
سید مظلومین گذشته علاوه بر آنکه در حدیث مفضل ص آنحضرت فرموده در زمان ظهور
حضرت قائم علیه و آبائه الطاهرین علیهم افضل الصلوة والسلام قبه بر پا شود که

ازبرای امیرالمومنین علیه افضل الصلوة والسلام که یک پایهٔ آن در مدینهٔ طیبه
ویک پایهٔ آن درنجف اشرف ویک پایهٔ آن درصنعا ویک پایه آن درهجرین
باشد وروشنائی چراغهای آن باطن برکسی اظاهر کنند انگاه رجعت فی یا
سید اکبرحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وامیرالمومنین وسیدة
النساء العالمین وتمام ائمه معصومین علیهم افضل الصلوة والسلام واستغاثه
فرمایند معصومین بحضرت سید النبیین از افساد دنیا ودین کردن ابوبکروعمر
وبنی امیه وعباسیه واتباع آن مفسدین وظالمین وازتعدیها وجفاهائیکه
آنها ازتضعیف وهتک حرمت وآواره کردن وقتل بتیغ وسم برامعصومین
نمودند انگاه جدما فرماید بجد شمارسید آنچه بشمارسید هذا یومکم الذی
کنتم توعدون یعنی این روزیست که شما وعده آن داده شده بودید
پس خیزند حضرت سیدة النساء صلواة الله وسلامه علیها وگویند اللهم
انجز وعدك وموعدك الی فیمن ظلمنی وغصبنی و
ضربنی وجزعنی بکل اولادی یعنی الهاوفا فرما وعده ترا واین زمان
وفای وعدهٔ تواست ازبرای من ودرجزای هرکه ظلم کرد برمن وغصب کرد
حق مرا وبجزع انداخت مرا بکشتن اولاد من ازاین بگریه آیند ملائکه هفت
آسمان وحملهٔ عرش وسکان سموات وهرکه در دنیا است وهرچه درتحت ثری

است پس نماند احدی از قاتلان و ظالمان مگر اینکه کشته شود هزار کشته شدن

هذا عذاب الادنی دون العذاب الاکبر این عذاب دنی است

سوا عذاب اکبر آخرت این از اخبار ائمهٔ اطهار است سجدی که

فرمودند مومن نیست کسیکه ایمان برجعت نداشته باشد

امّا نظر بمحض عقل پس شبهی نیست در اینکه نفس جزوئیه اند که احاطت

استعدادیه بر عامه نفوس را زروی کمال و اکمال نمیدارند اما مراتب نقص و کمال

درجات فوق درجات میدارند و این سلسل درجات فوقانیه از ادونی خلق

تا باقصای تقرب بحق چونکه طولانیه اند منتهی میشوند بنفسیکه هر نفسی از آن نفس

در زمانه خود از احاطت کمالیه و اکمالیه داشتن بر همه نفس نفس کلیه جمیع اهل زمانه

او باشد و صاحب آن نفس کلیه خلیفة الله بحق بر جمیع خلق است و بتناهی کل از

بحضرت خاتم الرسل خلفای بحق آنحضرت با مرجعیت سوا آنحضرت جمیع خلفای

ماسبق را در تحت خلافت خود میدارند و چونکه دنیا عالم شهادت یعنی ظهور است

باید احاطت کمالیه که در آن نفس کلیه است بالضروره مظهور بر سبیل بعضی از آنکه

اهمال معاندین و امتحان مومنین با ترتیب معامله آخرت ... هر کسی در

این عالم شهادت تسلط خلفاء الله بحق از خلق برداشته شود ... بالضروره

الزم و اوجب شد که پس از ظاهر شدن سعادت و شقاوت اهل زمان خلافت

خدای منان که بسبب قوت تسلط خلفای بحق نهان ماندن نهان عیان شدن آن بنابر
در آخر زمان آن خلفاء الله بحق بسوی این جهان که عالم شهادت است برگردانیده
شوند و علانیةً فرمان فرمائی الهی بر ملا نمایند مردگانیکه کامل الایمان و کامل
العناد بوده اند انها را بنا بر پا داشت ادنای دنیا پیش از پاداشت اکبر
آخرت بحکم خدای جل و علا زنده کنند و در آنی احضار اهل مشارق و مغارب
فرمایند و امر کن فکانی ظاهر سازند و عیسی ع اقتدای خلف قائم منتظر مهدی
علیه و آبائه افضل الصلوٰة و السلام کنند و همه آن خلفاء الله بحق و الیان خدا
متمکن شدن بر خلیفة الهی بارجوع امر بسوی جد خود شوند و الا استعداد
احاطه النفس کاملترین آن متحققان در سر مدعا و مقصود بودن حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله و سلم در ظهور معطل و مهمل میماند و حالانکه خدای جل و علا
دنیا را عالم شهادت قرار داده این حاصل نشد پس ایاب و بازگشت جمیع
خلق بسوی این متحققان مدعا و مقصود خدائی حضرت ختمی مآبی صلی الله علیه
و آله و سلم بصدق نصوص کتاب و سنت که مبرهن شده می آید با حق حق صادق
است ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا
فاکتبنا مع الشاهدین اصل پنجم معاد است و آن ایمان
بر حق بودن عود و رجوع بسوی خدای سبحانه است تا جزای ایمان و عمل

داده شدیم بایجاب عقل از اینکه خدای حلیم کریم که حکمت و کرمش از هر
چیزی معاش است این همه خلقت بلغو و عبث نکردن بلکه بنا بر منفعت
عظمی بودن این است و این منفعت نفع یابی او سبحانه نتواند بود زیرا که
نفع یابی عین احتیاج بمنفعت است که آنرا یابد و خالق مقتدر بقدرت کامله خود
غنی از عالمین است و منفعتی که آن کریم توانا بنا بر همان ما را آفریده است و
آن بقدر کرم و قدرت آن ذو المنن مقتدر در این سرای فنا حاصل نتواند
شد زیرا که هر منفعت حاصل شونده در اینجا مستلزم چندین زحمات است و
در حفظ آن از طالبانش نیز مشقتها است و در واگذاشته رفتنش هر قدر نعمت
واگذارد همان قدر حسرت است و این سببها عدم قابلیت دنیا است از برای تمام
و کمال لطفی که غرض آفریدگار کریم مقتدر منان در آفرینش همان بوده باشد با
این در این دنیای ناپایدار خدا ما را فرستادن محض از برای احقاق حق
ما است از کسب سعادت یا شقاوت در ایمان و عمل از حسنات و سیئات
المترتب بر اوضاع این جهان است تا از روی آن حق منفعتی که جاودان
و بی پایان باشد و همان داعی بر خلقت شده است در آخرت که دار بقا است
یابیم و در بلا حق داده شدنش لزوم دادنش بهم بود و این از نداشتن چند
در مقابل همچنانکه اگر محتاجی نباشد غنی را احساس و قدری نبود آن

بی احساس و بی قدری نمود پس جهنم هم از معذبی کاسبان شقاوت
محسوسی حظوظ سعیدان یابندگان نعمات بلانهایات در مقابل عذابات
تمام نعمت وکمال رحمت است پس معاد حق است و بایجاب نقل
ازاینکه حق عزوجل میفرماید افحسبتم انّما خلقناکم عبثًا وانکم
الینا لاترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث وبیفایده [illegible]
شما بسوی ما برنخواهید گشت پس حق سبحانه منفعت ایجاد خلائق در
رجوع وعود بسوی خود که مبین فرمود با بالاتری کمال وتمام قدرت و
وسعت رحمت ومقدار معموری ظرف مکان از آن بحدیست که در
حدیث است کمتر حصهٔ بهشت جاودان که بادنی مومن داده شود
بقدر راه سی هزار سال باشد مملو از نعمات بآنچه چشمها بآن لذت
یابند ونفسها خواهش آن کنند ودر همهٔ آن نظر آن مومن نفوذ کند واز
همه آن محظوظ گردد با وجود نعمتی از آن در آنی از او آن بی نفع نباشد و
معلوم است که این وبالاتر از این در وسعت قدرت کن فکانی ورحمت
بی پایانی آن مقتدر ذو المنن میگنجد وعکس این از برای همین پس این
حقانیت معاد بکه براهین عقلیه ونقلیه متیقن گردید ودر تفاصیل این که از
[illegible] حق عزوجل مستفاد اند احتیاج اقامهٔ براهین نماند واکتفا برجا [illegible]

عدیله صغیر که منقول از حضرت امام جعفر الصادق علیه و عترته افضل الصلوٰة و

السلام از برای خواندنش هر صباح و مسا است می نماسیم

رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ

راضی شدم از خدا که رب است و باسلام که دین است و بمحمد که نبی است و بقرآن که

كِتَابًا وَبِعَلِيٍّ إِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ

کتاب است و بعلی که امام است و به حسن و به حسین و به علی که

ابْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَ

فرزند حسین است و به محمد که فرزند علی است و بجعفر که فرزند محمد است و

مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ ابْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ ابْنِ

بموسی که فرزند جعفر است و بعلی که فرزند موسی است و به محمد که فرزند

عَلِيٍّ وَعَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَ

علی است و بعلی که فرزند محمد است و به حسن که فرزند علی است و

مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ خَلِيفَةِ

به محمد که فرزند حسن است که صاحب این زمان است خلیفه

الرَّحْمٰنِ إِمَامِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ

رحمان است امام جمیع انس و جان است درود خدا و

سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ وَاَشْهَدُ اَنَّ الْمَوْتَ

سلام او بر او شان تمام و گواهی میدهم بتحقیقکه موت

حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَمُسَائَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيْرٍ فِي

حق است و قبر حق است و سوالهای منکر و نکیر در قبر

الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُوْرَ حَقٌّ وَالْمِيْزَانَ

حق است و برانگیخته شدن از قبر حق است و پراگنده شدن در قیامت حقیقت

حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْكِتَابَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ

اعمال حقست وحساب حق است ونامهٔ اعمال حق است وراه بالای جهنم

حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ

حق است وجنت حق است و دوزخ حق است بتحقیقکه قیامت آینده است

لَارَيْبَ فِيْهَا وَاَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ

نیست خلافی در آن و بتحقیق که خداوند برانگیخت کسانیرا که در قبور باشند

اَللّٰهُمَّ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اِنِّيْ اَوْدَعْتُكَ

ای معبود من ای رحم کننده ترین رحم کنندگان بتحقیق که من سپردم بتو

يَقِيْنِيْ هٰذَا وَثَبَاتَ دِيْنِيْ اِقْرَارًا بِكَ وَ

یقین من این و ثابت قدمی دین من درحالیکه اقرار کرده ام بتو و

بِالْاَنْبِيَاءِ وَالْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

به انبیاء و ائمه علیهم الصلوٰة و السلام

وَقَدْ اَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتَ

و به تحقیقکه حکم فرمودی مارا بمحافظت امانتها پس برگردان آنرا بر من در وقت

حُضُورِ مَوْتِيْ وَفِي الْقَبْرِ عِنْدَ مَسَائَلَةِ مُنْكَرٍ

حاضر شدن موت من و در قبر نزد سؤال منکر

وَنَكِيْرٍ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۞

و نکیر برحمت تو ای رحم کننده تر رحم کنندگان ۞

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مؤلف القلوب بانع التفریق وصلی الله علی محمد المحبوب لاهل التصدیق وآله المرضیین الذین لهم الاصطفاء والتوفیق

حقیق کمترین خدمهٔ دین محمد غلام نبی الله احمد مشغول شد اذا اینکه طرحی از صلح فیما بین فریقین مسلمین بنیاند و بنا براین در امکان این هرچه فکر کردم غیر ازین راهی نیافتم و آن اینست که حق سبحانه میفرماید الصلح خیر که صلح خوب و بهتر است و فساد و نهی عنه ازاو سبحانه میفرماید والفتنة اشد من القتل یعنی برپای فساد بدتر است از قتل پس بجهت صلح و رفع فساد اولا اخوان مسلمین این را بسنجند که همین نزد کسی با فکار و انظار تحقیقات و تحقیقات و تدقیقات تحقیق چیزهای تحقیق متحقق باشد از و خواهش اینکه آن چیزهای تحقیق و متیقن تو از دل تو دور آرد هرگز این ممکن نیست این توقع ازو لغو این است از توقع انکه بمحل اظهار چیزی از آن که دران بدا ما است لکن شایسته و پسندیده است پس شیعیان با اعتماد از کتاب الله و سنت متفقه بین الفریقین رسول الله هرچه در دل دارند آنرا در مجالس اعدای آن برادران خود که فرقهٔ ثانیه باشند اظهار آن نکنند و مقدم از هم عیبان اوشان در نکاح و عیادت و تشییع میت و اجابت دعوت معامله همه برادران خود نمایند با این صلح خاصه حتی در شرکت نماز با ایشان هرگاه ایشان را کسانیکه آن اخوان ایشان را رافضه میگویند با جائیکه بقول اصولیین و ائمه اهل سنت و الجماعت بحیانکه در صواعق محرقه و در بحار موجود است که الاقتداء بنماز با رافضی که او بهوای نفس رفض نکند جائز است